# تعليمات عيسي (ع)و تحريفات كليسا از ديدگاه قرآن و حديث (تفسير موضوعي الميزان)

## مشخصات كتاب

‏سرشناسه : امين، سيدمهدي، ‏‌۱۳۱۶ -‏، گردآورنده  
‏عنوان و نام پديدآور : تعليمات عيسي (ع) و تحريفات كليسا از ديدگاه قرآن و حديث‏ (تفسير موضوعي الميزان)/ به اهتمام سيد‌مهدي امين؛ با نظارت محمد بيستوني.  
‏مشخصات نشر : قم: بيان جوان‏ ۱۳۹۰.  
‏مشخصات ظاهري : ‏‌۲۳۵ ص.‏ ۱۱×۵/۱۶ س‌م.  
‏فروست : تفسير علامه‏ [ج.] ۲۵.  
‏شابك : ‏‌978-600-228-116-6  
‏وضعيت فهرست نويسي : فيپا  
‏يادداشت : كتابنامه به‌صورت زيرنويس.  
‏عنوان ديگر : تفسير موضوعي الميزان.  
‏موضوع : عيسي مسيح   
‏موضوع : تفاسير شيعه -- قرن ۱۴  
‏موضوع : كتاب مقدس. عهد جديد -- تحريف  
‏شناسه افزوده : بيستوني محمد، ‏‌۱۳۳۷ -‏، ناظر  
‏شناسه افزوده : ‏‌طباطبائي محمدحسين ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ ‏. الميزان في تفسير‌القرآن  
‏شناسه افزوده : تفسير علامه‏ [ج.] ۲۵.  
‏رده بندي كنگره : ‏‌BP۹۸ /الف۸۳‏‌ت۷ ۲۵ ج ۱۳۹۰  
‏رده بندي ديويي : ‏‌۲۹۷/۱۷۹  
‏شماره كتابشناسي ملي : ۲۷۱۶۱۱۷

## فهــرسـت مطـالـب

موضـوع صفحـه  
تأييديــه آية‌اللّه محمــد يـــزدي رئيس شورايعالي مديريت حوزه علميه ••• 5  
تأييديــه آية‌اللّه مــرتضــي مقتــدائـي مـديــريت حـوزه علميـــه قــم ••• 6  
تأييـديه آية اللّه سيد علـي اصغــر دستغيـب نماينده خبرگان رهبـــري••• 7  
مقـدمـــــه نــاشـر••• 8  
مقـــدمـــه مـؤلـف••• 12  
فصــــل اول   
تعليمــات عيسـي عليه‌السلام و تحريفـات كليســـا••• 17  
عيسي چه گفت؟••• 17  
(273)  
آن‌چه مسيحيــان درباره عيسـي گفتنــد:••• 20  
انجيــل‌هـا از زبــان عيسـي چـه گفتنـد؟••• 23  
خـلاصه نظرات مسيحيان دربـاره عيسي••• 28  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
مسيـح را چـه نـوع پسـر خـدا مي‌داننـد؟••• 30  
استــدلال قـرآن در نفـي الـوهيت عيسـي••• 32  
مقايسـه خـدايـان مشـركين با عيسي عليه‌السلام ••• 36  
شهـــادت عيســي عليه‌السلام عليــه مسيحيـت••• 38  
(274)   
شاهد بودن عيسي عليه‌السلام به اعمال قوم خود••• 41  
ادب عيســـــــي در دادن شهـــــــــادت••• 43  
عُلُـــوّ اهــــل كتـــاب در ديـــن خــــود••• 44  
قـرآن غُلُـوّ اهل كتـاب را سـرزنش مي‌كند!••• 47  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
كيفــــــر پيمــان شكنـي مسيحيــان••• 50  
تحليل نماز مسيحيــان••• 53  
فصــــل دوم   
(275)  
اقانيـم ثـلاثـه اعتقادات كفرآميز مسيحيت••• 57  
زمينه‌هــاي انحــراف ديـن مسيــــح••• 57  
سابقه تثليث در هنـــد••• 58  
سابقه تثليث نـــزد بـــودائــي‌هـــا••• 59  
سابقه تثليث در مصـر••• 60  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
سابقه تثليــث نزد سـاير ملــل باستــانــي••• 61  
انحراف مسيحيت از نظر قرآن••• 62  
(276)   
كار و تناقض در اقانيم ثـلاثـه••• 65  
قـرآن عليــه مــذهـب تثليــث••• 68  
جنبه‌هــاي كفـرآميـز اعتقــادات مسيحيــان••• 76  
نظرات فرق مسيحي درباره خدا بودن مسيح••• 77  
كفر ناشي از عقيده سه خدائي يا اقانيم ثلاثه••• 79  
تـوحيـد از نظــر قـرآن و از نظـر مسيحيـت••• 81  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
نظـر مسيحيان فعلي درباره خدا بودن مسيح••• 82  
(277)  
مخلوق بودن عيسي و مادرش••• 85  
ريشــــه پــــدر و پســــري••• 88  
بدعت رهـبانيـت در مسيحيت••• 90  
فصــل ســوم   
نظـريــه فــدا اعتقــادات كفــرآميــز مسيحيــت••• 103  
سابقــه فدائــي شــدن نـزد ملــل باستانــي••• 103  
سـابقـــه فــدائــــي شــدن نــزد هنــدوهـا••• 104  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
(278)   
سابقه فدائي شـدن نـزد بـودائي‌هـا••• 105  
نظريه فدا••• 108  
رد نظـريـه فـدا بـه وسيلـه قـــرآن••• 111  
شفــاعت مسيـح بــه جـــاي فـــدا••• 117  
فساد ناشي از عقيده و نظريه فـــدا••• 121  
فصــل چهــارم   
تـاريخ پيشــرفت و انحـراف مسيحيـت••• 123  
ادوار چهـارگـانـه تـاريخ مسيحيـت••• 123  
فهــرسـت مطـالـب   
(279)  
موضـوع صفحـه  
مبلغيــن اوليه و پيشرفــت دين در ميـان عـامـــه مـردم••• 124  
كليساي روم و رسمــي شدن ديـــن در امپراطــوري روم••• 126  
شـروع تفـرقـه و اعتـراضـات نسبـت بـه انحرافات ديني••• 127  
حكـومت كليســاي روم و انشعــاب كليســاهـاي ديگــر••• 132  
انشعاب سه گانه مسيحيت: كاتوليك، ارتدكس، پروتستان••• 134  
افول اقتــدار كليســا، نتـايج ســوء استفـــاده از ديـــن••• 136  
تـاريــخ انحــراف مسيحيــت از تــوحيــد بــه شـــرك••• 139  
چــــه كسـانـي در تغييـر تعـاليـم مسيـح سهـم دارنـد؟••• 140  
فهــرسـت مطـالـب   
(280)   
موضـوع صفحـه  
يـك مــدرك تــاريخــي دربــاره دعـــوت عيســـي عليه‌السلام ••• 143  
مخفـي كـاري در تـاريـخ يهـود دربـاره مـريـم و عيسـي••• 151  
مستنـد ادعـاي يهــوديـان چيســت؟••• 154  
فصــل پنجــم   
مدت عمر و پايان حيات زميني عيسي عليه‌السلام ••• 155  
مدت عمر عيسي عليه‌السلام ••• 155  
پايان كار عيسي عليه‌السلام ••• 158  
داستـان شـام آخــر••• 162  
(281)  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
عيســــــــي عليه‌السلام در آسمــــــــــان••• 165  
نظر قرآن‌درباره ادعاي قتل عيسي عليه‌السلام ••• 166  
رفـــع عيســي عليه‌السلام ••• 169  
رجــــوع‌ثــانــــوي عيســــــي عليه‌السلام ••• 170  
فصــل ششــم   
حـــواريّــون و پيــــروان عيســــي عليه‌السلام ••• 173  
انتخـــاب حـواريّـون و بيعـت آن‌هــا••• 173  
(282)   
دلايـــــل انتخــــاب حــــواريــــون••• 174  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
بنيان‌گذاري دعوت مسيحي باانتخاب‌حواريون••• 176  
حــــواري كيســـــــــت؟••• 178  
صاحـب وحـي و نبـي بودن حـواريــون••• 178  
اخلاص و ايمان حـواريـون••• 179  
انصــاراللّه از مسيحيــان و مسلمانــــان••• 180  
برتري پيروان عيسـي عليه‌السلام ••• 183  
(283)  
حواريّون عيسي در انطاكيه و حبيب نجار••• 187  
شگـون بـد زدن مـردم در حـق رســـولان••• 192  
فهــرسـت مطـالـب   
موضـوع صفحـه  
چگـونگــي شهـادت رسـول چهــارم••• 196  
نــابــودي شهــر انطاكيـه••• 197  
فصــل هفتــم   
اســـــــــلام و مسيحيــــــت••• 201  
بشارت عيسي به پيامبري احمد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله ••• 201  
(284)   
اسم "احمــــد" در انجيــــل••• 207  
احمد و محمد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله در روايات‌اسلامي••• 211  
تبليغات كليسا عليه اسـلام••• 213  
مباهلــه با مسيحيان نجران••• 219  
مجموعه تفسير الميزان با حمايت مؤسسه عترت فاطمي چاپ و منتشر شده است كه بدين وسيله از مديران و كاركنان مؤسسه ياد شده تشكر و قدرداني مي‌شود.   
مؤسسه قرآني تفسير جوان   
(285)

## تقديم به

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ   
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا   
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ   
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ   
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَْئِمَّةِ التِّسْعَةِ   
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ‌وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِ‌اللّهِ فِي‌الاَْرَضينَ وَ وارِثِ عُلُومِ   
الاَْنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،   
الْحُجَّةِ‌بْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ   
الاَْوْلِياءِوَيامُذِلَ‌الاَْعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَيْنَ‌الاَْرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا   
(4)   
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ   
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ   
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ   
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

## متن تأئيديه حضرت آية‌اللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه   
بِسْمِ اللّه‌ِ الرَّحْمنِ الرَّحيم   
قرآن كريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت   
(5)  
ارتباط برقرار كنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن، فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركدام به نوبه خود ارزشمند است. كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل‌تقدير و تشكر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.   
توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.  
محمد يزدي   
رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388  
(6)

## متن تائيديه حضرت آية‌اللّه مرتضي مقتدايي

بِسْمِ اللّه‌ِ الرَّحْمنِ الرَّحيم   
توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه   
(7)  
ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.   
مرتضي مقتدايي   
به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427  
(8)

## متن‌تأييديه حضرت آية‌اللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيب نماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّه‌ِ الرَّحْمنِ الرَّحيم   
«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ» (89 / نحل)   
تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.   
اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار   
(9)  
قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنــان از توفيقــات و تأييــدات الهـي برخــوردار باشند.   
سيدعلي اصغر دستغيب   
28/9/86  
(10)

## مقدمه ناشر

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي» كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شــايستــه است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.  
مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي   
(11)  
كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي، تفــاسيــر گــرافيكــي و... بخشــي از خــروجـي‌هاي منتشر شده در همين راستا مي‌باشد.   
كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تــلاش 30 ســاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به دقــت مطــالعه كــرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تــدويــن نمــوده كــه هـم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابــل استفاده كاربردي‌است.   
«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان   
(12) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري تفسير قرآن به قرآن و روش عقلــي و استــدلالي اســت. ايــن روش در كــار مفسّــر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتــرك در ســوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهــد، تحليــل و مقايســه مي‌كنــد و بــراي درك پيــام آيه به شيــوه تـدبّـري و اجتهـادي تـوسل مي‌جويد.   
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از   
مقدمه ناشر (13)  
انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمــانــان، حقــوق زن و پــاســخ به شبهــات مــاركسيســم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و بــه طــور عميـق مــورد بحــث و بررسي قرارداده است.  
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه، نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.  
ولــي متــأسفــانه قــدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فــراوانــي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريــافتــه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنــاب آقــاي   
(14) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
سيدمهدي اميــن اقــدام نمــــــوده‌ام.   
اميــدوارم ايـــن قبيــل تــلاش‌هــاي قــرآنــي مــا و شمــا بــراي روزي ذخيــره شــود كــه بــه جــز اعمــال و نيــات خـالصـانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.   
دكتر محمد بيستوني   
رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان   
تهران ـ تابستان 1388  
مقدمه ناشر (15)

## مقـدمـه مـؤلـف

اِنَّـــهُ لَقُـــــرْآنٌ كَـــريــمٌ  
فـــي كِتــــابٍ مَكْنُـــــونٍ   
لا يَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــروُنَ  
اين قـرآنـي اســت كــريــم   
در كتـــــابـــي مكنــــــون   
كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!  
(77 ـ 79/ واقعه)  
اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و   
(16)   
تلخيـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.   
در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.   
از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از   
مقدمه مؤلف (17)  
اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.  
هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتـــه باشنــد.   
سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد   
(18) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرة‌المعــارف در دستــرس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بـود كـه مـوجب تهيه اين مجلــدات گــرديد.   
بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار   
مقدمه مؤلف (19)  
به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.   
اصــول ايــن مطــالــب با تــوضيــح و تفصيــل در «تفسير الميزان» موجود است كــه خـواننــده مي‌تواند براي پي‌گيري آن‌ها به خود الميزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستند هــر مطلــب با ذكــر شمــاره مجلــد و شماره صفحه مربوطه و آيه مـورد استناد در هر مطلب قيد گرديده است.   
ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.  
و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هــدف نشــر معــارف قــرآن شــريـف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان،   
(20) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جنــاب آقـاي دكتـر محمــد بيستوني، اصلاح و تنقيــح و نظــارت همــه‌جــانبـه بر اين مجمــوعه قـرآني شريف را به عهــده گيــرد.   
مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبــي منتشــر مي‌كنــد. ايــن ابتكــار در نشــر هميــن مجلــدات نيــز به كار رفته، تــا مطــالعــه آن در هــر شــرايــط زمــانــي و مكــاني، براي جــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...   
و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجــام شــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !  
و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين   
مقدمه مؤلف (21)  
وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آية‌اللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسيــر شنــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!   
ليله قدر سال 1385   
سيد مهدي حبيبي امين   
(22) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

## فصل اول:تعليمات عيسي عليه‌السلام و تحريفات كليسا

### عيسي چه گفت؟

قرآن شريف تذكر مي‌دهد كه "عيسي" بنده خدا و فرستاده اوست و بيان مي‌دارد كه آن‌چه مــردم به او نسبـت مي‌دهنــد، هيچ كــدام را او نگفته است! او به مردم غير از   
(23)  
رسالت خود چيز ديگري نفرموده است.  
قــــــــرآن مــي‌فــرمـــــايــــــد:   
«آن‌گاه‌كه خدا به عيسي گفت:  
- آيــا تو مــردم را گفتي كه من و مادرم را دو خــداي ديگــر سواي خــداي عالم اختيــار كنيــد؟  
عيســــي گفــــت :   
- خدايا تــو منزهي!   
مـرا هـرگـز نـرسـد كـه چنين سخني بـه نـاحق گفتـه باشم،   
اگر هـم من گفته بودم، تو خـود مـي‌دانستـي، زيــرا تــو از اســرار مـن آگــاهـي،  
(24) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و مــــن از اســــــرار تــــــو آگـــــــــاه نيستـــــــــم!   
همانا توئي كـه بـه همه اســـرار جهـانيـان آگـاهــي داري!   
من به آنان چيزي نگفتم جز آن‌چه مرا به آن فرمـان دادي،   
من تا در ميان آنان زندگي مي‌كردم گواه اعمالشـان بـودم،   
ولي پس از آن‌كــه مرا قبض روح كــردي، تنها تو خــود نگهبان و ناظر احوال آنان بـــودي، زيـــرا  
تو بر هر چيز گواهي!  
اگــر عذابشــان كنـي بندگــان تواند و اگر ببخشــي، تو خود عزيــز و حكيمــي!  
خدا گفت:   
- اين روزي است كه راست‌گويان را راستي‌شان سود دهد!» (116تا119/ مائده)  
عيسي چه گفت؟ (25)  
هميـــن كــلام عجيبــي كـــه قـرآن كــريـــم از آن حضـرت در مقــام پـاســخ بـه خـــداونـــد متعالــي حكايــت مي‌كنـد، خــود معـــرف نظـريـه عيســـي اســـت.   
عيسي عليه‌السلام در اين كلام تذكر مي‌دهد كه او خودش را نسبت به پروردگار عالم جز بنده‌اي كه به ميزان "امر" و فرمان خداوندي حركت كند، نمي‌بيند و مأموريتش جز در قسمت دعوت نمودن مردم به پرستش خداي يگانه چيز ديگري نيست و هم توضيح مي‌دهد كه در مقام امتثال فرمان حق به مردم جز آن‌چه مأمور بوده، نگفته است. و در ناحيه مردم، جز تحمل شهادت بر اعمالشان وظيفه‌اي نداشته است و آن‌چه فرداي قيامت هم خـداي متعالي دربـاره آنان - از آمرزش يا عذاب - عملي كند، دخالتي ندارد.   
قـرآن مجيـد صـراحتا "شفاعت" را در روز قيـامت بـراي عيسـي عليه‌السلام ثـابت   
(26) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
مـي‌كنـد، لكـن آن غيـر از "فـدائي" اسـت كــه مسيحيـان دربـاره عيسـي عقيـده دارنـد.   
زيرا "فداء"كه به معني "فديه دادن و عوض گرفتن" است، در حقيقت، باطل ساختن دستگاه جزاء و پاداش است و موجب از بين بـردن سلطنت مطلقه الهي است.

### آن‌چه مسيحيان درباره عيسي گفتند

مسيحيان اگرچه بعد از عيسي عليه‌السلام از حيث كليات آراء و عقايد، مذاهب مختلفي پيدا كردند، به طوري كه شماره آن‌ها از هفتاد فرقه متجاوز است، لكن قرآن شريف بيشتر اهتمام به گفته‌هاي آنان درباره عيسي و مادرش مريم نموده و به واسطه آن كه آن سخنان با موضوع "توحيد" - كه غرض اصلي دين فطري انساني و دعوت قرآني است -   
آن‌چه مسيحيان درباره عيسي گفتند (27)  
تماس بيشتري دارد و تنها آن‌ها را مورد گفت‌گو قرار داده است. اما جزئيات ديگري مانند مسئله "تحريف" و "فدا" را به اندازه موضوع "توحيد" اهميت نداده است.   
آن‌چـه قـرآن شـريف در آن زمينه از آنان حكايت مي‌كند، در آيات زير مذكور است.  
1 ـ «نصاري گويند: مسيح پسر خداست!» (30 / توبه)   
2 ـ «گفتنـــد: خــداي رحمــن داراي فــرزنــد اســت،   
خـــــدا منــــزه از آن مــي‌بــــاشـــــد!» (26 / انبيـــاء)  
3 - «آنان كه گفتند: خدا او همانا مسيح پسر مريم است، محققا كافر شدند!» (72/ مائده)  
4 ـ «آنان‌كه گفتند: خدا سومين از سه اقنوم است - اَب و ابن و روح القدس - محققا كافر شدند!» (73 / مائده)   
(28) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
5 ـ «اي اهل كتاب قائل به تثليث نشويد! (يعني اَب و ابن و روح القدس را خدا نخـوانيد!)» (171 / نســاء)   
چون آيات فوق از حيث مضمون و معني متفاوتند، لذا بعضي آن‌ها را حمل بر اختــلافـي كــرده‌انـد كـه در مـذاهب آن‌هـا در آن زمينـه وجـود داشتـه اسـت. مـاننـد:   
- مدهب "ملكانيه" كه قائـل بـه فـرزنـدي عيسـي بـه نحـو فـرزنـدي حقيقـي اسـت.  
- مـذهـب "نسطـوريـه" كـه قـائـل اسـت "نــزول" و "نبـوت" عيسـي از قبيـل اشــراق و تـابيــدن نـور بــه جســم شفـاف مـي‌بــاشــد.   
- مذهب "يعقوبيه" كه قائل به انقلاب بوده و معتقدند خداي متعال منقلب به گوشت و خـون شده و به صورت بشر يعني عيسي جلوه كرده است.   
آن‌چه مسيحيان درباره عيسي گفتند (29)  
لكن قرآن شريف ظاهرا اهتمامي به خصوصيات مذاهب آنان نداشته و تنها كلمه مشتركه‌اي را كه بين تمام آن‌ها دائر است (چون فرزند خدا بودن عيسي و اين كه او از سنخ وجود خداي تعالي است، هم‌چنين موضوع "تثليث" كه متفرع بر آن مي‌باشد - اگر چه در تفسير آن اختلاف كردند و به مشاجرات دامنه‌داري پيوستند -) ذكر نموده است. دليل روشني كه سخن ما را ثابت مي‌كند وحدت احتجاجي است كه در قرآن شريف عليه تمام آن مذاهب ايـراد شـده اسـت.

### انجيل‌ها از زبان عيسي چه گفتند؟

تورات و انجيل فعلي از طرفي تصريح به يگانگي خداي سبحان مي‌كنند و از طرف   
(30) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
ديگر در انجيل درباره عيسي عليه‌السلام تصريح به "پسر خدا بودن" و هم‌چنين تصريح به اين كه «ابن» همان "أب" است و نه غيـر آن، مي‌نمـايند.   
مسيحيان موضوع "فرزند خدا بودن" را حمل بر تشريف نكردند! با اين كه در جاهاي متعددي از انجيل تصريح به آن شده است:   
(متـن فـارسـي زيـر از انجيـل چــاپ و تـرجمــه ســـال 1878 نقــل مـي‌شــــود.)   
در انجيل متي باب پنجم مي‌گويد: «... تا پدر خود را كه در آسمان است "فرزندان" باشيد... پس كامل بـاشيـد چنـان چـه "پـدر شمـا" كـه در آسمـان اسـت كـامـل اسـت.»   
- بــاز در همــان انجيل و همان باب است: «... تا اعمال حسنه شما را ببيند و اسم "پدر شما" را كه در آسمان است، تمجيــد نمايــد.»   
- در بـاب ششـم همـان انجيل گـويـد: «... و اگـر نـه پيش پدر خود كه در آسمان   
انجيل‌ها از زبان عيسي چه گفتند؟ (31)  
است ، اجر نخواهيـد داشت.»   
- در ادامه همان باب مي‌گويد: «... پس بر اين طريق دعا كنيد شما كه "اي پدر ما كه در آسماني نام تو مقـدس باد!"»   
در انجيل‌لوقاباب بيستم دارد كه:«پس رحيم شويد،آن‌چنان‌كه پدر شمارحيم است.» در انجيل يوحنا باب بيستم راجع به سخني كه عيسي به مريم مگدليه گفت: «به نزد برادران من بـرو و به آن‌ها بگو كه من به نزد "پدر خود و پدر شما" و "خداي خود و خـداي شمـا" بـالا مـي‌روم.»   
چنــان‌كه ملاحظه مي‌كنيد در اين كلمات و امثال آن از فقرات ديگر كه در انجيل‌ها ذكر شده تماما اسم "رب" را به خداي سبحان - نسبت به عيسي و غير او - از باب تشريف اطــلاق كـرده است.   
(32) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
به هرحال گرچه از بعض موارد آن استفاده‌مي‌شود كه‌اين "فرزندي و پدري"يك نوع استكمــال است كه مؤدي به اتحاد مي‌شود، چنان‌كه در انجيل يوحناباب 17 چنين دارد:  
«عيسي اين سخنان را گفت و چشم‌هاي خود را به سوي آسمان بلند كرد و گفت: - اي پدر! وقت آن رسيده است كه پسر خود را جلال بده تا آن كه پسر نيز تو را جلال دهد - و من درباره اين‌ها تنها سؤال نمي‌كنم بلكه براي آن هائي كه به جهت كلام اين‌ها بر من ايمان خواهند آورد - تا آن كه همه يك باشند، آن‌چنان‌كه تو اي پدر در من هستي و من در تو، آن‌ها نيز در ما يك باشند تا آن كه جهان باور كند كه تو مرا فرستادي - و آن جلالي كه تو به من داده‌اي من به آن‌ها داده‌ام، تا آن چنان كه ما يك هستيم، آن‌ها نيز يك باشند، من در آن‌ها و تو در من، تا آن كه به اتحـاد كـامل بـرسند، تـا آن كـه جهان بداند كه تو مرا فرستادي و اين كه دوست داشتي ايشان را آن‌چنان كـه مـرا دوست داشتي!»  
انجيل‌ها از زبان عيسي چه گفتند؟ (33)  
لكن با اين وصف در انجيل‌هاي امروزي جملات ديگري يافت مي‌شود كه ظاهر آن‌ها با تشريف و مانند آن سازگار نيست:   
در انجيل يوحنا باب چهاردهم گويد: «"ثوما" به وي گفت: اي خداوند! ما نمي‌دانيم تو به كجا مي‌روي، پس راه را چگونه مي‌توانيم دانست؟ عيسي به او گفت كه من راه راستي و حياتم، هيچ كس به نزد پدر به غير از وسيله من نمي‌آيد. اگر شما مرا مي‌شناختيد، پدر مرا نيز مي‌شناختيد. از اين به بعد او را مي‌شناسيد و او را ديده‌ايد! - فيلپتوس به او گفت: اي خداوند پدر را به ما نشان بده كه براي ما كافي است - عيسي به او گفت: اي فيلپتوس من اين قدر مدت با شما هستــم، تو مرا نشناخته‌اي آن كس كه مرا ديده است، پدر را ديده است! - تو چـگـونـه مي‌گــوئي كه پدر را به ما نشان بده؟ آيا تو باور نمي‌كني كه مــن در پــدر هستـم و پــدر در من - سخن‌هائي كه من به شما مي‌گويم، از خود   
(34) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
نمي‌گويم، بلكـه پـدر كـه در مـن است، همـان اين كـارهـا را مي‌كنـد - مـرا بـاور كنيـد كـه مـن در پـدر هستم و پدر در من!»   
باز در انجيل يوحنا باب هشتم دارد: «زيرا كه من از خدا بيرون شدم و آمدم زيرا كه من نه از خود آمده‌ام بلكه او مرا فرستاده است.»   
در بـاب‌دهـم دارد: «مـن و پـدر يـك هستيم.»   
در انجيل متي باب 28 دارد: «عيسي به شاگردانش گفت: برويد و تمامي قبايل را از شاگــردان نمـائيـد، بـه غسل تعميـد دادن آن‌هـا را بـه اسـم أب و ابـن و روح القــدس.»   
در انجيــل يوحنا باب اول دارد: «در ابتدا كلمه بود و آن كلمه نزد خدا بود و آن كلمه خــدا بود - و همــان در ابتداء نزد خدا بود - و هر چيز به وساطت آن موجود شد و به غيــر از او هيــچ چيــز از چيــزهـائــي كه موجود شده است، وجود نيافت - در او   
انجيل‌ها از زبان عيسي چه گفتند؟ (35)  
حيـــات بــود و آن حيــات روشنـائــي بـــود.»   
اين‌ها و مانند آن از كلمات ديگري كه در انجيل واقع شده، تنها چيزي است كه مسيحيان را بـه "تثليث در وحدت " واداشته است.   
مراد از "تثليث در وحدت" محفوظ داشتن عقيده" پسر خدا بودن عيسي" در عين توحيد و وحدت‌خداست، همان‌توحيدي‌را كه‌خود عيسي‌درتعليمات‌خودذكرنموده است.  
در انجيل مرقس باب 12 دارد: «سر همه احكام اين است: اي بني‌اسرائيل بشنو! خداوندي كه خداي ماست، يك خداوند است!»

### خلاصـه نظرات مسيحيــان دربــاره عيسي

(36) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
خـلاصـه آن‌چـه در اين بـاره گفتـه‌انـد (گـرچـه بـه معنـاي معقـولي برنمي‌گـردد.) آن اسـت كـه ذات احـديت ذات واحـدي اسـت كـه داراي "اقـانيـم ثــلاثــه" مـي‌بــاشــد.  
(مراد از "اقنوم" صفتـي است كـه ظهـور و بروز و تجلي يك شي‌ء بـراي غيـر خـود بـا آن صورت مي‌گيرد و در عيـن آن كـه "صفـت "غير" موصوف " چيز ديگري نيسـت!)   
"اقانيم ثلاثه" عبارتند از:   
- اقنـــــــوم وجــــود،   
- اقنـــــــوم علـــــــم،   
- اقنـــــــوم حيـــــات،   
-"اقنوم علم" كلمه و "اقنوم حيات" روح است.   
اين اقانيــم ثلاثه همــان "أب و ابن و روح القــدس" مي‌باشــد كه "أب" - اقنوم وجود،  
خلاصه نظرات مسيحيان درباره عيسي (37)  
«ابن» اقنوم علم و كلمه و "روح القدس" اقنوم حيات است. به عبارت ديگر، منظور آن است كه "ابن" كه همان كلمه است و اقنوم علم از نزد "أب" و پدر خود كه اقنوم وجود است، به همراهي "روح القدس" كه اقنوم حيات است و از آن موجودات روشن گرديـده‌اند، نازل شده است.   
اين بود خلاصه‌اي از آن‌چه در اين زمينه گفته‌اند، لكن در تفسير و شرح آن طوري با هـم اختــلاف كـرده‌انـد كـه تعـداد مـذاهب مختلفشـان بـه هفتـاد فـرقـه رسيـده اسـت.  
آن‌چـه قـرآن شريف گفته و فشار آورده همان مطلبي است كه همگي در آن متفق‌القولند و آن "تثليث‌وحدت" است!! (1)  
1- الميزان، ج 6، ص 151 .   
(38) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### مسيح را چه نوع پسر خــدا مي‌دانند؟

«وَ قالَتِ النَّصـرَي الْمَسيـحُ ابْنُ اللّهِ....» (30 / توبه)  
قــرآن مجيد اين موضــوع را از نصــاري نقل نموده كه گفتند - مسيح پسر خـداست! و بـه دنبــال آن مي‌فرمايـد:   
«اين‌عقيده ايشان است كه به زبان هم جاري مي‌سازند،  
مسيح را چه نوع پسر خدا مي‌دانند؟ (39)  
اين‌هــا در عقيـده مـاننـد همـان كسـانـي شـدنـد كـه قبـلاً كفـر ورزيـده بـودنـد،   
خـــدا ايشـــان را بكشـــد!   
چگـونـه افتـراهـاي كفـار در ايشـان اثـر مـي‌گـذارد!؟»   
آيه فوق اين معنا را مي‌رساند كه گفتار مسيحيان مبني بر اين كه عيسي پسر خداست شبيه گفتاري است كه در امم گذشته بودند و مقصود از ايشان بت پرستان است كه بعضي از خدايان خود را پدر خدايان و برخي را پسر آن ديگري مي‌دانستند. بعضي را الهه مادر و برخي ديگر را اله همسر نام مي‌نهادند. هم‌چنين وثني‌هاي هندوچين و مصر قديم و ديگران كه معتقد به "ثـالـوث" و اقـانيم ثـلاثـه بودند.  
رخنـه كـردن عقـايـد وثنيت در ديـن نصـاري و يهـود از حقـايقي است كـه قـرآن كريم در آيـه مـورد بحث آن را آشكـار نمـوده و ازآن پـرده بـرداشتــه است.   
(40) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
در عصر حاضر گروهي از محققين وادار شدند مندرجات كتاب مقدس آن‌ها را با مذاهب بودائيان و برهمنان تطبيق دهند و به دست آورند كه معارف انجيل و تورات طابق‌النعــل بالنعــل و موبه مو مطابق با خرافــات بودائيان و برهمنان است.   
حتي بسياري از داستان‌هاي انجيل عين همان حكايت هائي است در آن دو كيـش مـوجـود است و در نتيجـه بـراي هيـچ محقـق و اهـل بحثـي هيچ تـرديـدي نمـاند كه كاشف حقيقي اين مطلب و مبتكر آن قرآن كريم و آيه زير است كه فرموده:   
«يُضهِئُونَ قَوْلَ‌الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ....» (30/توبه)  
- شبيـه مي‌كنند قول خود را به قول كفاري كه در امم پيشين بودند! (1)  
1- الميزان، ج 18، ص 81 .   
مسيح را چه نوع پسر خدا مي‌دانند؟ (41)

### استدلال قرآن در نفي الوهيت عيسي

«ما كانَ لِـبَشَـرٍ اَنْ يُـؤْتِيَـهُ اللّـهُ الْكِتابَ وَ الْحُكْـمَ وَ النُّبُـوَّةَ ثُـمَّ يَقُـولَ لِـلنّاسِ كُونُوا عِبادا لي!» (79 / آل‌عمران)  
قـرآن مجيـد در آيـات فـوق سـاحت قـدس "عيسـي مسيـح" عليه‌السلام را از آن‌چه اهل كتاب درباره‌اش گمـان مي‌داشتنـد، منـزه مي‌سـازد و مــي‌فــرمـــايــد:  
«بشــري را كـه خـدا نعمـت "كتـاب و حكـم و نبوت" بخشيـده اسـت، نمـي‌رسـد كــــه بــــه مـــــــردم بگـــــويـــــد:   
(42) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
- مــرا بــه جـاي خــدا پرستش كنيـد!   
بلكه شمـا را دعـوت مي‌كنـد كـه چـون كتاب الهي را مي‌آموزيـد،   
و تدريس مـي‌كنيـد، خـدائـي شــويــد!   
چنان پيامبري هرگز شما را امر نمي‌كند،   
كــــه فــرشتگـــان و پيــامبــران را خــدايــان خــود بگيــريـد!   
چگونه ممكن است، پس از آن كه به خداي يگانه ايمان آورده‌ايد،   
شمـــا را بـــه كفـــر دعـــوت كنـــد!؟» (79 و 80 / آل‌عمران)   
مفهــوم آيــات فـوق ايـن است كه مي‌گويــد:   
- چنان نيست كه شما گمان مي‌كنيد! عيسي نه مقام ربوبيت دارد و نه خودش   
استدلال قرآن در نفي الوهيت عيسي (43)  
اصلاً چنين ادعائي كرده است!   
1 ـ اما اين كه مقام ربوبيت را دارا نيست جهتش اين است كه او مانند ديگران مخلوق و آفريده‌اي است كه مادرش به او حامله شد و او را زائيد و مانند ديگـران تـربيت كـرد و تنهـا امتيـاز او بـا ديگـران مـوضـوع نـداشتـن پـدر اسـت كـه "آدم" نيـز چنـان بــود. پـس مَثَــل او نـزد خــدا مَثَــل "آدم" اســت و بــس! (59 / آل‌عمـــران)  
2 ـ اما اين كه خودش نيز ادعاي چنين مقامي را نكرده است، به اين دليل است كه او پيغمبري است كه "كتاب" و "حكم" و "نبوت" به او عطا شده است. روشن است كه چنين شخصي هرگز از روش بندگــي تجــاوز نمي‌كنــد و از لبــاس رقيــت خارج نمي‌شود.  
چگونه ممكن اسـت به مردم بگويد مرا پروردگار خود بدانيد و پرستش كنيد يا مردم را بـه پـرستش مخلـوق ديگـري دعـوت كنـد؟ و بـه بنـده‌اي از بنـدگـان خـدا   
(44) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
مقـامـي را بدهـد كـه سزاوار او نيسـت؟   
ممكن نيست پيغمبري از پيغمبران مقام رسالتي را كه خدا به او كرامت فرموده، نفي نمايد و حق مسلم را منكر شود.   
(توضيح اين كه طايفه‌اي از اهل كتاب كه "صابئين" ناميده مي‌شوند، ملائكه را پرستش مي‌كردند و عمل خود را هم به دعوت ديني نسبت مي‌دادند. هم‌چنين عرب‌هاي جاهليت ملائكه را "دختران خدا" مي‌ناميدند و خود را هم متدين به دين ابراهيم عليه‌السلام مي‌دانستند. يهود نيـز در پـرستش پيـامبـران مـي‌گفتنـد "عُـزيـر پسـر خـداسـت" در حالي كه مـوسـي چنيـن چيـزي را تجويز نكرده و در تورات هم جز وحدانيت پروردگار عالم چيزي ديگــري نيسـت!) (1)  
1- الميــــــــــــــــزان، ج 6، ص 138 .   
استدلال قرآن در نفي الوهيت عيسي (45)

### مقايسه خدايان مشركين با عيسي عليه‌السلام

«وَ لَـمّا ضُـرِبَ ابْـنُ مَـرْيَـمَ مَثَـلاً اِذا قَـوْمُكَ مِنْـهُ يَصِـدُّونَ....» (57 / زخرف)  
در اين قسمت از سوره زخرف موضوع پيرامون جدال مردم درباره مثلي است كه به عيســي‌بـن‌مــريــم عليه‌السلام زده شــد:   
«و چـون عيسـي‌بـن‌مـريـم مثـل زده مـي‌شـود، نـاگهـان قـوم تـو سـر و صـدا و  
قهقهـه راه مـي‌انــدازنـد و مـي‌گـوينــد:  
(46) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
- آيا خدايان ما بهتر است يا عيسي؟!»  
آن‌چـه از تـدبـر و دقت در ايـن آيــه بـرمـي‌آيـد، بـا در نظـر گرفتن اين كـه ايـن سوره در مكــه نــازل شــده و بـا قطـع نظــر از روايـات، اين است كـه منظـور از جمله "چون به عيسي بن مريم مثل زده شود، " آيات اول سوره مريم است، چون تنها سوره‌اي كه در مكه نازل شده و داستان حضرت مريم به طــور مفصــل در آن آمــده اسـت، ســوره مــريــم اســت، كه در آن داستـان عــده‌اي از انبياء عليه‌السلام نيـــز آمـــده اسـت.  
خــداي سبحــان در ادامــه آيــه مـي‌فـرمـايــد:   
«... ايــن مثـل را نـزدنـد مگـر بـه ايـن منظـــور كـــه بـــا تــو جـــدال كننـــد،   
بلكه اينان اصولاً مردمي مصر در خصومتند،   
مقايسه خدايان مشركين با عيسي (ع) (47)  
وگـــرنـــه عيســي كــــه خــــدا نبـــــود،   
او نبود مگر بنده‌اي كه ما بر او انعام كرديم،   
و مثلي براي بني‌اسرائيل قرار داديم...!» (58 و 59 / زخرف)  
مـراد بـه مثـل بـودن حضـرت عيسي ايـن اسـت كـه آن جنـاب آيتـي عجيـب از آيات الهي است كه نامش مانند مثل‌هاي جـاري بـر سـر زبـان‌هاست.   
معناي آيه اين است كه پسر مريم جز بنده‌اي كه تظاهر به بندگي ما مي‌كرد، نبود، بنده‌اي بود كه ما بر او انعام كرديم و نبوتش داديم و به روح القدس تأئيدش كرديم و معجزاتي روشن بر دستش جاري ساختيم و انعام‌هاي ديگر به او كرديم و او را آيتي عجيب و خارق‌العاده‌قرار داديم تا به‌وسيله‌او حق را براي بني‌اسرائيل بيان كرده باشيم!  
(48) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
اين آيه در رد نظر مشركين است كه خواستند خدايان خود را در الوهيت بر مسيح برتري دهند و حاصل جواب اين است كه مسيح اصلاً اله نبود كه در مقام مقايسه او با الوهيــت خدايـان خـود بـرآئيـد و بلكــه او تنهــا بنده‌اي بود كه خدا بر او انعام كرد! (1)

### شهادت عيسي عليه‌السلام عليه مسيحيت

«وَ اِذْ قالَ اللّهُ يعيسَي ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُوني وَ اُمِّيَ اِلهَيْنِ....» (116 تا 120 / مائده)   
1- الـميزان، ج 35، ص 184 .   
شهادت عيسي (ع) عليه مسيحيت (49)  
اين آيات گفت‌گوي خداي تعالي را با مسيح بن مريم درباره آن‌چه كه مسيحيان در حق وي گفته‌اند حكايت مي‌كند و گويا غرض از نظم و نسق اين آيات اعترافاتي است كه عيسي عليه‌السلام به زبان خود كرده و وضع زندگي دنيوي خود را حكايت كرده باشد، كه حق او نبوده درباره خود ادعائي كند كه حقيقت ندارد، چه او در برابر چشم خدا بوده، چشمي كه نه خواب دارد و نه كم نور مي‌شود و اين كه او ذره‌اي از آن‌چه خداوند برايش محدود و معين كرده، تجاوز نكرده است. او چيزي نگفته جز آن‌چـه را كـه مـأمـور بـوده بگـويـد و كـاري نكـرده جـز آن‌چـه خـداونـد مـأمـور كـرده، انجـامش دهـد و آن كــار همــان شهــادت و گــواهــي اســت.   
آيـات قــرآن شريف چنين آغاز مي‌شــود:   
(50) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
«و به‌يادآر زماني را كه خداي تعالي به عيسي‌بن‌مريم فرمود:  
- آيــا تـو بـه مـردم گفتـي كـه‌اي مـردم مــرا و مـــادرم را،   
به غير خدا دو معبود ديگر بگيريد؟!   
عيســي گفـــت:   
- پــروردگــــارا! منــــزهــي تـــو!   
شـايستـه مـن نيست چيـزي را بگـويـم كـه حـق من نيست!   
و فرضا هم اگر گفته باشم تو خود آن را شنيده و دانستـه‌اي!   
آري تـــو مـي‌دانـي آن‌چــه را كــــه در نفـس مــن اســت،   
و اين منم كه به چيزهائي كه در نـزد تـوست آگـاهي نـدارم!   
شهادت عيسي (ع) عليه مسيحيت (51)  
بـه راستــي، آري تـــو عــلاّم‌الغيـوبــي!   
من به مردم چيزي را جـز آن‌چـه كـه تو دستـور دادي نگفتم،   
و تـــو دستــــــور دادي بگــــويـــــم:   
- خـداي را كـه پروردگار من و پروردگار شمـاست بپرستيد!   
من تا زماني كه در ميان آن‌ها بودم شاهد اعمال آن‌هـا بودم،   
پس از اين‌كه مرا به سوي خود خواندي،  
تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودي،  
و تـــو بـــه هــر چيـــز شـــاهـــدي!»   
زمان اين گفت‌گو روز قيامت است. در اين گفت‌گو به جاي كلمه "مريم" از كلمه   
(52) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
"مادرم" استفاده شده، تا فهميده شود كه تولد عيسي از مريم (بدون وجود پدر) مانند يك فرد انساني بوده است و نيز به اين دليل كه اين شرايط تولد آن حضرت بوده، كه مسيحيــان را به هوس پرستــش آن دو انداختـه است!

### شاهد بودن عيسي عليه‌السلام به اعمال قوم خود

«تا در ميان ايشان بودم شاهد اعمالشان بودم،  
پس از اين‌كه مـرا بــه ســوي خــود خــوانــدي تــو خــودت مــراقـب و شاهـد بر آنـان بـودي و تو بـر هــر چيـز شاهـدي!»   
شاهد بودن عيسي (ع) به اعمال قوم خود (53)  
عيسي عليه‌السلام در اين كلام نيز وظيفه ديگري را كه از جانب خداي سبحان به عهده دارد، بيــان نموده و آن شهادت براعمال است. نكته مهمي كه در اين آيه ديده مي‌شود، اين است كه خداوند هم در ايام زندگــي عيسي عليه‌السلام و هم بعد از او شهيد بوده است. پس در آن ايامــي هــم كــه عيســي عليه‌السلام شهيــد و ناظــر بر امــت بوده، در حقيقــت واسطه در شهــادت بــوده، نه شهيـــد به استقــلال!   
اين مـاننـد سـاير تـدبيرات الهـي است كـه بعضـي از بنـدگـان خـود را گـاهي موكل بر بعضي از امور مي‌نمايد، ولي او خود بر همه امـور از قبيـل: رزق، زنـده كـردن، ميراندن، حفظ، دعوت بندگان، هدايت آنان و امثال آن، وكيل است! پس از اين دو آيه شريفه كه حال مسيح عليه‌السلام را حكايت مي‌كند، معلوم شد كه ساحت مقدس آن جناب از اين خرافــات كه ملت مسيــح در حق وي مي‌گوينــد، منزه و بــري است و وي مسئول   
(54) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آن‌چه مي‌گوينـد و مي‌كننــد، نيست و لــذا خود مسيــح در آخــر كلامـش عـرض كرد:  
«- اگر عذابشان كني، اختيار داري،  
چـه آنــان بنـدگـــان تـو هستنـــد،  
و اگر از جرمشان درگذري باز هم امر به دست توست،   
زيـرا تــــو عــزيــز و حكيمـــي!»  
عيسي عليه‌السلام نشان مي‌دهد كه خود را مسئول حرف‌ها و اعتقادات كفرآميز ملت خود نمي‌داند و مي‌فرمايد كه اگر سرانجام كار امت من به چنين شرك و كفر رسوا و مفتضحي كشيد، من كه پيغمبر آنان بودم هيچ تقصيري نداشتم و هيچ تعهدي درباره آن به گردنم نيست... اينك اين امت من و اين حكم تو، هر طور كه مي‌خواهي در آنان حكم كن! اگر بخواهي آنان را مشمول حكمي كه درباره كساني كه به تو شرك مي‌ورزند،   
شاهد بودن عيسي (ع) به اعمال قوم خود (55)  
قرار دهي و به آتش بسوزاني، بـه هـر حـال بنـدگـان تـوانـد و اختيـار و تـدبيـر امـورشـان بـه دست تـوست و اگـر هم بخـواهي اثـر اين ظلـم عظيمي كـه كـرده‌انـد محــو سازي و بدين وسيلــه از ايشان درگــذري، باز هم تو عزيــز و حكيــم هستــي!

### ادب عيسي در دادن شهادت

در گفت‌گوئي كه قرآن مجيد در آيه فوق آن را براي ما ثبت كرده است، حضرت مسيح عليه‌السلام را مي‌بينيــم كــه چــه وجـــوه لطيفــي از رســم و ادب عبــوديـت در بــرابــر پروردگار عالميـان بـه كـار بـرده، كـه چنيـن در كــــلام او ظــاهـــر اســت.   
اگــر دقــت شــود، هيــچ يــك از جمــلات كلامش را ايراد نكرده، مگر آن كه با   
(56) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
زيبــاترين ثنـا و بليـع‌تـرين و صريح‌ترين لسانش آميخته است.(1)

### غُلُوّ اهل كتاب در دين خود

«قُــلْ يــاَهْــلَ‌الْكِتــبِ لا تَغْلُــوا فـي دينِكُــمْ غَيْرَ الْحَــقِّ وَ....» (77 / مائده)  
خداوند سبحان در قرآن شريفش به رسول گرامي خود دستور مي‌دهد كه اهل كتاب را دعــوت كند به اين كه در دين خود مرتكـب غلو و افراط نشوند:   
1- الميــــــــزان، ج 12، ص 81 .   
غُلُوّ اهل كتاب در دين خود (57)  
«بگو اي اهل كتاب! در دين خود به غيرالحق غلو مكنيد!  
و هـوس‌هــاي پيشينيـان كـه محققـــا گمـراه بــودنــــد،   
و نفوس بسياري را هم گمراه كردند،   
و از طـريـق اعتـدال منحـرف شدند،   
پيــــــــروي ننمـــــــائيـــــــــد!»   
اهل كتاب، مخصوصا مسيحيان به اين بليه و انحراف در عقيده مبتلا بودند. مسلما ديني كه از طرف پروردگار نازل شده در درجه اول توحيد خالص را به بشر عرضه مي‌دارد. ولي يهود ونصاري داراي چنين ديني نيستند، چون اين دو طايفه براي خدا شريك گرفتند، مخصوصــا مسيحيان كه رسوائــي و شنائت‌شان از يهــود بيشتر   
(58) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
است. البتــه آيــات قرآني نشان مي‌دهــد كه يهودي‌هــاي معاصر رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله چنين اعتقــادي را نسبت به "عزيـر" داشته‌اند.   
ظاهرا لقب "ابن اللّه لقبي بوده كه از باب احترام به "عزير" داده شده است، چون وي يهود را پس از آن كه به دست بابلي‌ها اسير شدند به وطن مألوفشان اورشليم بازگردانيد و تورات را كه در واقعه بخت النصر به كلي از بين رفته بود، جمع‌آوري نمود. يهـود هم در مقـابل اين خـدمت و بـه پـاس اين احسان لقب مزبور را به وي دادند.   
چــون اين كلمه نزد يهوديــان عنوان لقب داشته، چنان كه مسيحي‌هاي امروزي كلمه "پدر" را براي پاپ‌ها و كشيشــان و بطريق‌هــا لقب داده‌انــد و از ايــن‌كــه خداي‌تعالي راجع بـه هر دو مي‌فرمايد:   
«يهــود و نصــاري گفتنــد مــا فــرزنــدان خــدا و دوستــان اوئيــم!» (18 / مــائــده)  
غُلُوّ اهل كتاب در دين خود (59)  
نيز استفاده مي‌شود "عزير" داخل در عموم "احبار" و "رهبان" و جزو آنان به شمار رفته است و يهود به چشم يك مرد ديني به او مي‌نگريسته است و او را مانند احبار و رهبان لقب "ابن اللّه داده‌اند و اگر تنها از "عزير" اسم برده به پاس همان خدمتي بوده كه نسبت به احياء مذهب يهود كرده است.   
خلاصه، غلو اهل كتاب همين بوده كه انبياء و احبار و رهبانان خود را تا مقام ربويت بالا مي‌برده و در برابرآنان به‌نحوي كه‌جزبراي خداشايسته نيست خضوع مي‌كرده‌اند.  
در شرع و اديان الهي، اسماء پروردگار "توقيفي" هستند، يعني اسمـائـي را بـايـد بـه خـداونـد سبحـان اطـلاق كـرد كـه از نـاحيـه شـرع رسيـده بـاشـد، نـه از پيش خود! و بي بند و باري در اين كار نتيجه‌اش اين شده كه اين دو كلمه "پدر و پسر" چه آلام و مصيبت‌هائي بر سر ملت يهود و مسيح در چند قرن گذشته آورده و مصيبت‌هائي كه   
(60) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
امت مسيح مخصوصا از اولياي كليسا ديده است و از اين به بعد هم خـواهـد ديـــد! (1)

### قرآن غُلُوّ اهل كتاب را سرزنش مي‌كند!

«يآ اَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا في دينِكُمْ....» (171 تا 175 / نساء)  
قــرآن مجيد اهل كتــاب و علي‌الخصــوص مسيحيــان را نهي مي‌كنــد از اين كه در ديــن خـود غلــو كننــد و مسيــح را خدا يا پســر خــدا بداننـــد.   
1- الـميزان، ج 11، ص 130 .   
قرآن غُلُوّ اهل كتاب را سرزنش مي‌كند! (61)  
ممكن است خطاب به يهود و نصاري هر دو با هم باشد، زيرا يهود نيز مثل نصاري در دين غلو مي‌كنند و نسبت به خداي سبحان ناحق مي‌گويند و "عزير" را پسر خـدا مي‌خـواننـد و يـا برخـي از "احبـار و رهبانان" خود را مرتبــه خدائي قائــل مي‌شونــد.  
در آيات زير خداي تعالي آن‌ها را چنين متنبه مي‌سازد:  
«اي اهـل كتــاب! در دينتــــان غلــــو مكنيـــد!   
و بـــــر خــــدا جــــــز حـــــق مگــــوئيـــــد!   
همانا مسيـح عيسـي بـن مـريـم رسـول خــدا و كلمــه اوسـت، كــه بــه مريــم القــاء كــــــرد و روحـــي از طـــرف اوســــت!   
پس بــه خدا و رســولان او ايمـــان بيــاوريـــد!   
(62) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و مگـوئيــــد كــه خـــــدا ســـه تـــاســــــــت!   
بــاز ايستيـد! كـه بـــراي شمـــا بهتـــر اســــت!   
خـــــــــدا يــــــــك خــــــــــداســــــــــت!   
و منــزه است از اين كه فرزنــد داشتــــه باشــد!   
هرچه در آسمان‌ها و هرچه در زمين است، از آن اوست،  
و خدا براي كفالت كافي است!  
نه مسيح و نه ملائكه مقرب، هـرگز سـربـاز نمي‌زننـد از اين كـه بنـده خـدا باشند! و هر كـس از بندگــي او سرباز زند و تكبر ورزد، به زودي خدا همگي آنان را بـــه ســوي خــودش محشـــور خــواهــــد كـــرد...!»   
قرآن غُلُوّ اهل كتاب را سرزنش مي‌كند! (63)  
ذكر عبارت "مسيح عيسي پسر مريم" تصريح به اسم او و اسم مادر او از اين جهت است كه از تفسير و تأويل به هر معناي مغايري خيلي دور باشد و هم دليل بر آن باشـد كـه وي نيـز مـاننـــد هـر انسـان داراي مـــادر، مخلـوق اســت.   
پس اگر مطلب اين است، پس بر شما واجب است كه بدين نحو ايمان آوريد و راجع بـه خـدا قـائل بـه ربـوبيت شويــد و نسبت به رســولان او - از جملــه خودداري كنيـد!  
مسيــح بر اساس صريــح انجيل‌هاي موجــود خدا را بندگي مي‌كرد، لذا معني نــدارد كه اگــر او يكـــي از سه تـا بـاشــد، خودش را عبــادت كنــد!!؟ (1)  
1- الميـــــــــزان، ج 9، ص 229 .   
(64) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### كيفر پيمان شكني مسيحيان

«وَ مِنَ الَّـذينَ قآ لُوا اِنّا نَصـاري اَخَذْنا ميثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظّا مِمّا ذُكِّرُوا بِه....»  
(14 / مائده)  
خـداي متعـال در قـرآن كـريـم در شــرح پيمـان‌شكنـــي مسيحيـان و كيفـر و نتــايج آن چنيــن فـرمـايد:   
«و از كسـانــي كــه گفتنــد: مــا نصــارائيــم، پيمــان گرفتيــــم،  
و آنان قسمتـي را از آن‌چه بدان تـذكـر داده شده‌اند، از ياد برده‌اند،  
كيفر پيمان شكني مسيحيان (65)  
و مـا ميـانشـــان تـا "روز قيـامت" دشمنــي و كينـه بـرانگيختيـم،   
و بــه زودي خداونــد از اعمالــي كــه مي‌كــرده‌انـــد خبـــرشــــان مي‌دهـــد!»  
حضرت مسيح عيسي بن مريم عليه‌السلام پيامبر رحمت بود و مردم را به صلح و سلام دعوت نمود و آنان را به توجه به آخـرت و اعـراض از زينت‌هـا و لـذايـذ دنيـا مي‌خـوانــد و از جنگ و نـزاع بـر سـر ايـن سـراي فـاني و پسـت نهـي مـي‌نمــود ـ بيـانـات آن حضرت را در ايـن زمينـه در انجيل‌هاي موجود مــي‌تــوان مـلاحظـه كرد.   
ولي هنگامي كه مسيحيان قسمتي از اين مواعظ را از ياد بردند، خداوند متعالي در دل‌هايشان به جاي صلح و صفا، جنگ را ثابت كرد و برادري و دوستي را به دشمني و كينه مبدل فـرمــود.   
(66) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
ايـن دشمني و كينـه كـه خـداونـد تعـالـي ذكـر فـرمـوده از صفـات نفسـانـي راسـخ ملت‌هـاي مسيحـي گشتـه و هـم‌چـون آتش آخـرت كـه چـاره‌اي از آن نـدارنـد و هـر وقـت از غـايت انـدوه و نـاراحتــي مي‌خـواهنـد از آتــش بيـرون بيـاينـد، دوبـاره بـــدان عـــودت داده مي‌شـونــد و عـذاب سـوزان چشـانـــده مـي‌شـونـــد.   
از زماني كه عيسي بن مريم عليه‌السلام به آسمان رفت و حواريون و مبلغين دوره‌گرد شاگردان آن حضرت با يك‌ديگر اختلاف كردند، ميانشان اختلاف پيدا شده و دائما رو به تزائد گذشته و به جنگ‌ها و كشتارها و غارت‌ها و انواع تبعيدها و غيره تبديل شده. و حتي به جنگ‌هاي جهاني بزرگ رسيده كه كره را به خرابي و انسانيت را به فناء و انقراض تهديد مي‌كند!   
اين‌ها همـه از تبـديل نعمـت بـه نقمـت و تـوليـد ضـلالت و گمـراهـي از فعـاليت   
كيفر پيمان شكني مسيحيان (67)  
آن‌هـاســت و بـه زودي خـداونـد سبحـان به حقيقت اعمالشان واقف‌شان مي‌كنــد! (1)

### تحليل نماز مسيحيان

مسيحيـــان در نمــاز خـــود مـــي‌گـــوينــــد:   
«پدر ما آن كسي است كه در آسمان‌هاست،   
نـــام تــو متقـــدس بـــــاد!   
و فــرمـــانت نـــافــــــــذ!   
و مشيّـتت در زميــن مجــري، همـان‌طـور كــه در آسمـــان مجــــري اســــت،  
1- الميـزان، ج 10، ص 65 .   
(68) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
نـــان مـا كفــاف مــاست -   
امروز ما را بده و ديگر هيچ،  
و گنــــاه مــا را بيـــامـــرز،   
همان‌طــور كه ما گناه‌كــاران به خويشتــن را مي‌بخشيــم، (از ما يــاد بگيــر!!!!)  
و ما را در بوته تجـربـه و امتحان قرار مده!   
بلكــــه در عــــوض از شـــــر شيطــــان نجـــــات بخــــــش!»   
اگر در معاني الفاظي كه جملات فوق آن‌ها را افاده مي‌كند، دقت شود، معلوم خواهد شد كه چه چيزهائي را به عنوان معارف الهي و آسماني به بشر مي‌آموزد؟ و چگونه ادب بنـدگي در آن رعـايت شـده است؟   
1 ـ به نمـازگـزار مي‌آمـوزد كـه بگـويـد: پـدر مـا (يعني خداي تعالي) در   
تحليل نماز مسيحيان (69)  
آسمان‌هاست. (در حالي كـه قـرآن مجيـد خـدا را منـزه از مكـان مـي‌دانـد.)   
2 ـ درباره "پدرش" دعاي خير كند، كه اميدوارم نامت متقدس باشد.   
(البته فـرامــوش نشـود كــه "متقـدس " بـاشـد، نـه "مقـدس" - يعني قـداست قـلابي هـم داشته باشـد، كافي است؟!!)   
و نيز اميدوارم كه فرمانت در زمين مجري و تيغت برّا باشد، همان‌طور كه در آسمان است. حال چه كسي مي‌خواهد دعاي اين بنده را درباره خدايش مستجاب كند؟ آن هم دعائي كه به شعـارهـاي احـزاب سيـاسـي شبيـه‌تـر اسـت تـا بـه دعاي واقعي!؟   
3 ـ از خدا يا "پدرش " درخواست مي‌كند: نان تنها امروزش را بدهد! و در مقابل بخشش و مغفرتي كه او نسبت به گناه‌كاران خود مي‌كند، وي نيز نسبت به او با مغفرت خود تلافي نمايد و همان‌طور كه او در مقابل جفاكاران از حق خود اغماض مي‌كند، خدا   
(70) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
هم از حق خود نسبت به او اغماض كند.   
حـالا ايـن نمـازگـزار مسيحي چـه حقـي از خـودش دارد، كـه از خـود اوست و خـدا به او نـداده باشـد، معلـوم نيست ؟  
4 ـ از "پدر " بخواهد كه او را امتحان نكنـد، بلكه از شر شرير نجات دهد و حال آن كه اين درخـواست، درخـواست امـري است محـال و نشـدني، زيـرا اين‌جـا دار امتحان و استكمــال اســت و اصــلاً نجــات از شـريــر بـدون ابتـلاء و امتحـان معنـا نـدارد!  
از همه اين‌ها بيشتر، وقتي تعجب مي‌كني كه نوشته كشيش فاضل "گوستاولوبون " را در كتـــاب "تــاريـخ تمــدن اسـلامـــي" او مشـاهــده كنـــي كـــه مــي‌گـــويــــد:  
«اسلام در معارف ديني چيزي بيشتر از ساير اديان نياورده، چون همه اديان بشر را به سوي توحيد و تزكيه نفس و تخلق به اخلاق فاضله و نيز به عمل صالح دعوت   
تحليل نماز مسيحيان (71)  
مي‌كردند، اسلام نيز همين‌ها را گفته است. چيزي كه برتري يك دين را بر دين ديگر اثبات مي‌كند، به اين است كه ببينيم كدام يك از اديان ثمره بيشتري در اجتماعات بشري داشتـه اسـت.» (لابـد منظورش اين است كه ثمره دين مسيحيت در تعليم و تربيت بيشتر از اســـلام اسـت؟!!)   
خواننده محترم با مقايسه اين الفاظ نماز در مسيحيت با الفاظ و معاني سوره "حمد" كه در نمـاز مسلمانــان خوانــده مي‌شود، پي به عظمــت ســوره "حمــد" مي‌بــرد. (1)  
1- الـميزان، ج 1، ص 76 .   
(72) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

## فصل دوم :اقانيم ثلاثه اعتقادات كفرآميز مسيحيت

### زمينه‌هــاي انحـراف دين مسيح

آن‌چه شايسته مطالعه است، اين است كه اقوام و مللي كه در ابتداء دعوت مسيحي در آن‌ها بسط و توسعه پيدا كرد، مانند روم، هند و غير آن، خود پيش از گرويدن به دين   
(73)  
جديد، آئين بت‌پرستي "صابئي، برهمائي و بودائي" داشته‌اند، كه به طور كلي در تمام آن‌ها قسمت عمده‌اي از ظهور "لاهوت" در مظهر "ناسوت" و به عبارت ديگر - ظاهر شدن خدا در لباس انسان - بوده است.   
به علاوه چنان كه از كتب مربوط به اديان و مذاهب قديم استفاده مي‌شود: عقيده "تثليث وحدت" يعني سه بودن خداي واحد و نزول "لاهوت در لباس ناسوت" و تحمل صلب و عـذاب چـوبـه‌دار و فـدائي مـردمـان شـدن، مـوضـوعـاتـي است كـه بيـن قـدمـاي بـت‌پرســت هنـد، چيــن، مصـر، كلـدان، آشـور و ايـران رايـــج بــوده اسـت.   
هم‌چنين ميان بت‌پرستان قديمي غرب، مانند: رومان‌ها، اسكانديناوي‌ها و امثال آنان، بازار گرمي داشته است.   
(74) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### سابقه تثليث در هند

مطلــب زيــر از كتــاب "خرافــات تورات و نظايــر آن از اديان ديگر" نــوشتـه آقـاي "دوان" نقــل مـي‌شــود:   
«... هنگامي كه ديده را به مملكت هند بدوزيم، مي‌بينيم بزرگ‌ترين و مشهورترين روش عبادتي آنان همان "تثليث" يعني سه بودن خداي واحد است، كه در لغت سنسكريت اين روش تعليم را "تري مورتي" مي‌نـامنـد، بـه معنـي "تـري" يعنـي سـه‌گـانـه و "مـورتـي" بـه معنـاي اقنـوم‌هـا كـه همـان اقـانيـم ثـلاثـه مـي‌باشـد. اقنـوم‌هاي سه‌گانه هنـد عبـارتنـد از "بـرهمـا، ويشنـو، سيـوا" كـه هنديان عقيـده داشتنـد اين سـه اقنـوم متحـد بـوده و از هـم انفكـاكـي ندارنـد و به گمان خود آن   
سابقه تثليث در هند (75)  
سه را خداي واحد مي‌دانستند "برهما" همان "پدر" است و "ويشنو" همان "پسر" است و "سيوا" همان "روح القدس" مي‌باشد. آنان "سيوا" را "كرشنا" مي‌خوانند كه در لغت انگليسي "كريسChrist " به معني مسيح نجات‌دهنده مي‌باشد.

### سابقه تثليث نزد بودائي‌ها

مطلـب زيـر از كتـاب "اصـل وثنيـت" نـوشتـه آقـاي "فـابـر" نقـل مي‌شـود:   
«... نزد بودائي‌ها "ثالوث" شهرت دارد. آن‌ها مي‌گويند "بودا" خدائي است كه سه "اقنوم" دارد و هم‌چنين "بوذيو"(جينيست)مي‌گويند:"جيفا"داراي سه اقنوم است.  
چيني‌ها بودا رامي‌پرستند و او را "فو" مي‌نامند ومي‌گويند "فو" سه‌اقنوم‌مي‌باشد.»  
(76) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### سابقه تثليث در مصر

آقاي "دوان" در كتاب فوق الذكرش مي‌گويد:   
«... قسيسين و روحانيـون هيكــل (معبـد) منفيـس در مصــر، ثــالــوث مقدس را به شاگردان چنين تعليــم مي‌دادنـد:   
- اقنـوم اول اقنـوم دوم را آفـريـد، اقنـوم دوم هـم اقنـوم سـوم را آفـريـد و بدين‌ترتيب ثالوث مقدس پايان يافت.  
كـاهـن مصــري "تنيشـركي" مي‌گويد:   
ـ ... آن خدائي است كه قبل از هر چيز بوده و بعد از آن "كلمه" كه با هر دو   
سابقه تثليث در مصر (77)  
"روح‌القدس" مي‌باشد. اين سه يك طبيعت بيشتر ندارند و بالذات يكي هستند، توانائي‌ابدي از آن‌ها صادر شده است.»   
آقاي "بونويك" در كتـاب "عقايد قدماي مصر" مي‌نويسد:   
«... عجيب‌تر چيزي كه در ديانت مصريان قديم شهرت داشت، عقيده لاهوت "كلمه" يعني "خدا بودن كلمه" بــود. آنــان مـي‌گفتنــد كــه هستــي هــر چيــز به واسطه "كلمه" اسـت و كلمه از خدا صادر شده و خــودش همــانــا خداست.»   
(خواننده عزيز توجه دارد كه اين قسمت عين عبارتي است كه انجيل "يوحنا" با آن شــروع مي‌شود!!؟)

### سابقه تثليث نزد ساير ملل باستاني

(78) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آقــاي "هگگين" در كتـاب "انگلوساكسون‌ها" مي‌نويسد:   
«فـارسيـان قـديم "متروس" را "كلمه" و واسطه و نجات دهنده "فــــرس" مـي‌دانستنــد.»  
در كتــاب "ســـاكنـان اوليـه اروپـا" چنين نقل شـده كه:   
«بـت‌پـرستـان قـديـم مـي‌گفتنـد: خــدا ســه اقنـــوم دارد.»   
و عقيـده بـه "ثـالوث" يعني سـه خدائي بودن، از يوناني‌ها،رومان‌ها،فنلاندي‌ها، اسكانديناوها؛ و قائل شدن به "كلمه" از كلداني‌ها،آشوري‌ها و فنيقي‌هانقل شده‌است. (1)  
1- الميزان، ج 6، ص 206 .   
سابقه تثليث نزد ساير ملل باستاني (79)

### انحراف مسيحيت از نظر قرآن

قرآن شريف، مسيح عليه‌السلام را القاء كننده آراء و عقايد وثنيت بين نصاري نمي‌داند، بلكه ريشه اصلي آن را اقوام و ملل قبل از مسيح مي‌داند كه به وسيله رهبانان مسيحي، آرائشــان به ملت مسيـح منتقل شده است!   
در آيه 31 ســوره توبـه مي‌فـرمــايـد:   
«يهود گفتند: عزير پسر خداست،  
مسيحيــــان گفتنـــــــد: مسيـح پسـر خـــداســـــــت!   
اينان در اين سخن خود را مشابه كافران پيشين كـردنـد،   
(80) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
خـــدا هــلاكشـان كنــد! چگـونــه از حـق بـرگشتنـد!؟   
علمـا و رهبـانـان را، در مقـابــل خـــداي واحـد، خـدايـان خــود قــرار دادنــد،   
و مسيــح "پســر مريــم" را (پرستــش كردنـد و از عبـادت خدا دست كشيدند،)  
با اين كه جز پرستش خداي يكتا مأموريتي نداشتند...!»   
گرچه عقيده وثنيت و بت‌پرستي ميان اعراب جاهليت هم بوده، لكن منظور از "كافران" مذكور در آيه، آنان نيستند، زيرا اهل كتاب پيش از آن كه با اعراب تماس بگيرند و در ديارشان سكني گزينند، خود عقيده وثنيت داشته و براي خداي سبحان قائل به "فرزند" بودند.   
علاوه بر اين آن‌چه از ظاهر كلمه «مِنْ قَبْل» در آيه استفاده مي‌شود، كافران مورد   
انحراف مسيحيت از نظر قرآن (81)  
نظر را قبل از تاريخ يهود و نصاري مي‌داند. علاوه بر آن كه عرب جاهليت مبتكر عقيده وثنيـت و بت‌پـرستي نيست و بـه شهـادت تـاريخ اصنـام و بت‌هـائي كـه مـورد پـرستش آنـان بـوده، از اقوام و ملـل ديگــر بـدان‌جـا منتقـل شـده بـود.   
قرآن شريف داستان نوح عليه‌السلام و اسامي بت‌هائي را كه در عرب جاهليت معروف بوده، يادآوري نموده است و نشـان مي‌دهـد كـه ريشه‌هـاي بت‌پـرستي از چـه تــاريخـي مانده است.   
گذشته از اين، تماس و معاشرت وثنين روم و يونان و مصر و سوريه و هند با اهل كتاب ساكن در "فلسطين" و حوالي آن، بيشتر از تماس و معاشرت با اعراب بوده و انتقال مسلك‌ها و عقايد خرافي از آنان به يهود و نصاري صحيح‌تر است.   
پس، مراد از كافراني كه اهل كتاب با آنان در قائل شدن به "پسر داشتن خدا" هم   
(82) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
عقيده مي‌باشند، همانا قدماي مشرك و بت‌پرست هند و چين و روم غربي و يونان و شمـال آفـريقــاسـت.   
چنان كه تاريخ نظاير عقايد يهود و نصاري را- در قائل شدن به "پسر خدا" و "پدر بودن خدا" و تثليث و دارزدن و فدا و امثال آن را از آنان نقل كرده است و اين خود از حقـايـق تـاريخي اسـت، كـه قــرآن شريــف از آن خبــر داده اســت.   
«بگـو اي اهـل كتـاب! در ديـن خـود بـه نـاحق غلـو مكنيـد!   
و پيروي خواهشهاي قومي را مكنيد، كه در سابق گمراه شدند،   
و بسيـار را نيز گمراه كردنــد و از راه راسـت دور افتــادنـــد!» (77 / مائده) (1)  
1- الميـــــــــزان، ج 6، ص 187 .   
انحراف مسيحيت از نظر قرآن (83)

### كفر و تناقض در اقانيم ثلاثه

«لَقَـدْ كَفَـرَ الَّـذينَ قالُـوا اِنَّ اللّـهَ هُوَ الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ....» (17 و 18 / مائده)  
چگــونگــي كفــر معتقــديــن بــه اقانيم ثلاثه را خداي تعالي در قرآن مجيد چنين بيــان فـرمـــــوده اســت:   
«همــــانــــا آنـــان كـــه گفتنــــد:   
- خـــدا، عيسـي بـن مــريــم اسـت، كــافــر شــدنـــد.   
بگـو اگـر خـداونـد بخـواهـد مسيح بن مـريم و مـادرش،   
و تمــــام اهـــل زميـــن همگـــي را هـــلاك كنــــــد،   
(84) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
كيســت كــه اختيــار چيـزي از خــدا را داشتــه بـاشـد؟   
ملك آسمان‌ها و زمين و مابين آن‌ها مخصوص خداست،   
او هـر چـه بخـواهـد مــي‌آفــرينــد،   
و خداوند بر هر چيزي قدرت دارد!»   
صحبــت قرآن مجيد دربــاره كساني است كه قائــل بــه اتحـاد خـداونـد بـا مسيـح بـوده و مي‌گويند: عيسي با اين كه بشـر است، خداســت!؟   
البته امكان دارد كه اين جمله يعني "خدا، مسيح بن مريم است" را بر آن دو قول ديگر تطبيق داد: يكي اين كه عيسي پسر خداست و ديگر اين كه عيسي سوم سه تاست (كه دوتاي ديگر پدر و روح القدس است،) ولي ظاهر عبارت قرآن مجيد اين است كـــه خـــدا   
كفر و تناقض در اقانيم ثلاثه (85)  
را عينـا همـان مسيح مي‌دانسته‌اند كه از باب اتحاد - يكي شدن دو موجود - مـي‌باشـد.   
خداوند سبحان در آيه فوق نشان داده است كه عيسي بشر است، زيرا پسر مريم است، يعني مادر دارد و مانند ساير افراد انسان تحت تأثير پروردگار است و ضمنا از اين جهت عيسي و مادرش با هم فرقي ندارند و نه تنها با او بلكه عيسي با ساير ساكنين كره زمين يكسان است.   
آنان كه عيسي را با فرض خدائي بشر مي‌دانند، حرفشان كاملاً در تناقص است. از يك طرف او را پسر مريم مي‌دانند كه بشر است و قابل هلاك شدن از طرف خداست و از طــرف ديگر او را خــدا فرض مي‌كننــد و اين تناقض را پيش مي‌آورند كه چگـونـه خـدا هلاك مي‌شود؟ (1)  
1- الميــــزان، ج 10، ص 73 .   
(86) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### قرآن عليه مذهب تثليث

قرآن شريف از دو راه‌عليه مذهب تثليث‌احتجاج فرموده وقول آن‌ها راردنموده‌است:  
الف: احتجاج از راه عمومي   
و آن محال بودن "پسر" براي خداوند است، چه عيسي باشد و چـه غير او! روشن اســت كـه "تـولـد" در حقيقــت جـدا ساختــن يــك مـوجـــود زنـــده مــادي اســـت.   
مانند انسان و حيوان ونبات، كه جزئي از اجزاء وجود شخصي خود را، كه پس از انفصال، به وسيله تربيت او را فرد ديگري كه هم نوع خود اوست، قرار مي‌دهد- مانند   
قرآن عليه مذهب تثليث (87)  
حيوان و نبات، كه از وجود شخصي خود، نطفه و لقاح را جدا مي‌سازد و سپس با تربيت تدريجي آن را حيوان يا نبات ديگري كه شبيه خود اوست، قرار مي‌دهد.   
پر واضح است كه چنين معنائـي در حـق خـداونـد سبحان از چند جهت محال است:   
1 ـ اين معني مستلزم جسم وماده بودن است و روشن است كه ساحت قدس الهــي از مــاده و لــوازم آن (مـاننـد حـركـت و زمــان و مكـان و غيـره) منــزه اســت.  
2 ـ چون خداي سبحان الوهيت و ربوبيتش مطلق است و حضرتش نسبت به تمام ماسوا قيمومت مطلق دارد، لذا آن‌چه فرض شود، مفتقرالوجود به ذات اقدس او خواهد بود، با اين وصف چگونه ممكن است شي‌ء ديگري كه با او نوعا شبيه و به نفسه از او استقـلال دارد و تمـام احكـام و اوصـاف الهـي بـر او صـادق است، فـرض نمـود؟!   
x 3 ـ اگر زائيدن و زادن در حق او جائز باشد، جواز آن مستلزم آن است كه فعل   
(88) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
تدريجي‌را براي‌خدا صحيح‌بدانيم و اگر فعل‌تدريجي در حق‌اوجائزباشد،بايد ذات‌اقدس او داخل ناموس ماده و حركت باشد و آن باطل است و آن‌چه به اراده و مشيت او واقع مي‌شــود، بدون تدريـــج صورت‌مي‌گيرد.  
آيــه قـرآني در اين زمينـه مي‌فرمايـد:   
«گفتنــــد: خــــدا داراي فــرزنـــد اســـت! "سُبْحانَــــهُ"!   
او منــزه از ايـن گفتــه‌هـــاست!   
بلكـه آن چـه در آسمـــان‌هـا و زميـن اسـت مــال اوســت،   
همگي در برابرش سر به فرمانند!   
او آفريننـده آسمـان‌هـا و زميـن بـدون الگـوي قبلـي اسـت!   
قرآن عليه مذهب تثليث (89)  
و آن‌گاه كه اراده آفـريـدن چيـزي را بكنـد، فقط بدان گويد:   
"بــاش!" و آن "بـه وجود مي‌آيـــد!"» (116 و 117 / بقره)   
ب: احتجـــاج از راه خصــوص   
و آن بيان اين است كه عيسي "پسري كه خدا بـاشـد،" نيست، بلكه او تنها بنده مخلوق است و هيچ گـونه مشاركتي در حقيقـت الهيـه نـدارد.   
در عيسي عليه‌السلام جنبه‌هاي بشري و لوازم آن ديده مي‌شود:   
عيسي را مادرش مريم به حال جنيني در رحم تربيت كرد. سپس چون زنان ديگر حمل خود را بر زمين نهاد. او كودك خود را چنان كه كودكان ديگر در تحت نظر مادران تربيت مي‌شوند، تربيت نمود.   
(90) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
عيسي پس از دوران كودكي مراحل شباب و كهولت را طي كرد و در تمام آن مراحل حالش حال يك انسان طبيعي بود. تمام حالات و عوارضي كه به يك نفر انسان وارد مي‌شــود (مانند: گرسنگي و سيري، سرور و غم، لذت و الم، خوردن و آشاميــدن، خواب و بيـداري، رنـج و راحـت،) در دوران حيـات و زنـدگي به او هم عارض مــي‌شـد.   
اين بــود آن‌چه از حال مسيــح، هنگامي كه بيــن مردم مي‌زيسـت، ديده شده است.   
هيـچ صـاحب عقلـي تـرديـد نـدارد كـه چنين شخصـي بـا ايـن احـوال و عـوارض حتما چـون سـايـر افـراد انسـان فـردي از انسـان خـواهـد بـود و مـاننـد افـراد هـم نوع خود مخلوقي بيش نيست.   
اما صدور معجزات به دست او، (مانند: زنده كردن مردگان، آفريدن پرنده، شفا دادن نابينايان و مبتلايان به پيسي،) و هم‌چنين تحقق خوارق وجودي براي خود او (مانند آن   
قرآن عليه مذهب تثليث (91)  
كه بدون پدر به وجود آمد،) تماما اموري است كه نسبت به عادت و سنت جاري در طبيعت، از خـوارق محسـوب مي‌شـونـد، زيـرا ايـن قبيـل مـوضـوعـات وجـودشـان نـادر و كــم‌يـاب اســت، نــه آن كــه از محـالات بـاشـــد!   
چگونه محال باشد؟ با اين كه تمام كتب آسماني درباره آدم مي‌گويند: او از خاك آفريده شد، بدون اين كه پدري واسطه وجودش شده باشد.   
هم‌چنين براي انبياء گذشته، مانند: صالح و ابراهيم و موسي عليه‌السلام معجزاتي ذكر شده كه تمام آن‌ها در كتاب‌هاي آسماني مستور است و بدون اين كه به واسطه آن معجزات برايشان مقام الوهيت و خدائي ثابت كنند، يا از انسانيت آن‌ها را خارج سازند!!  
قرآن شريف اين مطالب را در آيه شريفه سوره مائده ذكر فرموده و در ميان تمام افعال مخصوصا "خوردن طعام" را ذكر نموده كه بيش از همه دلالت بر ماده بودن او   
(92) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
دارد و مستلـزم نيـازمنـدي و حــاجت اسـت، كـه مغــايــر بـا خـدا بــودن اسـت! آيــا الــوهيــت چنيـــن فــردي معنـــــي دارد!؟   
(در برخي جاها در انجيل‌ها نيز چنين مطالبي يافت مي‌شود كه از زبان عيسي عليه‌السلام نقل كرده كه آن حضرت خود را انسان و پسر انسان شمرده است. و رد داستان‌هاي انجيل‌ها حكايت خوردن و آشاميدن و خوابيدن و راه رفتن و رنج بردن و تكلم كردن عيسي ذكر شده، كه جاي هيچ تأويلي نيست!)   
وقتي مسيح دعا مي‌كرد و تضرع و خشوع در پيشگاه خداوندي مي‌نمود، شاهدي براي بندگي او بود، نه تعليم و آموزش ديگران! حتي عبادت ملائكه و روح القدس نيز نشـانـه بنـدگـي آن‌هـا در پيشگــاه خداست!   
وقتـي مسيح عبـادت مي‌كـرد و ديگـران را بـه عبـادت خـداونـدي دعـوت مي‌نمـود،   
قرآن عليه مذهب تثليث (93)  
ايـن مغــايــر اسـت بـا خـدا بـودن خـودش!   
آيـات سوره نساء و انبياء و مائده همگي استدلال‌هاي قرآن شريف در اين مــــوضـــــوع اســت:   
«... هرگز نه مسيـح از بنده خدا بودن استنكاف دارد و نه فرشتگان مقرب!» (172 / نساء)  
وقتي انجيل‌ها پر است از مطالبي كه "روح القدس" فرمان بردار خدا و فرستادگان اوست، چه معني دارد كه كسي كه به خودش فرمان دهد و از خودش فرمان برداري نمايد؟ و يا اين كه از مخلوقش انقياد كند و در مقابل او كرنش نمايد؟! عبادت كردن مسيح هم با خدا بودنش چنين مغايرتي دارد!   
شما اگر عبارت انجيل را به دقت از نظر بگذرانيد، با اين كه در آن مانند عبارت "من و پدر يك هستيم" (انجيل يوحنا باب دهم) را از زبان عيسي نقل كرده است، با اين وصف   
(94) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
حتــي براي نمونــه يك جا هــم پيدا نخواهيــد كرد كه در آن عيســي مردم را صراحتا بــه عبـادت و پـرستش خــود دعـوت كرده باشـــد!!   
بر فرض هم كه جمله‌اي كه از زبان او نقل شده صحيح باشد، مراد آن است كه عيسي اطاعت و پيروي خودش را اطاعت و پيروي خدا معرفي كرده است. و اين طرز بيان در قــرآن مجيــد فراوان اســت، ماننــد آيه زيــر كه مي‌فرمايــد اطاعــت و پيــروي رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله اطاعت خداي متعال محسوب مي‌شود:   
«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ اللّهَ!» (80 / نساء) (1)  
1- الميزان، ج 6، ص 159 .   
قرآن عليه مذهب تثليث (95)

### جنبه‌هاي كفرآميز اعتقادات مسيحيان

«لَقَـدْ كَفَـرَ الَّـذيـنَ قالُـوا اِنَّ اللّهَ هُـوَ الْمَسيـحُ ابْـنُ مَـرْيَــمَ....» (18 / مائده)  
جنبه‌هــاي كفــرآميـزي را كه در اعتقادات مسيحيـان بـه وجـود آمــده، قـــرآن مجيـد چنيـــن بيـان مــي‌دارد:   
«هـر آينــه كـــافــــــر شـدنـــد كسـانــــــي كــه گفتنــــد:   
قطعــا خــداونــد همـــان مسيــح فــرزنــد مــريــم اســت!   
و مسيح خود گفت:  
(96) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
- اي بني‌اسرائيل خدا را بپرستيد، كه پروردگار من و شماست!   
به درستي حقيقـت اين است كه كسي‌كه به خدا شــرك بورزد،   
محققـا خـداونـد بهشــت را بــر او حــرام فــرمـوده و جـايش در آتـش خـواهـد بــــــود، هيــــچ يـــاوري بـــــراي ستـــم‌كـــاران نيســـت!   
بـــه تحقيــــق كــــافــــر شــدنــــد كســــانـي كــه‌گفتنــد:  
قطعـــا خـداونــد ســومـي از اقـانيــــم ثـــلاثــــه اســـــت!  
و حال آن كه هيچ معبودي جز خداي واحد نيست!   
و اگــــر از ايـــن گفتـــه‌هــا دســـت نكشنـــــد،   
به طور حتم عذابي دردناك به جان كساني مي‌افتد،   
كه بر اين گفته‌ها پافشاري كرده و ادامه مي‌دهنـد!»   
جنبه‌هاي كفرآميز اعتقادات مسيحيان (97)  
خداوند متعال روشن مي‌سازد كه نصاري هم مانند يهود به اسم نصرانيت خود دل‌خوش بودند، ولكن اسم آن‌ها را سودي نبخشيد و سرپوش كفر و شركشان نشد، اينان نيز به مثل يهود آن طور كه بايد ايمان نياوردند، زيرا مي‌گفتند: ـ خدا همان مسيح پسر مريم است!

### نظرات فرق مسيحي درباره خدا بودن مسيح

عقـايـد طـوايف مختلـف مسيحيـان در خـدا دانستـن مسيـح و در كيفيـت شـرك بـه خـــدا و ايـن كـه مسيـــح داراي جــوهــر الـوهيـت اسـت، مختلـــف مـي‌بـاشــد:   
(98) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
1 ـ فـرقـه‌اي از آن‌ها قائلند به اين كه "اقنوم مسيح" كه همان "علم" است، شاخـه‌اي است كــه از "اقنـوم رب تعـالي" كـه همـان "حيـات" است، منشعـب مـي‌شـود.  
و معنــي پدري خــدا و پسري مسيــح اين است كه ايــن از آن منشعـب گشته است.  
2 ـ فرقه ديگري مي‌گويند: آن حقيقتي كه تا قبل از مسيح به نام "پروردگار" ناميــده مي‌شد، مقــارن آمدن مسيح به حقيقت ديگري كه همان "مسيح" است، منقلب شده است.  
3 ـ فرقه ديگري مي‌گويند: پروردگار در مسيح حلول كرده است. بايد دانست كه اين سه قولي كه درباره مسيح دارند، هر سه با آيه شريفه منطبق است، بنابراين مراد از كساني كه اين حرف را زده‌اند، تنها قائلين به انقلاب نيست، بلكه جميع نصاري است كه درباره عيسي عليه‌السلام غلو كرده‌اند و اين كه مسيح عليه‌السلام را به پسري مريم توصيف فرمود   
نظرات فرق مسيحي درباره خدا بودن مسيح (99)  
خالــي از اشعار و دلالت بر جهت كفر آن‌ها نيست، براي اين كه مي‌فهماند كه آن‌ها الوهيت را نسبت به يك انسان داده‌اند كه انسان ديگري او را زائيده است و هر دو از خــاك خلق شده‌اند... . (1)

### كفر ناشي از عقيده سه خدائي يا اقانيم ثلاثه

«لَقَــدْ كَفَـرَ الَّـذيــنَ قالُـــوا اِنَّ اللّـهَ ثالِثُ ثَـلاثَـةٍ وَ ما مِنْ اِلهٍ اِلاّ اِلهٌ واحِدٌ... .» (73 / مائده)  
1- الميـــــزان، ج 11: ص 116 .   
(100) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آيه شريفه مي‌فرمايد:   
«به تحقيــق كافر شده‌انــد آن گــروه از مسيحيــان كه گفتنـد: خدا سومـي از سه تاست!!»  
و آن سه چيز عبارتند از: 1 ـ پدر 2 ـ پسر 3 ـ روح   
يعني كلمه "اللّه بر هر يك از اين سه صادق است، چون در ابواب مختلف انجيل‌ها زياد به چشم مي‌خورد اين كه: أب اله است، ابن اله است و روح اله است!!   
و در همين انجيل هاست كه: اله در عين اين كه يكي است، سه چيز است و مثال مي‌زنند به اين كه كسي بگويد: فلاني فرزند فلان كس است كه انسان است. يعني در اين‌جــا نيز يك چيز سه چيز است، زيرا در مثال بيش از يـك حقيقـت چيـزي نيسـت و در عيـن حـال هــم فـلانـي اســت و هـم پسـر فـلان‌كس و هـم انسـان.   
ولي غفلت كرده‌اند از اين كه اين كثرت و تعددي كه در وصف است، اگر حقيقـي و   
كفر ناشي از عقيده سه خدائي يا اقانيم ثلاثه (101)  
واقعـي باشد لابد موصوف هم متعدد خواهد بود، كما اين‌كه اگر موصوف حقيقتا واحـد باشد قهرا كثرت و تعدد اوصاف اعتباري خواهد بود و محال است كه يك چيز در عيـن اين‌كه يكـي است، سه چيز باشـد و عقـل سليـم ايـن معني را نمي‌پـذيرد!   
عجيب اين جاست كه بسياري از مبلغين مسيحي به اين حقيقت اعتراف كرده و درباره اين عقيده كه جزو اولي‌ها و اساس دين (فعلي) مسيح است، مي‌گـوينـد: ايـن مطلـب از مسـائـل لاينحلـي اسـت كـه از مـذاهب پيشينيان به يادگار مانده است، وگرنه به‌حسب موازين علمي درست درنمي‌آيد.  
با كمـال تعجــب بايد پرسيــد با اين اعتــراف پس چــرا دست از آن برنمي‌داريــد؟  
مگر در صحت و بطلان يك مطلب خلف و سلف دخالت دارند، كه اگر از سلف و نياكان به يادگار مانده باشد، بدون دليل صحيح و لازم الاتباع باشد؟ و اگر خلف و نسل   
(102) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
جوان آن را فهميـد و گفـت نبايد پذيرفت؟

### توحيد از نظر قرآن و از نظر مسيحيت

خـداونـد متعـال در آيـه 73 ســوره مائــده مي‌فـرمـــايــــد:   
«وَ ما مِنْ اِلهٍ اِلاّ اِلهٌ واحِدٌ!» كه تأكيد بليغي است در توحيد يعني:   
- در عالم وجود اصلاً و به طور كلي از جنس معبود (اله) يافت نمي‌شود مگر معبود يك‌تائي كه يك‌تائي‌اش يك‌تائي مخصوصي است كه اصلاً قبول تعدد نمي‌كند، نه در ذات و نه در صفات، نه در خارج و نـه بـه حسب فرض!   
ولي از لحـاظ توحيـــد ، مسيحيــان مي‌گويند:   
توحيد از نظر قرآن و از نظر مسيحيت (103)  
- ما منكر توحيد نيستيم، ولي چيزي كه هست، مي‌گويند: آن ذات يك‌تا كه در يك‌تائي‌اش ما حرف نداريم، از نظر صفات سه گانه به سه تعين متعين مي‌شود، لذا مي‌گوئيم: در عين اين كه يكي است، سه چيز است!!   
توحيد از نظر قرآن، همان است كه فرمود: «وَ ما مِنْ اِلهٍ اِلاّ اِلهٌ واحِدٌ!» و قرآن تنها اين توحيد را خالص و صحيح مي‌داند و توحيد ساير اديان را مخدوش و غير خالص اعلام مي‌كند!

### نظر مسيحيان فعلي درباره خدا بودن مسيح

عقيده تثليث «اِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ» مطلبي نيست كه عامه مردم بتوانند صحت و يا   
(104) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
بطلان آن را درك كنند. از اين رو اغلب آن را به طور تعبد و طوطي‌وار به عنوان يك عقيده مذهبي مسلم تلقي كرده‌اند، نه اين كه معنايش را فهميده باشند و يا در پي تحقيق آن برآمده باشند. اگر هم درصدد برمي‌آمدند چيزي نمي‌فهميدند، زيرا عقل سالم آن قدر وسع ندارد كه بتواند به‌طور صحيح آن را تعقل كند! اگر هم تعقل كند، كار باطلي را نظير فرض‌هاي محال تعقل كرده است!   
حـال بـايـد ديـد چگـونـه ميليـون‌هـا مسيحـي در جهــان آن را پــذيــرفتــه‌انــد؟   
حقيقت‌اين است كه تثليث درذهن عامه مردم‌مسيحي جنبه تعارف و تشريف را دارد. يعني اگر از يك نفر مسيحي معمولي بپرسيد: معني پدري خدا و فرزندي مسيح چيست؟ مي‌گويد: معني اش اين است كه مسيح از عظمت و بزرگي به پايه‌اي است كه اگر ممكن بود براي خداوند متعال پسري قائل شد، بايد گفت او مسيح است! چون در بشر كسي كه   
نظر مسيحيان فعلي درباره خدا بودن مسيح (105)  
مسيـح را در عظمــت بـه او تشبيـه كنيـم، وجـود نــدارد، از ايـن رو مي‌گـوئيــم: مسيـح پسر خـدا و خداوند پدر اوست!   
در حقيقـت عـامـه مسيحي‌هـا معنـي واقعـي تثليـث را در نظر ندارند و آن را جويده و به صـورت چيـز ديگـري در آورده‌انـد و بـه ظـاهـر نسبت تثليث بـه خـود مي‌دهند.   
ولكن علماي آن‌ها معناي واقعي تثليث را قائلند.   
آري اين همــه اختلافات و خون‌ريزي‌هــا از ناحيــه دانشمندان و علماي مسيحي به وجــود آمــده است!!!! از كسانــي كــه خداونــد سبحــان در جنايت‌كــاري و ظلــم و ستـــم آن‌هــا (البتــه قبــــل از اسـلام) فـرمـوده:   
«متفرق نشدند مگر بعد از اين كه علم به حقيقت پيدا كـردند،   
ولي با اين وجود بين خودشان بغي كردند!»   
(106) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
(حال علماي مسيحيان بعد از اسلام از تاريخ جنگ‌هاي صليبي و محاكمات تفتيش عقايد و امثال آن در جنايت‌هاي قرن‌هاي اخير براي همه روشن است!)   
بنابراين نمي‌توان در خصوص اين مسئله نسبت به عموم ملت مسيح حكم واحد و كلي كرد! براي اين كه بين عامي آن‌ها و علمايشان فرق است. همه‌شان داراي كفر حقيقي كه برگشتن به استضعاف نباشد، نيستند. و كفري كه عبارت باشد از انكار توحيد و تكذيب آيات خدا مخصوص است به علماي آن‌ها و مابقي عوامند و مستضعف! و خداوند در بسياري از آيات خود كساني را كه كفر بورزند و آيات خدا را تكذيب كنند، به خلود در آتش تهديد كرده است!  
پاره‌اي از مسيحيان نيز هستند كه به تثليث اعتقاد ندارند و آيه قرآن نيز شايد به همين منظور از كلمه (مِنْهُم - بعضي از آن‌ها) استفاده كرده است. آن‌ها درباره مسيح جز   
نظر مسيحيان فعلي درباره خدا بودن مسيح (107)  
اين كه يكي از بندگــان خداســت كه بـه رسـالت مبعـوث شـده، اعتقـاد ديگـري ندارند و ايــن احتمــال بعيــد نيسـت!   
چنان‌كه تاريخ نشان‌داده، مسيحيان حبشه و نقاطي‌ديگر اعتقاد به تثليث نداشته‌اند.

### مخلوق بودن عيسـي و مادرش

قــرآن مجيـد مي‌فـرمـايـد:   
«مسيـح، فــرزنــد مــريــم، رســولــي بيـش نيســت،   
قبــــــل از او هــــــم رســـــولانــــــي بـــــودنـــد،   
(108) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و مادرش مريم صديقه‌اي بود مانند ساير زنان صديقه!   
ايـن مادر و فرزند غـذا مي‌خوردند (مانند ساير جـانـداران محتـاج به غذا بودند)، بنگر كه چگونه آيات را براي آن‌ها بيان مي‌كنيم و آن‌گاه ببين چگونه از شنيدن آن آيــات روشــن روي برمي‌تــابنــد!» (75 / مائده)   
قرآن مجيد روشن مي‌سازد كه مسيح هيچ فرقي با ساير فرستادگان خداوند سبحان، كه خدا همگي آنان را به سرنوشت مرگ دچار ساخت، ندارد. چه همه ايشان فرستادگاني بودند كه خدا براي ارشاد و هدايت بندگان خود مبعوث فرمود، نه ارباب و الهه‌اي كه در قبال پروردگار شايسته و سزاوار پرستش باشند و هم‌چنين مادر مسيح يعني مريم بشري بود صديقه كه آيات خداي را تصديق كرد.   
مخلوق بودن عيسي و مادرش (109)  
اين مادر و فرزند دو فرد از افراد بشر بودند، كه طعام مي‌خوردند و اگر نمي‌خوردنـد از بيـن مـي‌رفتنـد، ايـن طعـام خـوردن و دنبالـه‌اش از روي احتيـاج بوده و احتيـاج خـود اوليـن دليـل بــر امكــان و مخلـوقيت اسـت.   
پس معلوم مي‌شود مسيح مخلوق بوده، نه خالق و از مخلوق ديگري به نام مريم متولد شده است. او بنده‌اي از بندگان خدا بود، كه خدايش به رسالت به سوي مردم فرستاده است، فرزندي بوده كه با مادرش به عبادت خدا مي‌پرداخته‌اند و بدون اين كه داراي ربوبيت والوهيت باشد با ساير موجودات عالم در مجراي امكان كه مسير فقر و حاجت است، جريان داشته‌اند.   
كتاب‌هاي انجيلي كه هم امروز در دسترس مسيحي‌هاست، اعتراف و تصريح دارند بر اين‌كــه مريــم دختــري بوده كه به پروردگــار ايمان داشتــه و به عبــادت و بندگــي او مي‌پرداختـه اسـت.   
(110) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و نيز تصريح دارند بر اين كه مسيح از همين مريم متولد شده است، مثل ساير انسان‌هائي كه هر يك از انسان ديگر متولد مي‌شوند. و نيز صراحت دارند بر اين كه عيسي عليه‌السلام فرستاده خدا به سوي مردم بوده است، مانند ساير فرستادگان خدا بدون هيـچ تفـاوت و نيـز تصـريح دارنـد كـه او و مـادرش مـانند ساير مردم غذاخور بودند!   
بنابراين، آن‌چه را كه قرآن مجيد به مسيح و مادرش نسبت داده، مورد اعتراف انجيل‌هاي موجود است و اين خود دليل قاطعي است كه مسيح بنـده‌اي بوده فرستاده از نـاحيـه خـــــدا!!   
(اين آيـه نشـان مـي‌دهـد كـه در بيـن مـذاهب مسيحيت اين عقيده وجود داشته كه مــريـم را نيـز مـاننـد پسـرش خـدا مـي‌دانستنـد!!)   
مخلوق بودن عيسي و مادرش (111)

### ريشه پدر و پسري

قرآن مجيد در سوره توبه آيه 30 ريشه عقيده پدر و پسري را ناشي از تقليد مسيحيان از كفار قبلي معرفي مي‌كند و مي‌فرمايد:   
«قَـوْلَ الَّـذينَ كَفَرُوا مِــنْ قَبْــلُ....» (30 / توبه)  
بنابراين آيه شريفه به حقيقتي اشاره مي‌كند كه پس از بررسي و تحليل تاريخ دستگير انسان مي‌شود و آن اين است كه داستان پدر و پسري اعتقادي بوده كه قبلاً در ميان بت‌پرستان بوده است و از ايشان به طور ناخود آگاه به داخل مسيحيان و ساير اهـل كتـاب راه يـافتـه اسـت.   
(112) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
اين حرف از جمله حرف‌ها و معتقداتي است كه هم اكنون در بين بت‌پرستان هندوچين موجـود و رايـج اسـت. هـم‌چنين مصـريـان قـديم داراي ايـن عقيـده بـودنـد.   
درباره اين كه چگونه اين عقيده در بين اهل كتاب راه يافته، با اين كه كتب آسماني اولين كلمه‌اش توحيد است؟ معلوم مي‌شود كه اين حرف به وسيله مبلغين دنيا طلب اهل كتاب در بين آنان راه يافته است. اين كيش‌ها كه اسما دين توحيد و شريعتي است منسوب به حضرت موسي و عيسي عليه‌السلام به حسب مسمي و واقع دو شعبه از وثنيت و دوگانه‌پرستي شده است. (1)

### بدعت رهبانيت در مسيحيت

1- الـميــــــــزان، ج 11، ص 118 .   
بدعت رهبانيت در مسيحيت (113)  
«وَ جَعَلنـا فـي قُلُوبِ الَّذينَ‌اتَّبَعـُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَـةً‌وَ رَهْبانِيَّةً نِ ابْتَدَعُوها....»  
(27 / حديد)  
اين آيــه اشــاره‌اي به پيــروان عيسي عليه‌السلام دارد و مي‌فرمـايــد:   
«... و عيسـي بـن مـريـم را فـرستـاديم و به او انجيل داديم،   
و در دل پيــــروانـش رأفــت و رحمــت قـــرار داديـــــم،   
و رهبــانيتــي كــه خــود آنــان بــدعت نهــاده بــودنـــد،   
و مــــا بـــــر آنــــان واجــب نكــــــرده بـــــوديــــــم،   
(114) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
امـــا منظــور آنـــان هــم جــــز رضــاي خــــدا نبــــود،   
امـا آن طـور كـه بايـد رعـايت آن رهبـانيـت را نكــردنــد،   
و در نتيجـه بـه كسـانـي كـه از ايشـان ايمـان آورده بـودنـد، اجـرشـان را داديــم،  
و بسيـــــاري از ايشــــان فــــاســـق شـــــــدنــــــــد!»   
ظاهرا مراد به قرار دادن رأفت و رحمت در دل‌هاي پيروان عيسي عليه‌السلام اين باشد كه خدا آنان را موفق به رأفت و رحمت در بين خود كرده است و در نتيجه بر پايه كمك به يك‌ديگــر و مسالمت زندگــي مي‌كردند، هم‌چنان كه ياران پيامبر اسلام عليه‌السلام را نيز به ايــن خصلـت ستوده و فرموده: «رُحَماءُ بَيْنَهُـمْ!» (29 / فتح)   
و اما مسئله "رهبانيت" در بين مسيحيان را بدعتي از پيش خودساختــه مي‌شمارد و مي‌فرمايد:   
بدعت رهبانيت در مسيحيت (115)  
«پيروان مسيح از پيش خود رهبانيتي بدعت نهادند،   
كـه مـا آن را بـراي آنـان تشـريـع نكـرده بـوديـم!»   
"رهبانيت" به معنـاي خشيـت و تـرس اسـت، كـه عـرفـا اطـلاق بـر "تـرك دنيـا" مـي‌شـود بـه ايـن كـه كسـي رابطـه خـود را از مـردم قطـع كنـد و يك‌سـره بـه عبادت خــدا بپــرازد و انگيـزه‌اش بـر ايـن خشيـت از خــدا بـاشـد.   
"بدعــت" به معناي اين اســت كه انسان چيــزي را جزو دين كند كه جزو دين نبـاشــد و سنــت و يــا عملــي را بـــاب كنــد كــه در هيــچ دينـــي نبــوده بـاشــد.   
عبارت "ما بر آن‌هــا ننوشتيــم،" مي‌رساند كه چيزي را جزو دين كرده‌اند كه خـداونـد بـــر آن‌هـا ننـوشتــه اسـت.   
اما چگونه رهبانيت را حفظ كردند؟   
(116) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
خداوند مي‌فرمايد: ما آن رهبانيت را بر آنان واجب نكرده بوديم، لكن خود آنان براي خشنودي خدا و به دست آوردن رضوان او آن را بر خود واجب كردند، ولي آن طور كه بايد همان رهبانيت خود ساخته را حفظ نكردند و از حدود آن تجاوز كردند. (در اين‌گفتار اشاره‌اي‌است به‌اين‌كه آن رهبانيتي كه ياران مسيح از پيش خـود ساختند. هرچنــد خداي تعالــي تشريــع نكرده بود، ولي مورد رضايت خداي‌تعالي بوده است.)   
در روايات اسلامي درباره "رهبانيت" روايتي از مجمع البيان از ابن مسعود، آمـــده كـه گفـت:   
من در رديف (ترك) رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله سوار بر الاغ بودم، به‌من فرمود: - اي ابن ام عبد! هيچ مي‌داني بني‌اسرائيل مسئله رهبانيت را از كجا بدعت كردند؟  
عــرض داشتم: خــدا و رسولــش بهتــر داننــد! فــرمــود:   
بدعت رهبانيت در مسيحيت (117)  
- سلاطين جور بعد از عيسي بر آنان مسلط شدند و معصيت‌ها را رواج دادند. اهل ايمــان به خشــم آمده و با آنــان به جنگ برخاستند و در آخر شكست نصيب آنان شد و در نتيجــه از مؤمنيــن بــه جــز عـده‌اي اندك نماندنــد.   
اين بار گفتند: اگر دشمن ما را بشناسد و ما خود را به آنان نشان دهيم، تا آخرين نفر ما را نابود خواهند كرد و ديگر احدي باقي نمي‌ماند كه به سوي دين دعوت كند، پس بيائيد در روي زمين پراكنده و پنهان شويم تا خداي تعالي پيغمبري را كه عيسي وعده‌اش را داده، مبعوث كند و منظورشان از آن پيغمبر، من (محمد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله ) بودم، لاجرم متفرق شدند و به غارهاي كوه‌ها پناه بردند و از آن موقع "رهبانيت" را پي نهادند. بعضــي از آنـان متمســك بـه دين خـود شــدنـد و بعضي ديگـر به كلــي كافر شدند.   
آن‌گــاه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله اين آيه را خواند - «وَ رَهْبانِيَّةً نِ ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها   
(118) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
عَلَيْهِــمْ!» (27 / حديد)  
و فرمود: اي ابن ام عبد! آيا مي‌داني "رهبانيت" امت مـن چيســت؟   
عـــرض كـــردم: خــدا و رسـولـش بهتـر مـي‌داننـد! فــرمــود:   
- رهبانيت امت من: هجرت، جهاد، نماز، روزه، حج و عمره است! (1) (2)  
1- الـميزان، ج 27، ص 261 .   
2- مطلب زير تحت عنوان «The Bible And The Christendom» از جزوه تبليغي منتشره از طرف جامعه انجيلــي Watch Tower Bible And Tract Society of Pennsylvaniaكه در سـال 1982 انتشــار يافته، تــرجمــه و نقـــل مي‌شـود:  
انجيل و مسيحيت   
خيلي‌ها انجيل‌را به‌عنوان كتاب‌آسماني قبول‌ندارند و استدلال‌آن‌ها مربوط مي‌شود به‌اعمال‌نادرستي كه ملت‌هاي پيرو انجيل مرتكب شده‌اند و مي‌شوند و حقا جاي انكار نيست كه ملت‌هاي مسيحي كه اصطلاحــا «جامعه مسيحيت» گفته مي‌شوند، بلاها و مصايب زيادي بر جامعه بشريت وارد آورده‌اند.  
آيا اين به معناي آن است كه در تعاليم انجيل خلاف هست؟ نه! بلكه اين به خاطر آن است كه ملت‌هاي مسيحي و جامعه مسيحيت، به طور كلي، از مدت‌ها قبل كتاب آسماني خود را كنار گذاشته‌اند و زندگي خود را برخلاف تعاليم عيســي مسيح تنظيــم كرده‌انــد، لذا درست نيست كه ما انجيل را ملامت كنيم و خلاف كاري‌هاي جامعه مسيحيت را به حساب آن بگذاريم!   
براي اين‌كه نشان دهيم مسيحيت اكثر تعليمات انجيل را زير پا گذاشته است، براي مثال چند نمونه از معتقدات آن‌ها را بررسي مي‌نمائيم:   
1 ـ تثليث   
اساسي‌تريــن دكتــريــن كليســا و مسيحيــت يعني «تثليــث» را در نظــر بگيريـــم:   
ـ مطابــق دكتــريــن تثليـث، خدا از سه تن تشكيل شده: پدر، پسر و روح‌القــــدس!   
ـ اين سه با هم در يك‌عرض و با هم به‌طور ابدي مشترك و هر سه در يك‌خدا داخلند؟!  
تئوريسين‌هاي كليسا و مسيحيــت اين دكتريـــن را يك نوع رمـــز و اســـرار مي‌نامند.   
چه رمــز باشد و چه نباشــد، سؤال اين اســت كه آيا چنيــن چيزي را انجيل ياد داده است؟ ما مشاهده مي‌كنيم كه عيســي در يكي از تعليمات خود به مناسبتــي فرمــوده:   
«خدا بزرگ‌تر از آن است كه من هستم!» (انجيل يوحنا 14/28)   
در يــك منــاسبـــت ديگـــر حــواري پــولـــس مي‌گــويــــد:   
«بدانيدكه رأس‌همه انسان‌ها مسيح‌است و رأس‌همه‌زن‌ها مرد و در رأس‌مسيح‌خداست.» (1 كورينتيانس 3:11)  
اين دو گفتار هيچ جائي براي برابر بودن مسيح با خدا باقي نمي‌گذارد.  
عقيده «سه نفر در يك خدا» به طور كلي در نوشته‌هاي مقدس عبري يعني «تورات» و همچنين در نوشته‌هاي مقــدس يوناني، يعني «انجيل» وجود ندارد و در واقع مي‌توان گفت كلمه «تثليث» در هيچ جاي انجيل و تورات هرگز وجــود نداشته اســت.   
2 ـ علامت صليب   
يكـي ديگــر از تعاليـــم كليسا و مسيحيــــت را در نظر بگيريـــم:   
برجسته‌تــريــن علامـت مسيحيـت «صليــب» اســـت.   
صليب بدان جهت علامت و سمبول مسيحيت شده كه كليسا تعليم داده مسيح در روي صليب مرده و او را به صليب كشيده‌اند.   
از اين نظر اعضاي كليساهاي مسيحي حتي در مراسم رسمي مذهبي خود در برابر صليب تعظيم و كرنش مي‌كنند! آيا واقعا اين احترام و تعظيم را انجيل آموخته است؟   
مطلقا نه! اولاً اين‌كه اصلاً مسيح در روي چيزي به شكل صليب كه متداول در كليساهاست، نمرده است. برخي از نوشتجــات انجيل گوياســت كه مسيــح روي يــك درخــت جــان سپــرده است. برخي ديگر گويند عيسي را از چــوبــي كــه در زبـــان قــديــم يونــانــي آن را «استــاروس Stauros» مي‌ناميدنــد، به دار آويختــه‌انــد.  
در معني «استاروس» يكي از كتب معتبر مي‌نويسد:   
«هومر» شاعر يونان باستان اين كلمه را به عنوان يك تبرك يا يك قطعه الوار ساده و معمولي به كار برده است. در ادبيات يونان، كلاً معني و استعمال عبارت «استاروس» همين بوده است و هرگز به معناي اين مصرف نشده كه دو تا چــوب را به شكــل صليب به هم ميخكــوب كرده باشنــد، بلكه همــواره به معنــاي يك قطعــه الوار بـوده است.   
اين‌كه كلمه «زولون ×ulon» يا «زيلون ×ylon» به معناي چوب و تيرك در رابطه با مرگ عيسي به كار رفته، نشان مي‌دهد كه عيسي مسيح در روي يك تيرك يا الوار مستقيم مرده و هرگز روي دو چوب به هم دوخته شده به شكل‌صليب جان‌نداده‌است.(نقل‌ازتكمله‌انجيل‌كشيشان ياكتاب‌روحانيون The Companion Bible ص 186).  
ـ حتــي اگر فــرض كنيــم كه مسيــــح روي صليــب مــرده، آيا نــوع استفــاده‌اي كه كليسا و جامعه مسيحيت از آن مي‌كنند، منطقي است؟   
اگر شما يك فرد را كه بسيار دوست داريد، بكشند واقعا دشنه يا خنجري را كه او را دريده پرستش و ستايش مي‌كنيد؟ مسلما نه! بلكه بايد از آن نفرت داشت! بالاتر از اين مگر انجيل به ما تعليم نداده كه غير از خداي متعال هيچ‌چيز و هيچ‌كس را پرستش نكنيم؟!   
يوحنــاي حــــواري گويـــــد:   
«طفلان كوچك! خود را از بت‌ها و بت‌پرستي زنهار داريد!» (انجيل يوحنا 211:5)   
آيــا كليســا و مسيحيــت از «صليــب» بـت و بـت‌پرستــي راه نينداختــه‌ايد؟!!  
3 ـ پرستش مريم، و ساير معتقدات كليسا   
خيلي ديگر از دكترين‌ها و معتقدات كليسا و جامعه مسيحيت را مي‌توان قيد كرد كه روح مسيح از آن خبر ندارد! به‌طور مثال:   
«پرستش مريم» يا «اعتقاد به ارواح خبيثه و عذاب جاودانه آن‌ها در جهنم» يا «مراسم ايستر Easter و كريسمس» كه همگي يادگار دوران جاهليت و بت‌پرستي است و نشان مي‌دهد كه مراسم مذهبي كليسا و جامعه مسيحيت هيچ نوع تطابق و هماهنگي با كتاب آسماني خود انجيل ندارند!   
4 ـ سرزنش مسيح از مسيحيت   
آيا تعجبي ندارد كه خــدا اجــازه مي‌دهد چنيــن اعمالي انجــام شود؟ نه، زيــرا عيسي خود چنين اعمالي را پيشگوئي كرده است، آنجا كه به يهود زمان خود گفت:  
«نه هركسي كه به من گفت: خدا، خدا! وارد بهشت مي‌شود! بلكه آن‌كه فرامين الهي را اطاعت كند و عمل نمايد اهل بهشت است! خيلي‌ها آن روز به من خواهند گفت: خدا، خدا! آيا ما به نام تو پيشگوئي نمي‌كرديم؟ آيا به نام تو شياطين را دفع نمي‌كرديم؟ و كارهاي فوق العاده به نام تو انجام نمي‌داديم؟ من همانجا به آن‌ها خواهم گفت كه من هرگز شماها را نمي‌شناسم! از من دور شويد! شما عمله خلافكاران بوديد!» (انجيل متي 23 ـ 21:7)   
حالا مسيحيت و كليسا كه ادعاي پيروي مسيح را دارند چه خلافكاري‌هاي عظيمي را مرتكب شده‌اند؟! اين اسـت كه خدا آن‌ها را به سر خودشان رها كرده است!   
اين پاورقــي توسـط آقاي مهدي اميــن نوشته شده و در الميزان نيست (بيستوني)   
بدعت رهبانيت در مسيحيت (123)  
(124) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

## فصل سوم:نظريه فدا اعتقادات كفرآميز مسيحيت

### سابقه فدائي شدن نزد ملل باستاني

عقيـده نـزول لاهـوت در لبـاس نـاسـوت و تحمـل نمـودن صلـب و عـذاب چـوبـه‌دار و فـدائـي مـردم شـدن، در اديـان بت‌پـرست قـديـم هنـدو و بـودائـي رايـج   
(125)  
بـوده و مـردم دنيـاي آن روز پيـش از آن كـه دعـوت مسيحيـت بــه گــوششــان بخورد، خــود بـا هميــن عقـايــد ســروكــار داشتــه و پــايبنــد آنــان بــوده‌انــد.

### سابقه فدائي شدن نزد هندوها

آقاي "دوان" در كتاب خرافات تورات و نظاير آن از اديان ديگر (ص 181 و 182) مي‌نويسد:   
«...مـوضـوع نجـات يـافتن از گنـاهـان بـه واسطـه فـدائي شـدن يكـي از خـدايـان، نـزد هنـدوهــاي بت‌پـرست و غيــر آنــان، ســـابقـه طـولانـي دارد.   
هندوها عقيده دارند "كرشنا" اولين فرزندي است كه براي خلاص كردن زمين از سنگيني حمل و بار خود به زمين آمد، او با دادن قرباني آدمي را نجات بخشيد.   
(126) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
او مــي‌گـويـد: آقاي "مـور"تصـويـر"كـرشنـا" را در حـالـي كـه بـه چـوبـه‌دار است از روي كتـب هنـدوهـا چنيـن تــوضيـح مـي‌دهــد:   
"دو دسـت و دو پـايش سـوراخ شـده و روي پيـراهنش شكـل قلـب يك انسان آويزان است.»  
تصوير ديگري هم از "كرشنا" پيدا شده كه با تاج طلائي وي را به دار زدند. مسيحيـان نيـز معتقـدنـد: وقتـي مسيح را بـه دار زدنـد بـر سـرش تـاجـي از خـار بود. اولين فرد اروپائي كه داخل بلاد تبت و نپال شد نقل مي‌كند كه "اندرا" كه خداي مورد پرستش آنان است، با تن دادن به دار و ميـخ‌هـاي آهنيـن بشـر را از گناهـان نجـات داد.   
صـورت "انـدرا" خـداي مصلـوب روي چـوبـه‌دار ايـن طـور تـرسيـم شـده اسـت كـه شكـل دو چـوب متقـاطـع كـه دو ضلـع عـرضـي آن متسـاوي و دو ضلـع طـولي‌اش متفـاوت اسـت. چهـره"انـدرا" روي ضلع كـوتاه طرف بالا رسم شده است... .  
سابقه فدائي شدن نزد هندوها (127)

### سابقه فدائي شدن نزد بودائي‌ها

امــا آن‌چـه از بــودائيــان راجـع بــه بــودا رسيــده از هر جهــت انطبــاق كلــي بـا گفتــه‌هــاي مسيحيـان دارد.   
از فرط شباهت آنان "بودا" را "مسيح" مي‌نامند و به او مولود يگانه و نجات بخش جهان مي‌گويند. او را انسان كامل و خداي كاملي مي‌دانند كه براي كفاره گناهان بشر و نجات دادن آنان از عواقب وخيم معاصي، لبـاس نـاسـوت پـوشيـده و قـربـانـي و فـدائي آنـان شـده است. او فـدائي مـردم شـد تـا خـلايق را وارث ملكوت آسمان‌ها كند.   
(مطالب بالا از كتب نويسندگان اروپائي مانند آقان "موالر" در كتاب "تاريخ آداب سنسكريته" و   
(128) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آقاي "هوك" در كتاب "رحله" و غيـر آن نقل شـده است.)   
اين بود اندك و خلاصه‌اي از عقيـده نـزول لاهـوت در لبـاس نـاسـوت و تحمـل نمـودن صلب و عـذاب چوبـه‌دار و فـدائي مـردم شـدن، در عقـايـد اديـان قـديـم كـه مردم دنيـاي آن روز بـا آن سـروكـار داشتـه‌انـد.   
دعوت مسيحي هم با عقايد قلبي مردم سازش كرد و در هر نقطه‌اي كه دعوت كنندگانش قدم نهادند، به سرعت پيشروي نمودند.   
بنابراين آيا حق مطلب جز اين است كه مبلغين اوليه مسيحيت، اصول مسيحيت را گرفته و در قالب عقايد بت‌پرستي قديم ريختند، تا بدان وسيله قلوب مردم را جلب كرده و دعوت و تبليغ خود را به نتيجه برسانند!!؟   
چيزي‌كه‌همين‌مطلب را تأئيدمي‌كند، كلماتي‌است‌كه "پولس" و غيراودرباره‌طعن‌زدن   
سابقه فدائي شدن نزد بودائي‌ها (129)  
به حكمت حكما و فلاسفه وارد كرده و مردم را از طرق استدلال عقلي منزجر ساختند. آنان صريحــا گفتند: پروردگــار بلاهت و نادانــي ابله را بر خـرد عاقل ترجيح مي‌دهد!   
روشن است كه ناشي شدن اين قبيل سخنان از مبلغين مسيحيت، تنها براي آن بود كـه جلـوي مكتب‌هـاي عقلـي و استـدلالـي را كـه بـا عقـايـدي (مـاننـد: تثليـث وحـدت، مـلازمت خطيئه با انسان و تحمل صلب و فدائي شدن،) ضـديت كـامل داشت، بگيـرنـد.   
آنان اساس تبليغات خود را روي مكاشفه و امتلاء و پرشدن از روح القدس نهاده و راه استدلال‌هاي عقلي را بستند! (چنان كه نادانان متصوفه امروز همين راه را مي‌پيمايند و عقيده دارند كه راهشـان راهي است غيـر از راه عقـل و تفكـر عقـلانـي!) (1)  
1- الـميزان، ج 6، ص 207 .   
(130) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### نظـريـه فــدا

مسيحيان چنان گمان دارند كه عيسي عليه‌السلام خون شريف خود را فداي آنان كرده و در دستگـاه الهي نسبت به آنان جنبه "فدائي" دارد، لذا به او لقب "فادي" مي‌دهند و مي‌گويند:   
- آدم ابوالبشر چون در بهشت از درخت نهي شده خورد، گناه دامن‌گير او شد و پس از او دامـن‌گيـر فـرزنـدانش گـرديـد و روشن اسـت كـه پـاداش گنـاه عقـاب اخـروي و هـلاكــت ابــدي خـــواهـد بــود كــه هيــچ گـونـه خــلاصـي از آن ممكـن نيســـت.   
مـــي‌گـــوينـــد:   
نظريه فدا (131)  
- چون خداي متعال هم‌چنان كه عادل است، صفت رحمت هم دارد، اشكال عجيبي پيش آمد كه قابل حل نبود، زيرا اگر خداوند آدم و ذريه‌اش را به واسطه گناهشان عقوبت كند، منافات با رحمتي داشت كه براي آن رحمت، ايشان را آفريده است و اگر از آنان درگذرد، آن هم منافات با عدالتش داشت، زيرا مقتضاي عدل آن است كه شخص مجرم و خطاكار را درمقابل‌جرم و خطايش‌عقوبت‌كند،چنان‌كه‌نسبت‌به شخص‌نيكوكار و مطيع مقتضاي عدل، پاداش نيكوست.   
اشكـال خــدا بـه جـاي خـود بـاقـي بـود تـا اين كـه بـه بـركت مسيح آن را حل كرد.  
تــوضيـــح آنــان ايــن اسـت كـه:   
خداوند مسيح را كه پسر خدا و نفس خداست، در رحم يكي از فرزندان آدم كه حضرت مريم باشد داخل نمود و مسيح مانند ساير افراد انسان از مريم متولد شد و   
(132) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
بدين سبب "مسيح" انسان كامل است، زيرا كه فرزند انسان بود و هم خداي كامل است، چـون فـرزنـد خــداست و فـرزنـد خــدا نفس خــدا و از جميـع گنـاهـان مبـري اسـت!   
پس از اندك زماني كه در ميان مردم زندگي كرد و مانند آنان مي‌خورد و مي‌آشاميد و با آنان تكلم مي‌كرد و انس مي‌گرفت و در ميان مردم راه مي‌رفت، دشمنانش تصميم گرفتند كه او را به بدترين وضع - يعني كشتن با كشيدن به صليب و دار زدن - به قتل برسانند.   
عيسي لعن و دار را با تمام اذيت و عذابي كه همراه داشت، تحمل نمود تا فداي مردم باشد و آنان را از عقاب اخروي و هلاكت ابدي خلاص بخشد. شهادت مسيح كفاره گناهان نصاري بلكه كفاره گناهان تمام عالميان است!   
اين بود آن‌چـه نصـاري دربـاره عيسـي گفتـه‌انـد.   
نظريه فدا (133)  
آنان مسئله "صلب" و "فدا" را اساس دعوت خود گرفته و آغاز و انجام سخنان خود را همـان مـوضـوع قـرار مـي‌دهنـد، چنـان‌چـه قرآن شريف اساس دعوت اسلامي را "تـوحيــد" قـرار داده اســت.

### رد نظريه فدا به وسيله قرآن

در مرحله اول، قرآن شريف نظريه مسيحيت را در موضوع گناه آدم از دو جهت رد مي‌كند:   
1 ـ نهي آدم در بهشت نهي ارشادي بود و عمل نكردن به آن ضرري كه به آدم زد از بهشت خـارج شـد و راحتـي قـرب الهـي و خشنـودي مقـام رضـايت را از دسـت   
(134) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
داد، نـه اين كـه آدم مـرتكـب معصيت نـاشي از امـر الهي شود و مستوجب عقاب گردد.   
2 ـ حضرت آدم از انبياء الهي بود و قرآن شريف ساحت آنان را از ارتكاب نافرماني خـدا منزه مي‌دارد.   
در مـرحلـه دوم، قـرآن نظـرات آنـان را كـه گفتنـــد "گنـــاه مـــلازم آدم شـــد،" رد مـي‌كنــد و مي‌فــرمــايــد خـــداونــد تــوبــه او را پــذيــرفـــت و او را برگزيــد.  
در مرحله سوم، قرآن مجيــد نظريه آنان را كه گفتنــد: "گناه آدم دامن‌گير فرزندانش تا قيـامت گـرديـد،" رد مي‌كند و مي‌فرمايد:   
«هيچ‌كسي بار گناه ديگري را برنمي‌دارد!»(18/فاطر)  
در مرحله چهارم، قرآن مجيد، نظريه آن‌ها را كه مي‌گويند "تمام خطاها و گناهان مــلازم هلاكت ابدي است،" با تعيين انواع گناهان از قبيل گناه كبيره و صغيره رد   
رد نظريه فدا به وسيله قرآن (135)  
مي‌كنــد و نــوع كيفـر هـر كــدام را به نسبــت نوع گنــاه، كم و زيــاد، تعييــن مي‌كند.   
در مرحله پنجم، كه گفتند: بين صفت رحمت الهي و عدل الهي تزاحم بود و براي رفع تزاحم، خداوند حيله‌اي نمود و عيسي را به سوي خود بالا برد! متأسفانه بايد گفت مسيحيان با اين كه خدا را خالق و آفريننده عالم مي‌دانند، ولي در عين حال، او را خدائي مي‌دانند كه كارهاي جهان را مانند يك فرد انسان، انجام مي‌دهد و گاهي خطا مي‌كند و دچار پشيماني مي‌گردد و خلاصه، خدا را در افعال و اوصاف مانند بشر تصور مي‌كنند. اگر كسي در كتــاب عهدين تحقيق كند، چه بسيار جملات كه در آن‌ها جسميت و ساير اوصاف جسمانـي مـوجـود در انسـان را بـراي خــداي تعالــي پيــدا مي‌كنـد!  
قرآن شريــف، خـداي تعالــي را از اين چنين صفــات مبرا دانستــه و مي‌فرمايــد:   
«منزه است خدا از آن‌چه وصف مي‌كنند!» (159 / صافات)   
(136) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
در مرحله ششم، كه گفتند: "خداوند پسر خود مسيح را كه نفس خودش است، فرمان داد تا در رحم يك فرد انساني قرار گيرد،" قـرآن شـريف ابطـال آن را ثـابت كـرده است.   
در مرحله هفتم، كه گفتند: "مسيح پسر خدا و نفس خداست، ولي پس از آن كه انسان شد با مردم مانند ساير افراد زندگي كرد." از اين سخنان برمي‌آيد كه خداي متعال را فرض كرده‌اند كه به صورت و حقيقت مخلوقات خود درمي‌آيد و گاهي انسان و گاهي امكان دارد پرنده يا حشـره گردد و بالاتر كه مي‌شود در آن واحد تمامي آن‌ها بـاشـد!!  
در مرحله هشتم، كه گفتند: "مسيح فرزند خدا و نفس خدا، تحمل صلب و دار را نمود و هم‌چنين تحمل لعن را هم كرد - چون در كتاب الهــي شخص مصلوب ملعون هم حساب مي‌شود - " مــراد از اين لعــن چيســت؟ و مفهوم لعــن در ساحت قدس الهي چه مي‌تواند باشد؟ لعن كه مفهوما دور نمودن از رحمت و كرامت است، دور نمودن   
رد نظريه فدا به وسيله قرآن (137)  
خداوند نفس خود را از رحمت چــه معني دارد؟ و برگشــت از رحمت به فقــر و بي‌نــوائــي بــراي خــدا چگونــه مي‌توانــد باشــد؟   
قرآن شريف درست مقابل اين‌را گفته و مي‌فرمايد:  
«اي مـردم شماها فقيــران هستيــد در برابر خـدا و خداوند، او غني است!» (15 / فاطر)  
در مرحله نهم، كه گفتند:"فدا شدن عيسي كفاره گناهان مسيحيان و بلكه تمام مردم جهان است،" در حقيقت معني حقيقي گناه و ارتباط آن با عقاب اخروي را نفهميده‌اند. و هم‌چنين ارتباط خطايا را با تشريع الهي درست درك نكرده‌اند. آن‌ها نفهميده‌اند كه احكام و قوانيني كـه مخـالفت و سرپيچي در آن‌ها واقع مي‌شود و به گناه منجر مي‌شود، امـور اعتبـاري هستنـد كـه بـراي حفـظ مصـالـح اجتمـاع انسـانـي وضـع شـده‌انـد تــا افــراد بــه آن عمــل كننــد.   
(138) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
قرآن مجيد در عين حال نشان مي‌دهد كه از انجام اعمال صالح صفات پسنديده در انسان به وجـود مي‌آيـد و بـرعكس از اعمـال نـاصـالـح صفـات و ملكـات زشتـي حـاصـل مـي‌شـود كـه موجب قرب و بُعد الهي است و اين غير از نظام اعتبار، نظمي است كه متكي به حقـايق خـاص مي‌باشد.   
خلاصه بايد گفت، اگر فرض شود كه ارتكاب يك معصيت - مانند خوردن از درخت مورد نهي براي آدم - باعث هلاكت ابدي او مي‌شود و فرزندانش را هم شامل مي‌شود و چيزي جز فدا شدن مسيح آن را پاك نمي‌كند، در اين صورت تشريع نمودن دين قبل از مسيح چه فايده‌اي داشت؟ گذشته از اين تشريع نمودن دين در زمان مسيح چه فايده‌اي داشت؟ يا بعد از او دين چه فايده‌اي دارد؟   
كساني كه قبل از فدا شدن مسيح به وسيله عمل كردن به اديان سابق، مانند ابراهيم   
رد نظريه فدا به وسيله قرآن (139)  
و موســي عليه‌السلام كه پيش از درك كردن مسيـح از دنيا رفته‌اند، حالشان چگونه مي‌باشد؟  
آنان حيات و زندگي را با شقاوت پايان دادند يا با سعادت؟   
بـه چـه وضعـي بـا مـرگ و عـالم آخـرت روبـه‌رو شدنـد؟   
با هلاكت ابدي و عقـاب، يـا بـا ثـواب و حيـات جـاويـد؟؟؟؟  
به طور خلاصه بايد گفت اگر آن‌ها چنين اعتقاد دارند هيچ غرض صحيحي براي تشريــع اديان قبل از فدا شــدن مسيح وجــود ندارد و خداوند هم در تشريع آن‌ها ظاهــرا هدف درستــي نداشته است!!!؟ با اين فرض، كه انبيــاء مكرمي كه پيش از مسيــح مي‌زيسته‌اند و هـم‌چنيـن كـار مـؤمنيـــن بـه آن‌هـا، بـه كجـا خـواهـد كشيـد؟ كتـاب آسمـاني‌شـان محكـوم به صدق است يا كذب؟؟  
انجيل‌ها كه تماما تصديق تورات را مي‌كنند، لكن در سرتاسر تورات براي نمونه يك   
(140) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
جـا هـم پيـدا نمـي‌شـود كـه دعـوت بـه داستـان "روح و فـدا شـدن آن" نمـوده بـاشــد!

### شفاعت مسيح به جاي فدا

#### 1 ـ فدا

فدا يا فديه دادن معامله‌اي است كه به وسيله آن حقي را كه صاحب حق دارد از خود سلب كند و نگذارد اثر سوئي به "شخص فدا داده شده" برسد، مانند فديه دادن اسير و آزاد كـردن او،   
روشـن اسـت كـه چنيـــن معنـائـي در آن‌چـه مـربـــوط بـه خـــداي تعـالــي اســـت غيــر معقـــول و نـــادرســـت اســت.   
شفاعت مسيح به جاي فدا (141)  
قـــــرآن شــــريــــف مـي‌فـرمـــايــــد:  
«امروز بر نجات هيچ يك از شما (منافقان و كافران) فديه و عوضي را نپذيرند، منزل‌گاهتان آتش است!»(15/حديد)  
آيـات ديگـري در ايـن زمينـه وجـود دارد كـه از آن‌هـا نفـي فـدا فهميـده مـي‌شـود:  
«بپــرهيــزيــد از روزي كـه كسـي بـه جـاي ديگـري مجـازات نبينـد،   
و شفـاعـت از كســي پــذيــرفتــه نشــــود،   
و فــــدا و عــــوض قبـــــــول نگــــــردد،   
و نــه آنـــان را يــاري كننـد!» (48 / بقره)  
«قيامت روزي است كه نه كسي براي آسـايش خود چيزي تواند خريد،   
(142) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و نــــه دوستـــي و شفـــاعــت بــــــه كـــار آيـــد!» (254 / بقره)   
«روزي كه از عــذاب روي گردانده بگريزند،   
هيــــچ از قهــــر خــــدا پنــــاهــــي نيــــابنــــــد!» (33 / مؤمن)

#### 2 ـ شفاعت

قـرآن شريف عوض "فــدائـي" كــه نصــاري براي حضرت مسيح ثابـت مـي‌كننـد، مـوضـــوع شفــاعـت را بـرايـش ثـابـت كـرده اسـت.   
امتياز "شفاعت" از "فدا" آن است كه "شفاعت" يك نوع آشكار شدن قرب و منزلت شخص شفيع است نزد كسي كه از او درخواست شفاعت شده، بدون آن كه سلطنتش را سلب نمايد، يا به مالكيت او لطمه‌اي وارد كرده و فرمان او را عليه شخص مجرم باطل   
شفاعت مسيح به جاي فدا (143)  
ســازد، يا اين كه قانون مجازات و پاداش را از بين بردارد. بلكه در حقيقت "شفاعت" دعا و درخواستي اســت كه "شفيع" از شخصي كه از او درخواست شفاعت شده (مثلاً خداوند متعال) تقاضاي عفــو و آمرزش مي‌كنـد تا با وجود حـق مسلمي كه در آن مورد از نظر مجـازات دارد، از مجـرم بگذرد و او را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد.   
روشن است كه "شفاعت" موضوع معقولي بوده و در پيشگاه حضرت ربوبي امكان وقــوع دارد و برعكس "فدا" كه يك نحو معامله و تبديل نمودن سلطنت فدا گيرنده به شي‌ء فدائي اســت! و درباره حضــرت حق تعقــل ندارد تا چـه رسد به امكان وقوع آن!  
آيات قرآني درباره مسيـح عليه‌السلام مي‌فرمايد:   
«كساني را كه به خدائي مي‌خوانند قدرت بر شفاعت ندارند،   
مگــر آن كــه گـواه حـق بـوده و دانـاينـد!» (86 / زخرف)  
(144) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
«خــداونــد بــه عيســي كتــاب و حكمــت مـي‌آمـــوزد.»   
«من وقتي در ميان آنان بـه ســر مـي‌بـــردم گـــواه بــر اعمــال آنــان بـــودم.»   
«عيسي درقيامت گواه‌برآنان‌خواهدبود.»(48/آل‌عمران،117/مائده،159/نساء)  
خداوند متعال در آيه فوق نشان داد كساني راكه داراي دو صفت "علم" و "شهادت و گواهي"باشند (ولو مورد پرستش مردم باشند،) حق شفاعت كردن دارند و از صفاتي كه براي حضـرت عيسـي عليه‌السلام در آيات‌فوق شمرد، آن‌دو صفت‌براي حضرتش ثابت است.  
پس ايــن آيات به طــور واضــح مي‌رسانــد كــه حضــرت مسيــح عليه‌السلام از «شفيعان روز قيامت» است!   
شفاعت مسيح به جاي فدا (145)

### فساد ناشي از عقيده و نظريه فدا

در آيـه شـريفـه زيـر به نقــل از حضرت مسيــح عليه‌السلام فــرمـــوده:   
«مسيح گفت:   
- اي بني‌اسرائيل! خدا را بپرستيد، كه پروردگار من و شماست!   
و حقيقــت ايـن است كـه هـر كـس بـه خــدا شــرك بــورزد،   
محققـــا خــداونــد بهشــت را بـــر او حـــرام كـــرده اســت،   
و جـــايــش در آتـــش خــــواهـــد بـــود...!» (72 / مائده)   
(146) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
با اين آيه اشاره به بطلان عقيده "فديه" كرده كه بين مسيحيان رواج دارد. مسيحيان نسبتي به حضرت عيسي مي‌دهند كه وي به پاي خود به طرف چوبه‌دار رفته و بلكه خودش مي‌خواسته كه خود را به دار آويزد، چون مي‌خواست جان خود را فداي آقايان كند، بلكه خداوند از گناهان آقايان درگذرد و تكاليف الهي خود را از آنان بردارد و در روز قيامت بدون اين كه بدن هايشان با آتش دوزخ مساسي پيدا كند، يك‌سره به بهشت‌شــان ببــرد!!!!  
مسيحيان داستان به دار آويختن و نيز داستان "فديه" را براي خاطر همين درست كرده‌اند كه تنها از دين‌داري به اسم آن قناعت كنند و جميع محرمات الهي را به خيال اين كه خدا از آنان برداشته، مرتكب شوند و در عين حال روز قيامت هم به پاداش اين كه بــراي خــدا پسـر درسـت كـرده‌انـد و ... يك سـره بـه بهشـت درآينـد!!؟؟  
فساد ناشي از عقيده و نظريه فدا (147)  
مطالبي كه آيه شريفه بيان فرموده - يعني امر به توحيد، بطلان عبادت مشركين و خلود ستم‌كاران در آتش - همه در ابواب متفرقه از انجيل‌ها موجود است.(1)  
1- الـميزان، ج 6، ص 166 .   
(148) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

## فصل چهارم:تاريخ پيشرفت و انحراف مسيحيت

### ادوار چهارگانه تاريخ مسيحيت

تـاريخ مسيحيت را بـه چنـد دوره زيـر مي‌توان تقسيم كرد:   
1 ـ مبلغين اوليه و پيشـرفت دين در ميـان عـامـه مـردم   
2 ـ كليساي روم و رسمي شدن دين در امپراطوري روم   
3 ـ شروع تفرقه و اعتـراضـات نسبت به انحرافات ديني   
(149)  
4 ـ حكـومت كليسـاي روم و انشعـاب كليسـاهاي ديگر

### مبلغيـن اوليـه و پيشـرفت دين در ميـان عـامه مردم

چنان كه از "كتاب اعمال رسولان" و سندهاي تاريخي ديگر استفاده مي‌شود، دعوت‌كنندگان مسيحي، روش رهبانيت را پيش گرفته و در شهرها و بلاد گردش مي‌كردند و دعوت مسيحيت را بسط و انتشار مي‌دادند.  
آن‌ها در هر جا كه قدم نهادند مردم عوام دور آنان را گرفتند. مي‌توان گفت بزرگترين سرّ موفقيت آن‌ها - مخصوصا در امپراطوري روم - همانا فشار روحي بود كه در اثر انتشار ظلم و تعدي و اختلاف طبقاتي دامن‌گير مردم آن زمان شده بود. آنان   
(150) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
به واسطه شيوع برده‌داري، اختلاف فاحش زندگي طبقه حاكم با مردم، جدائي و فاصله كامل بين اغنياء و فقراء و مانند آن، آمـادگي كامل بـراي پذيـرفتن تعـاليم جديد داشتند.   
مبلغين مسيحي هم آنان را به برادري، دوستي، مساوات، معاشرت نيكو و هم‌چنين به ترك دنيا و زندگاني فاني آن و روي آوردن به حيات صاف و سعادتمندانه ملكوت آسمان‌ها، دعوت مي‌كردند. لذا طبقه حاكم چندان اهميتي به آنان نمي‌دادنـد و اراده اذيت و سياست كردن و طرد و تبعيد نمودن آن‌هـا را نمـي‌كـردنـد.   
با اين وضع پيوسته بر عده و شمار آنان افزوده مي‌شد و بدون تظاهر، روز به روز قوت و نيرومندي بيشتري مي‌گرفتند، تا كم كم پيروان فراواني در امپراطوري روم و آفريقا و هند و ساير بلاد پيدا كردند. آنان در پيشرفت‌هاي خود، خواه و ناخواه هر كليسائي را كه به روي مردم باز مي‌كردند، بت خانه‌اي را مي‌بستند.   
مبلغين اوليه و پيشرفت دين در ميان عامه مردم (151)  
از طرف ديگر هم، دعوت كنندگان مسيحي اعتنائي به مزاحمت‌هاي رؤساي بت‌پرستان يا پادشاهان وقت نمي‌كردند و از مخالفت نمودن با احكـام و دستـورات آنـان بـاكـي نـداشتنـد، لـذا در پيمـودن راه خــاص خــود، بسـا بـه هـلاكت و قتـل و زنـدان و امثـال آن گـرفتـار مي‌شـدنـد. پيـوستـه عـده‌اي را مــي‌كشتنـد و دستـه ديگـر را در زنـدان انداخته و طايفه سـوم را طرد و تبعيد مي‌كردند.

### كليساي روم و رسمي شدن دين در امپراطوري روم

مسيحيان به كيفيتي كه در بالا گفته شد، تا زمان "كنستانتين" قيصر روم به سر بردند، لكن پس از آن‌كه قيصــر نام‌برده به دين مسيــح ايمان آورد و علنا اظهار موافقـت نمود، مسيحيت در مملكت روم دين رسمي شد. و كليساها در روم و ممالك   
(152) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
ديگــري كــه تــابـع امپـراطــوري روم بــود، بــر پــا شـــد.  
ايـن قضيه در نيمه دوم قرن چهارم ميلادي صورت گرفت.  
از ايـن روز ديگر مسيحيت در كليساي روم تمـركـز پيـدا كـرد و از آن جـا قسيسيـن و مبلغين مسيحي بـه اطـراف بــلاد تـابعــه روي آوردند و مشغول ساختن كليساهــا و ديرهــا شدنــد و مدارســي كه در آن تعليــم و آمــوزش انجيلي شود، بنا كردند.

### شروع تفرقه و اعتراضات نسبت به انحرافات ديني

آن‌چـه در اين تاريخ شايان دقت است، موضوع فرع قرار گرفتن اصول انجيلي است.   
شروع تفرقه و اعتراضات نسبت به انحرافات ديني (153)  
آنان در تعليمات خود مسئله "پدر و پسر و روح القدس" و هم‌چنين مسئله "صليب و فـدا" و امثال آن را "اصول مسلمه" خود قـرار دادنـد و بحث و كنجكـاوي خـود را بـر آن مطالب استوار كردند.   
اين اولين ايرادي است كه بر بحث‌هاي ديني آنان وارد مي‌شود. مسيحيت دستگاه وسيع تبليغاتي خود را بر اساس اصول مسلمه‌اي نهاد كه هيچ كدام از آن اصول مطلب معقــول و صحيحي به شمــار نمي‌رود. پر واضح است كه اگر اساس و بنيان تشكيلاتي سست و ناچيز باشد، هر قدر هم دستگاه ظاهري آن عريض و طويل باشد، شايـان ارزش نيست.  
به غير معقول بودن اصول مسلمه انجيلي، عده‌اي از علماي خود مسيحيان نيز اعتــراف دارند لكن تنها عذري كه به خيال خود برايش تراشيده‌اند، آن است كه   
(154) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
مي‌گوينــد: گرچــه مسئله "تثليــث" موضوع غير معقولــي باشد، ولي از مسائلــي اسـت كه بايد تعبدا قبـول شـود.   
البته عذر آنان بـدتـر از گنـاه بـوده و تصـور صحيحـي نـدارد: زيـرا چگـونـه مي‌شـود دين حق و واقعي، داراي مسئله‌اي بـاشد كه از محالات عقلي است؟   
واقعيت اين است كه حق بودن يك دين را به وسيله عقل تشخيص مي‌دهند، حال چگونه مي‌شود دين واقعي داراي مطلبي شود كه خود عقل آن را باطل كند؟!   
(البته ممكن است دين مشتمل بر امر ممكن ولي خارق‌العاده باشد، ولي نمي‌تواند مشتمل بر يك محال ذاتي باشد!)   
به هر حال، روش گذشته باعث شد كه در اوايل انتشار صيت مسيحيت و روي آوردن محصلين به بحث‌هاي مذهبي در مدارس روم و اسكندريه و غير آن، بين بحث   
شروع تفرقه و اعتراضات نسبت به انحرافات ديني (155)  
كننـدگـان متفكــر، اختـلاف و مشــاجــره ظاهــر شـــود.   
كليسا هم براي حفظ وحدت و يگانگي مجبور شد هنگام ظهور هر سخن يا بدعت تازه مجمعي از شخصيت‌هاي مختلف روحاني تربيت دهد و صاحبان نظر جديد را اقناع كند و يا در صورت قانع نشدن آن‌ها را "تكفير" يا "تبعيد" و يا حكـم قتـل را دربــاره آنان اجرا نمايد.   
اولين انجمني كـه در اين بـاره تشكيل شـد "مجمـع نيقيـه" است. انجمـن مـزبـور در اثـر سخـن "اريـوس" كـه گفتـه بـود "اقنـوم پسـر" مسـاوي "اقنـوم پـدر" نيست، آن كـه قـديم است خدا مي‌باشد و مسيح مخلوق است، بر پا گرديد.   
در اين انجمن براي تبري جستن از سخن "اريوس" تعداد 313 نفر از شخصيت‌ها و مقامات مختلف روحانيت‌شان در حضور قيصر "كنستانتين" در قسطنطنيه جمع شدند   
(156) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و بر حقانيت مطالب زير اتفاق و اتحاد خود را اعلان كردند:   
- مــا بـه خـداي واحـدي كــه پــدر و مـالك و صــانـع هــر چيـزي اسـت، ايمـان داريــم، - هـم‌چنيـن بـه پســر واحـد (عيسـي مسيـح) كـه فـرزنـد خـداي واحـد اسـت و اول تمــام خلايق مي‌باشد، اعتقـاد داريـم.   
- آن فرزند مصنوع مخلوق نيست، بلكه خداي حقي مي‌باشد كه از خداي حق، يعني از جوهر پدرش - كـه تمـام عـوالم و اشياء را محكم كرده - مي‌باشد.   
- او براي خاطر ما و نجات دادنمان از آسمان نازل شد و از روح القدس صورت جسدي پيدا كرده و از مريم بتول متولد شد.   
- او را در ايام حكومت "پيلاطوس" به دار زدند و سپس دفن كردند، لكن پس از سه روز بلند شد و به آسمان صعود كرد و در طرف راست پدرش نشست.   
شروع تفرقه و اعتراضات نسبت به انحرافات ديني (157)  
- او آمـاده است تـا بـار ديگر بـراي قضـاوت و داوري بيـن مـردگان و زندگان به زمين برگردد.  
- ما ايمان به روح‌القدس واحدي داريم كـه روح حـق اسـت و از پـدرش خـارج شــده است.   
- ما هم‌چنين به "معموديه" واحدي (يعني طهارت باطن و مقدس بودن آن) كه براي آمرزش گنـاهـان است و بـه جماعت واحده قدسيه جاثليقيه عقيده داريم.   
- مـا ايمـان بـه حشــر بـدن‌هـا و حيــات هميشگـي داريــم!   
اين بود سبب اصلي تشكيل اولين انجمن، ولي پس از آن نيز، در برابر عقايد و مذاهب جديد التأسيس (مانند: مذهب نسطوريه، يعقوبيه، اليانيه، يليارسيه، مقدانوسيه، سباليوسيه، نوئتوسيه، پولسيه و امثال آن) انجمن‌هاي بسياري تشكيل مي‌دادند و از هر يك تبري مي‌جستند.   
با اين كه پيوسته عقايد و مذاهب جديد، مزاحم و خار راه دعوت مسيحي مي‌شد،   
(158) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
كليسا مراقبت اصلي خود را از دست نداده و در دعوت مسيحي سستي نمي‌كرد و بالاتر از همه، روز به روز بر قدرت و عظمت آن افزوده مي‌شد، تا بالاخره اواخر قرن پنجم ميلادي موفق شد ساير ممالك اروپا را چون (فرانسـه، انگلستـان، اسپانيا، پرتغـال، بلـــژيـك، هلنــد و امثــال آن) غيــر از روسيــه بـه ديـــن نصـرانيـت وارد ســــازد.

### حكومت كليساي روم و انشعاب كليساهاي ديگر

كليسا پيوسته در حال ترقي بود و سلطنت قيصر در حال ضعف، امم و اقوام شمالي روم و عشاير بيابان‌نشين به قيصر حمله مي‌كردند و حكومت مركزي به واسطـه جنــگ‌هـا و فتنـه‌هـا دقـايق آخـر عمــر خــود را مي‌گــذرانيــد.   
حكومت كليساي روم و انشعاب كليساهاي ديگر (159)  
بالاخره اهل روم با اقوام و عشاير مهاجم متفق شدند و قرار گذاشتند كه چون زمام امـور دينـي در دسـت كليسـاست، بـايـد زمام امـور مملكت را هـم بـه كليسـا بسپارند.   
در سال 590 ميلادي اين مطلب عملي شد و سلطنت روحاني و جسماني براي رئيس كليسـا - كـه در آن وقت "پـاپ گـريگـوري" بــود - ثـابت شـــد.   
با اين مقدمات "كليساي روم" بر عالم رياست مطلقه پيدا كرد.   
بعد از اين تاريخ انشعابي در امپراطوري روم پيدا شد و دو امپراطوري به نام "امپـراطـوري روم غـربـي" و "امپـراطـوري روم شـرقـي" تشكيـل گـرديـد، كـه پـايتخت اولي شهر روم و پايتخت دومي شهر قسطنطنيه شد.   
قيصرهاي روم شرقي تابعيت كليساي روم را قبول نكردند و خود را رؤساي ديني روم شرقي شمـردنـد.   
(160) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
اين اولين انشعابي است كه در دين مسيح پيش آمد و آن را به دو فرقه "كاتوليك" و "ارتدكس" تقسيم كرد.   
پيـروان كليسـاي روم را كــاتــوليك‌هــا تشكيـل دادنــد.   
رياست كليساي ارتـدكس بـا قيصرهاي روم شرقي بـود.   
اين وضع ادامه داشت تا اين كه "دولت عثماني" قسطنطنيه را فتح كرد و آخرين قيصر آن جا را كه به نام "بـالـي اولـوكـوس" بـود، كشتنــد، در ايـن پيـش آمـد "قسيـس قسطنطنيـه" هـم در كليســاي "اياصوفيه" كشته شد.   
روسيه كه در قرن دهم ميلادي دين مسيح را پذيرفته بود، پس از سقوط كليساي قسطنطنيه، قيصرهاي‌روس به‌طور وراثت‌ادعاي رياست كليسا را كردند، زيرا بين آن‌ها با قيصرهاي روم قرابت و خويشاوندي سببي بود. خلاصه پادشاهان روسيه در سال   
حكومت كليساي روم و انشعاب كليساهاي ديگر (161)  
1454 ميلادي رئيس مذهبي مملكت خود شدند و از زيربار "كليساي روم" خارج گشتند.   
رياست كليسا در روسيه به همين وضع حــدود پنـج قــرن ادامــه داشــت تــا در ســال 1918 ميــلادي "تزارنيكــولا" كه آخــريــن قيصـــر روسيــه بـــود، خود و تمـام افــراد خانواده‌اش بـه دسـت كمــونيست‌ها كشتــه شدنــد.   
پس از آن تاريخ مجددا كليساي روم به حال اول خود برگشت.

### انشعاب سه‌گانه مسيحيت: كاتوليك، ارتدكس، پروتستان

رؤساي كليسا، به واسطه قدرت و شوكتي كه داشتند، در طول قرون وسطي، در جميع شئون حياتي مردم دخالت مي‌كردند. در اثر همين دخالت‌هاي بي‌جا، متدينين از   
(162) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
وضع كليسا ناراضي شده و براي خلاص يافتن از بار سنگين آن به كوشش برخاستند.  
عده‌اي تعليمات انجيلـي را مطـابـق اتفـاق و تشخيـص قسيسيـن و علمـايشـان قبـول كـردند لكــن از تبعيــت و پيـروي رؤسـاي كليسـا و پاپ‌هـا بيـرون رفتنـد - ايـن دستـه را "ارتدكس" گويند.   
دسته ديگري پيروي و تبعيت از كليساي روم را اساسا غلط شمردند و نه در تعليمات انجيلي تابع آنان شدند و نه به اوامر صادره از مقامات كليسا اعتنا كردند - اين دستــه را "پـروتستـان" نامنـد.   
بـا ايـن وضـع عـالـم مسيحـي امـروز بـه سـه فـرقـه اصلـي منشعب شـده اســت:   
1 ـ فــرقـه كــاتــوليـك، يعنـي پيـروان كليســاي روم و روش تعليمــاتـي آن،   
2 ـ فــرقــه ارتــدكس، يعنــي پيــروان روش تعليمــي كليســا بــدون   
انشعاب مسيحيت: كاتوليك، ارتدكس، پروتستان (163)  
پذيــرش اوامر صــادره از آن.   
3 ـ فــرقــه پـروتستان، كـه بـه طور كلي نه روش تعليم كليسا را قبول دارند و نـــه اوامـــر صــادره از آن را.   
پروتستان‌ها در ابتداي امر ناچيز به نظر مي‌رسيدند، ولي در قرن پانزدهم ميلادي تظاهر و خودنمائي زياد كردند.

### افول اقتدار كليسا، نتايج سوء استفاده از دين

آن‌چــه كه در بالا گفته شــد اجمالي بود از جريان دعوت مسيحي در طول 20 قرن. با مطالعــه اين تحــولات تاريخي، انسان مؤمن مي‌توانــد معاني و مطالبــي را كه   
(164) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
ممكــن اســت به نحــو تــوراث يــا ســرايــت يــا انفعــال از عقايــد بت‌پرستي و افكار وثنيت در ديــن او نفــوذ كرده، تشخيــص دهـد و حــق را از باطــل جدا ســازد.  
مطالعــه اين تاريخ نشان مي‌دهـد كه كليسا در دوران اقتدار خود چگونه رفتار كرد:  
- اقتدار كليسا مخصوصا كليساي روم در قرون وسطي به نهايت اوج خود رسيد، به طوري كه سيطره ديني و دنيائي براي پاپ ممكن گرديد و تخت پادشهان اروپا تحت نفـوذ كليسـا قـرار گـرفت و عـزل و نصـب هـر پسـت حسـاسي در دست كليسـا افتاد.   
- كليســا مسلمانــان را به عنــوان بــت‌پرســت به پيــروان خــود معرفــي كرد و حقايــق اسـلام را از آنــان مخصوصــا در فتنــه جنگ‌هاي صليبــي پنهــان كـــرد.  
- اگر انسان متدبر، به حالات مختلفي كه بر دعوت مسيحي عارض شده، پي ببرد، مي‌داند كه چگونه عقايد بت‌پرستي و وثنيت، در خلال قرون گذشته، با روش ساحرانه   
افول اقتدار كليسا، نتايج سوءاستفاده از دين (165)  
خـود، در دعوت مسيحي وارد شد.   
- عقايد بت‌پرستان، ابتداء با غلو در حق مسيح عليه‌السلام شروع و سپس در قالب "تثليث" ريخته شد و به صورت "پدر و پسر و روح القدس" سر درآورد و جلوه‌گري نمود. به دنبــال آن مسئلــه "صلب و فدا" صورت خارجــي به خود گرفت و در نتيجه خط قرمــزي دور دستگــاه "عمل" كشيدنــد و براي نجات و رستگــاري تنهــا و فقط "اعتقاد به مسيح" را كافي دانستند!!  
- اين موضوعات نخست در لباس دين خودنمائي مي‌كرد و زمام امور به دست كليسا بود. مردم هم اندكي وظايف عبادي را مانند نماز و روزه و غسل تعميـد و امثـال آن انجام مي‌دادنـد، لكن كم‌كم كفر و الحـاد قـوي شد و دعوت مسيحي انشعاب پيدا كرد.  
پــس از ظهـور فـرقـــه پــروتستــان، قـوانيــن رسمــي كـه بـر اسـاس حـريــت   
(166) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و آزادي نهــاده شــده بـود، جـانشيــن سياست‌هـاي هـــرج و مـــرج كليســا شــــد.  
بـدين طـريـق بـا پيشـرفت وضـع جـديـد، تعليمـات دينـي مسيـح رفتـه رفتـه ضعـف پيــدا كــرد و اركان اخلاق و فضايل انساني پايمال حيوانيـت و شهوت گرديد.   
كم كم مكتب كمونيستي در جهان به ظهور پيوست و اصلاً عالم معنويت را زير پا گــذاشت و فضـايل اخلاقي مسلم انساني در هم فرو ريخت و اعمال شايسته ديني را از بيــن بــرد.   
دعوت مسيح كه در اول به نام احياء دين و اخلاق و شريعت الهي شروع شد لكن با الغاي تمام آن‌ها پـايـان يافت.   
علت تمام اين خرافات و بيچارگي‌ها همان انحراف اوليه‌اي است كه از "پولس حواري" و يارانش سرزد!!!!(1)  
افول اقتدار كليسا، نتايج سوءاستفاده از دين (167)

### تاريخ انحراف مسيحيت از توحيد به شرك

تحليل تاريخ مسيحيت نشان مي‌دهد كه انحراف در تعليم مسيح عليه‌السلام از زماني شروع شد كه عده‌اي از شاگردان عيسي عليه‌السلام يا منسوبين به آن‌ها از قبيل "پولس" و شاگــردان ديگر حواريــون پس از واقعه چوبــه دار به اطراف زميــن: از هند و آفريقا و روم و غيـــر آن: مسـافـرت كـردنــد و دعــوت مسيحــي را بســط كامــل دادنـــد.   
ولي متأسفانه طولي نكشيد كه در مسائل اصلي تعليم و آموزش مسيحي مانند -   
1- الـميـــــــــــزان، ج 6، ص 211 .   
(168) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
لاهوت و خدائي مسيح، كافي بودن ايمان به مسيح از عمل به شريعت موسي، ناسخ بودن انجيل نسبت به شريعت موسي، يا تابع و مكمل آن بودن - با يك‌ديگر اختلاف پيدا كرده و از هم جدا شدند.   
در ايــن جــا دو موضــوع بسيــار مهــم و ريشــه‌اي قابـــل مطــالعـــه اســـت:  
1 ـ چـه كسانـي نسبت به تغييـر تعاليم اوليـه اقدام كردنـد و به چـه انگيزه‌اي آن را شـــروع كردنــد؟   
2 ـ چــه زمينـه‌هـائي بـراي ايـن انحـراف در اقـوام اوليه مسيحي وجود داشت؟

### چه كساني در تغيير تعاليم مسيح سهم دارند؟

چه كساني در تغيير تعاليم مسيح سهم دارند؟ (169)  
در تاريخ نگارش انجيل "لوقا" به اين نكته اشاره شده كه "لوقا" نه خود از حواريين بـوده و نـه مسيـح را ديـده است و او كسي است كه نصرانيت را از "پولس" گرفته است.   
"پـولس" چـه سـابقـه‌اي داشتــه اسـت؟   
همـان‌گـونـه كـه در مبـاحث مـربـوط بـه انجيل‌هـا گفتـه شـد "پـولس" از يهـوديـان متعصبي است كـه در ابتـداء عليـه پيـروان عيسي سخت مـي‌كـوشيـد و وضع آنـان را آشفتـه مي‌سـاخت، تـا اين كـه يك‌بـاره مـدعي شـد كـه وي بي‌هوش شده و در عالم بي‌هوشي مسيح او را لمس كرده و از آزار كردن نصاري منع نموده است! او گفـت: بـه مسيـح ايمـان آوردم! مسيـح مـرا براي بشارت دادن به انجيلش فرمان داد!! همين "پولس" كسي است كه اركان نصرانيت فعلي را محكم كرد. او در تعليم خود ايمان به مسيح را براي نجات كافي دانست و براي نصاري خوردن مردار و گوشت   
(170) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
خوك را مباح گردانيد و از ختنه كردن و احكام بسيار ديگري كه در تورات بود، نهي كرد، (با اين كه انجيل براي تصديق نمودن احكام تورات بوده و جز اشياء معدود چيز ديگري را حلال نكرد و آمدن عيسي عليه‌السلام براي تقويت شريعت تورات و توجه دادن منحرفين به آن كتاب آسماني بوده، نه آن كه عمل به احكام الهي را باطل و سعادت و نيكبختي را تنها و تنها در سايه ايمان خالي بداند؟!)   
شايسته تذكر است كه در كتاب اعمال رسولان و نامه‌هاي پولس به مكمل بودن انجيل نسبت به شريعت موسي عليه‌السلام اشاره شده است، لكن اين موضوع مورد اعتـراض مسيحيان مي‌باشد.   
در هر حال آن‌چه بايد دانست، اين است كه دعوت مسيح به نام احياء دين و اخلاق و شريعت الهي شروع شد، لكن به دست برخي از اولين مبلغين مغرض - كه دشمني آن‌ها   
چه كساني در تغيير تعاليم مسيح سهم دارند؟ (171)  
با مسيحيت سال‌هاي طولاني سابقه داشت - منجر شد به الغاء و از بين بردن تمام آن چيزهائــي كـه مسيـح عليه‌السلام مأمور بدان‌ها شده بود و به جــاي آن لذايــذ حيوانيت جايگزيـــن گشـت!   
نـاگفته پيداست كه علت اساسي تمام اين خرافات و بيچارگي‌ها، همان انحراف اولي اســت كه از "پولس" شخصي كه مسيحيان او را "قديس" لقب داده‌اند - و يارانش سرزد.   
مسيحيان اگر تمدن جديد را - كه به طور قطع مقام انسانيت را سخت تهديد مي‌كند - "تمــدن پولسي" نامند بهتر است تا بگويند: "مسيح" قائد و پرچم‌دار تمدن جديد است!(1)   
1- الـميزان، ج 6، ص 205 .   
(172) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### يـك مـدرك تـاريخي دربـاره دعـوت عيسـي عليه‌السلام

مورخ آمريكائي "هندريك ويلهم وان لون" در تأليفي كه راجع به "تاريخ بشر" نگاشته، صورت نامه‌اي را كه "اسكولابيوس كولتلوس" طبيب رومي در سنه 62 ميلادي، به برادرزاده‌اش "جلاديوس انسا" - كه از لشكريان روم بود و در فلسطين مأموريت داشت - نوشته، نقل مي‌كند كه خالي از استفاده نيست:   
او در نامه‌اي كه براي برادرزاده‌اش نگاشته چنين متذكر مي‌شود: من در روميه مريضي را به نام "پولس" عيادت كردم كه گفتارش مرا به تعجب انداخت، او راجع به دعوت مسيحي با من صحبت كرد و مقداري از اخبار مسيح و چگونگي دعوتش را برايم ذكر نمود.   
يك مدرك تاريخي درباره دعوت عيسي (ع) (173)  
بعدا مي‌نويسد: ديگر "پولس" را ملاقات نكردم، تا شنيدم در راه "اوستي" كشته شده است. سپس از برادرزاده‌اش درخواست مي‌كند تا در فلسطين اطلاعات صحيحي راجع به پيغمبرجديد اسرائيلي تحصيل‌كرده و براي عمويش‌بفرستد و ضمنا براي شناسائي كامل "پولس" درباره او هم تحقيقاتي به عمل آورد.   
برادرزاده طبيــب رومي پس از گذشتــن شش هفتــه، از لشكرگــاه روم در اورشليم (بيت‌المقدس) براي عمويش چنين نوشت:   
- مــن از عــده‌اي از پيــرمــردان و معمــريــن بيت المقــدس - كــه در ايــن ســال يعنــي 62 ميــلادي بـه ســن پيـري رسيـده بـودنـد - راجــع به عيســي پــرســش كــردم، لكــن آنــان پــرســش مــرا نيكــو نشمـرده و پـاســـخ نـدادنــد.   
- پس از چندي زيتون فروشي را ملاقات كردم و از او پرسيدم. او مرا به "يوسف"   
(174) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
نامي دلالت كرد و گفت كه او از پيروان و هواخواهان عيسي است و از قصص و اخبارش كاملاً مطلع است و مي‌تواند پاسخ سئوالات تو را درباره عيسي بدهد.   
- پس از چند روز كه براي پيدا كردن "يوسف" تفحص كردم، امروز موفق شدم او را ملاقات كنم،"يوسف" اكنون پيرمردي شكسته است، كه در قديم پيشه‌اش صيادي ماهي بود. او عليرغم كبر سن، مشاعري درست و حافظه‌اي قوي دارد و تمام اخبار و قضاياي حادثه روزگار خود را كه روزگار فتنه و اغتشاش بود، برايم نقل كرد،   
او گفت:   
«در عهد قيصر "تي بريوس" حاكمي به نام "قونتيوس پيلاطوس" سمت حكمراني سامراء و يهوديــه (اورشليم و حوالي آن) را پيــدا كرد، در ايام حكومــت او فتنــه‌اي در اورشليــم پيدا شد كه "پيلاطــوس" براي خامــوش كردن آتــش آن، مجبــور گشــت به اورشليـم رهسپـار شود.  
يك مدرك تاريخي درباره دعوت عيسي (ع) (175)  
فتنه آن بود كه شهرت دادند: پسر نجار (عيسي) كه از اهل "ناصره" مي‌باشد، مردم را عليه حكومت وقت مي‌شوراند!!  
چــون تحقيق كردند، معلوم شد كه پســر نجار، جواني عاقــل و متين است و چيزي كه موجــب سياستــش شود، مرتكــب نشده و آتش فتنــه را رؤساي مذهبــي يهود دامــن مي‌زدند، آنــان خــود را آمــاده كـرده و با تمـام قـوا به مخالفــت و دشمنـي پسر نجار برخـاسته بـودنـد.   
رؤساي مذهبي يهود براي اين كه "پيلاطوس" را عليه عيسي تحريك كنند، به وي گفتند كه اين جوان ناصري مي‌گويد: "اگر يك نفر يوناني با رومي با فلسطيني با مردم به عدالت و مهرباني رفتار كند، چون كسي است كـه عمـر خـود را بـه مطـالعـه و تـلاوت كتـاب الهـي صـرف كـرده باشد."  
تحريكــات و تمرضات پيشوايان يهــود چندان تأثيري در "پيلاطوس" نداشت، لكن چون شنيــد كــه مــردم جلــوي معبــد گــرد آمــده و مي‌خواهنــد عيســي و يارانش را گرفتــه و   
(176) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
قطعه قطعه كنند، مصلحــت ديـد كـه خـودش عيســي را زنداني كند تا در دست مردم كشته نشود.  
"پيلاطوس" علت دشمني مردم را با عيسي روشن نمي‌ديد و هر وقت از آنان در اين باره توضيحي‌مي‌خواست و علت‌اصلي مخالفت‌را مي‌پرسيد، به‌عوض آن‌كه درجوابش سخن عاقلانه‌اي بگويند، صداها را بلند كرده و فرياد مي‌كردند: "او كافر شده، او ملحد است، او خائن است!" بالاخره مطلب به جائي نمي‌رسيد.   
رأي "پيلاطوس" بر آن شد كه خود شخصا با عيسي صحبت كند، شايد علت اصلي شورش و غوغاي يهوديان را دريابد، دستور داد عيسي را حاضر كردند و از او پرسيد منظور واقعي تو از تبليغــاتـــت چيســـت؟   
عيســـــي گفـــــت:   
- من بـه حكـومت و سيـاست كـاري نـدارم و تنهـا كـوشش و اهتمـام من بـه حيـات و   
يك مدرك تاريخي درباره دعوت عيسي (ع) (177)  
زنـدگي روحـي است، من عقيـده دارم كـه آدمي بـايستي بـه مـردم نيكـي كـرده و تنهـا خـداي فـرد واحـدي را كـه در حكـم پـدر مهربان خلايق است، پرستش كند!   
"پيلاطوس" كه خودش در مذاهب رواقيون و ساير فلاسفه يونان وارد بود، گويا در سخنان عيسي جاي اشكال و نقطه ضعفي نديد، مجددا عازم شد تا آن پيغمبر سالم و متين را از شر يهوديان نجات بخشد، لذا حكم قتل و سياستش را به تأخير انداخت.   
لكن يهوديان راضي به اين روش نشده و "پيلاطوس" را به حال خود نگذاشتند .آنان عليه "پيلاطوس" اشاعه دادند كه او مفتون سخنان جوان "ناصري" شده و اراده خيانت به "قيصر" را دارد، يهوديان از مردم استشهاد تهيه نموده و طومارهائي را در اين خصوص ترتيب مي‌دادند، تا وسيلـه عزل "پيلاطوس" را فراهــم آورند - قبل از اين پيش آمد هم انقلابات و فتنه هائي در فلسطين رخ داده بود، كه در اثر كم بــودن سربازان و قــواي نظامي، حاكــم وقت توانائي كامل   
(178) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
براي ساكــت نمودن مردم نداشــت، لذا به حكــام و مأمورين از ناحيه قيصــر دستور رسيده بود تا با مردم خوش‌رفتــاري كنند، مبادا ناراضــي شده و شكايــت كنند.   
روي اين جهات، براي حفظ آرامش و نظم عمومــي، "پيلاطوس" غيــر از كشتــه شدن عيسي چاره‌اي نـديـد، او بـه درخـواست يهـوديـان لباس عمل پوشـانيد و پيغمبـر جديـد را فدائي داد!   
اما عيسي خود از مرگ ترس و بيمي نداشت، او با شهامت نفساني كشته شدن در راه حق را استقبال‌مي‌كرد و بالاترآن‌كه قبل‌ازموتش‌از يهودياني كه مسبب اصلي قتلش شده بودند، درگذشت.  
او را به سوي چوبــه دار مي‌بردند، در حالي‌كه مردم به دشنام دادن و مسخره كردنش زبان گشوده بودند.»  
"جلاديوس انسا" در پايان نامه به عمويش چنين مي‌نويسد:  
- اين بود آن‌چه "يوسف" نام‌برده از داستان عيسي برايم نقل كرد، در حالي كه   
يك مدرك تاريخي درباره دعوت عيسي (ع) (179)  
اشك‌هايش جاري بود، هنگامي كه او را وداع كردم. خواستم از نزدش خارج شوم مقداري سكه طلا به او تقديم كردم لكن او از پذيرفتن آن خودداري نمود و گفت - اين جا كســي كه فقيرتر از من باشـد، يافت مي‌شود، شما اين سكه‌هــاي طــلا را به او بدهيـد!   
- اما راجع به "پولس" دوست معهودت، چون از "يوسف" نام‌برده راجع به او سؤال كردم چندان شناسائي كامل نسبت به او نداشت. آن‌چه درباره "پولس" به دست آمده، آن است كه وي در ابتداء مرد خيمه دوزي بود، سپس از شغل خوددست برداشت و به تبليغ مذهب جديد (مذهب پروردگار رئوف و مهربان: خدائي كه تفاوت بين او و "يهوه" خداي يهوديان از آسمان تا زمين بيشتر است!) اشتغال ورزيد.   
- ظاهرا "پولس" نام‌برده اول به سوي آسياي صغير مسافرت كرده و سپس به جانب يونان رهسپار شده است. "پولس" در تبليغاتش به بندگان و مملوكين مي‌گفت:   
(180) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
تمامي فرزندان يك پدر مهربان رئوف هستيم، سعادت و نيك‌بختي مخصوص بعض مردم نيست، بلكه براي تمام خلايق اعم از فقير و غني عموميت دارد، به شرط آن كه با يك‌ديگـر آرزوي صفا و برادري و معاشرت كرده و با طهارت و صداقت زندگي نمايند.   
اين بود جملات عمومي نامه تاريخي كه به طور خلاصه در بالا بيان شد. آدمي مي‌توانــد با تأمل در مضامين آن، چگونگــي ظهور دعوت مسيحي را در بني‌اسرائيل، در سنــوات ابتدائــي پس از عيســي دريابـــد.   
اين نامه مي‌رساند كه دعوت مسيحي در ابتداء بيش از دعوت پيغمبري كه وظيفه رسالتــش را انجام داده باشــد، نبوده است، نه آن كه دعــوت خدائــي باشــد كه از مقام لاهــوت نازل شده - براي نجات‌دادن مردم از گناهان - فدائي آنان شده باشد!!!! (1)  
يك مدرك تاريخي درباره دعوت عيسي (ع) (181)

### مخفي كاري در تاريخ يهود درباره مريم و عيسي

طايفه يهود با اين كه اهتمام زيادي به تاريخ ملي خود داشتند و تمام حوادث و پيش آمدها را در اعصار گذشته ضبط مي‌كردند، با اين وصف در كتب و نوشته‌هاي آنان اثري از ذكر مسيح عيسي بن مريم عليه‌السلام نيست. نه راجع به ولادتش چيزي نوشته‌اند، نه در خصوص دعوت يا سيره و روش او حرفي زده‌اند و نه از آيات الهي و معجزاتي كه از او ظاهر شده است، كلمه‌اي ضبط كرده‌اند. در خصوص پايان زندگي آن پيامبر الهي هم چيزي ننوشته‌اند كه نشان دهد به مرگ الهي درگذشته يا كشته شده و يا به دار   
1- الميزان، ج 2، ص 201 .   
(182) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آويخته‌انــد. خلاصه يهــود در كتب خــود راجع به هيــچ يك از ايــن مطالب اظهار نظـري نكرده‌اند.  
اكنون بايد ديد سبب چيست كه اينان ابدا ذكري از مسيح به ميان نياورده‌اند؟ چه باعث شده كه داستان مسيح بر آنان مخفي مانده است؟ يا آنان خود داستان مسيح را پنهان داشته‌اند؟!   
قرآن شريف بيان داشته كه يهوديان در ولادت عيسي عليه‌السلام به مريم عليهماالسلام نسبت نـاشـايست دادنـد و مـدعــي قتل عيسي عليه‌السلام شـدند، چنان كه در سوره نساء مي‌فرمايد:   
«و به واسطه كفرشان و بهتان بزرگشان بر مريم،   
مخفي كاري در تاريخ يهود درباره مريم و عيسي (183)  
و هـــم از ايــن رو كـــه بــه دروغ گفتنــــــد:   
- مـا مسيح عيسي بن مريم رسول اللّه را كشتيم،   
در صورتي‌كه، نه اورا كشتند و نه به‌دار كشيدند،   
بلكـــــه امــــــر بـــر آن‌هـــا مشتبـــه شــــد!   
همـانـا، آنـان كـه درباره او عقايـد مختلف اظهار داشتند،   
از روي شك و ترديد سخني گفتند كـه عالم بدان نبودند،   
جـــز آن كـــه از پــي گمــــــان خـــود مــي‌رفتنــــد،   
و به‌طور يقين مسيح را نكشتند...!»(156 تا 158/نساء)

### مستند ادعاي يهوديان چيست؟

(184) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آيـا مـدركش داستـاني اسـت كـه ضمـن سـايـر داستـان‌هـاي قـومـي زبـان بـه زبان نقل شده است، بدون آن كه در كتابي ذكر شده باشد؟   
يـا آن كـه داستـان مسيـح را بـا تفـاصيلش از مسيحيـان شنيـده، ولـي بهتـان گـذشتـه را بـا ادعـاي قتل مسيح، خـود بـر آن افـزودنــد؟   
راهي به اثبات هيچ يك در دست نيست، جز آن كه قرآن شريف تنها ادعاي قتل مسيح را صريحا به آنان نسبت مي‌دهد و در موضوع صلب و به دار زدن ساكت است. هم‌چنين قــرآن مجيــد تــذكـر مي‌دهــد كه يهــود در اصــل مــوضــوع شــك دارند و اختلافي در ميـانشـان هسـت! (1)  
1- الـميزان، ج 6، ص 194 .   
مستند ادعاي يهوديان چيست؟ (185)

## فصل پنجم :مدت عمر وپايان حيات زميني عيسي عليه‌السلام

### مدت عمر عيسي عليه‌السلام

(186)   
«وَ يُكَلِّمُ النّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلاً....» (46 / آل‌عمران)   
قرآن كريم، دوام زندگي شريف اين پيامبر خدا را تا سن "كهولت" تصريح نموده است و آن را ضمن بشارت دادن تولد او به مادرش قرارداده و بدين وسيله به مـريم فهمانده كه فرزند تو تا سن "كهولت" زندگي خواهد كرد.   
«كهل» كسي را گـوينـد كـه تـازه مـوهـاي سفيـدي در چهـره‌اش پـديـد آمـده بـاشد. برخــي ديگــر گوينــد «كهل» شخصـي است كه سنش به 34 سال رسيده باشد.  
در اين كه قرآن شريف تصريح به دوام زندگي عيسي عليه‌السلام تا سن كهولت نموده و با اين وصف در اناجيل، مدت مكث او را در زمين بيش از 33 سال ننوشته‌اند، لذا برخي   
مدت عمر عيسي (ع) (187)  
گفته‌اند: سخن گفتن عيسي با مردم در سن كهولت، پس از نزول او از آسمان مي‌باشد، زيرا آن قدر در زمين مكث نكرده كه به سن كهولت رسيده و با مردم سخن گويد. و برخي ديگر گفته‌اند: برخلاف آن‌چه از اناجيل ظاهر است، تحقيق تاريخي نشان مي‌دهد كه مدت زندگي عيسي عليه‌السلام در حدود 64 سال بوده است!   
به‌هرحال‌آن‌چه‌از سياق‌آيه «فِي‌الْمَهْدِ وَ كَهْلاً» فهميده‌مي‌شود،آن‌است‌كه: عيسي عليه‌السلام به سن شيخوخت و پيري نمي‌رسد، بلكه انتهاي عمر او سن كهولت است. بنابراين آيه شريفه، سخن‌گفتن اورا در دوطرف عمرش، كه‌طفوليت و كهولت‌باشد، بيان داشته است.  
در روايات اسلامي از حضرت امام صادق عليه‌السلام در كتاب "اكمال" ضمن روايتي نقـل شده كه فرمود:   
«... عيسي عليه‌السلام در بيت‌المقدس ماند و مدت 33 سال آن‌ها را دعوت كرد به نعمت‌هائي كه   
(188) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
نزد خداست... .»   
شايد اشاره امام صادق عليه‌السلام به مدت عمر عيسي عليه‌السلام باشد، چنان‌كه درباره مدت عمــرش مشهور همان اســت زيرا عيسي از طفوليت تا سن كهولت با آنان سخن مي‌گفت و از همـان سـن كـودكي پيغمبـر بــود.   
در تفسيــر عيـاشـــي از حضــرت امـام صـادق عليه‌السلام نقـل كـرده كـه فـرمـود: «بيـن داود و عيسي عليه‌السلام 400 سـال فاصله بـود.»   
در كتاب قصص الانبياء همين روايت از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه "بين داود و عيسي عليه‌السلام " 480 سال فاصله بود.   
در هـر صــورت هيچ يك از ايــن دو تـاريخ مـوافق تـاريــخ اهـل كتـاب نيســت. (1)  
1- الميزان، ج 6، ص 15 .   
مدت عمر عيسي (ع) (189)

### پايان كار عيسي عليه‌السلام

«اِذْ قـالَ اللّـهُ يا عيسي اِنّـي مُتَــوَفّيكَ وَ رافِعُــكَ اِلَــيَّ....» (55 / آل عمران)   
يهوديان مدعي قتل عيسي عليه‌السلام بودند. مسيحيان نيز گمان داشتند كه عيسي را يهوديان به وسيله "دار زدن" مقتول ساخته‌اند، ولي خيال مي‌كنند كه پس از قتل، خـداونـد او را از ميـان قبـر بـه سـوي آسمـان بـرده است - چنـان كـه در انجيل‌ها چنيــن نوشتــه شــده است - لكــن قرآن شـريف در آيـات زيـر داستـان قتـل و بــه   
(190) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
دارزدن عيسي‌را تكذيب مي‌كند و واقع‌امر را چنين مي‌فرمايد:   
«اي عيسي!   
من تو را اخذ نمــوده و به قـرب خويش بالا مي‌برم،   
و تـو را از معـاشرت كـافـران، پـاك و منزه گردانم،   
و پيروان تو را بر كافران تـا روز قيامت برتري‌دهم،   
پس آن كه بازگشت شما به سـوي من خواهـد بـود،   
كه به حق در آن‌چه بر سر آن بـا يك‌ديگـر بـه خـلاف و نـزاع برخاسته‌ايد، حكم كنـم، پـس گـروهـي را كه كافر شدند به عذاب سخـت در دنيـا و آخـرت معــذب گردانـــم و هيچ كـس آن‌ها را ياري نخواهد كـرد،   
پايان كار عيسي (ع) (191)  
امـا آنان كه ايمان آورده و نيكـوكـار شـدنـد، خـدا بـه آن‌هـا اجـر كـامل عطا كند،  
و خــدا هرگــز ستـم‌كـــاران را دوســـت نــــدارد!   
(اي محمــــد!) ايـن سخنـــان كــه بــر تــو مــي‌خـــوانيـــم از آيـــات قـــرآن محكـم اســـت!» (55 تا 58 / آل‌عمــران)   
در قرآن كريم "توفي" به معني "موت" نيست بلكه به معني "اخذ و نگه‌داشتن" است و نشان‌مي‌دهدكه‌آدمي هنگام "موت" فاني و باطل نمي‌شود، بلكه خداي‌تعالي او را گرفته و حفظ مي‌كند، تا هنگامي‌كه براي‌رجوع و برگشتن‌به سوي خود او را مبعوث كند. جمله‌اي كه‌خداي‌متعال‌به عيسي عليه‌السلام وحي‌كرد و فرمود:«اِنّي مُتَوَفّيكَ»دلالت بر مردن او نمي‌كند.  
علاوه براين در آيات‌سوره نساء مي‌فرمايد:  
(192) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
«به دروغ گفتند ما مسيح عيسي بـن مريم رسول خدا را كشتيم،   
در صــورتــي كــه او را نـــه بكشتنــد و نــه بــه دار زدنـــد،   
بلكــه امــر بــر آن‌هـا مشتبـه شــــد،   
و همــانـا آنـان كــه دربـاره او عقـايـد مختلف اظهـار داشتنـد،   
از روي شــــك سخــــن گفتنــــد و عـــالـــم نبـــودنـــــد،   
جز اين كه از پي گمان خود مي‌رفتند،   
بـــه طــور يقيـن مسيـح را نكشتنــد،   
بلكـــــه خـــــدا او را بــــه ســــوي خـــــود بــــالا بـــــرد،   
و پيـوستـه خــدا مقتـدر و كـارش همـه از روي حكمت است!   
هيـچ كـس از اهــل كتــاب بــاقــي نخـــواهــــد مـــانـــــد،   
پايان كار عيسي (ع) (193)  
جـز آن كـه بـه عيسي، پيش از مـردنش، ايمـان خـواهـد آورد،   
و روز قيــامـت عيسـي بــر آنـان گــواه خــواهــد بـود!» (157 تا 159 / نساء)  
نكته قابل توجه اين است كه ظاهر آيــه فـوق نشـان مـي‌دهـد، حضـرت عيسـي عليه‌السلام در نزد خدا زنده‌است و نخواهد مرد تا تمام اهل‌كتاب به او ايمان آورند.   
ضمنـا خطـــاب خــدا بـه عيسـي عليه‌السلام آن جـا كـه مـي‌فــرمـــايـد:   
«وَ رافِعُكَ اِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ‌الَّذينَ كَفَرُوا....» (55 / آل‌عمران)  
منظور از "بلند كردن عيسي به سوي خود و تطهير او از كافران" بلند كردن معنوي است، نه صوري و جسماني، يعني مراد از "رفع" رفع درجه و قرب به پروردگار است و منظـور از "تطهير از كافران" نيز تطهير معنوي است، نه طهارت ظاهري و جسمـــانـي!  
(194) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
بنــابــراين منظور دور نمودن از كفــار و خـارج نمــودن از مجتمـــع كثيــف آنان ـ كــه بــه كثافـت كفـر و انكـار پليـد شـده - مي‌بـاشــد.

### داستان شام آخر

در روايات اسلامي از حضرت امام باقر عليه‌السلام در "تفسير قمي" شرح آخرين سـاعـت‌هاي زنـدگي عيسـي عليه‌السلام چنين نقـل شــده است:   
«عيسي عليه‌السلام به‌اصحابش شبي را كه‌خدا او را به‌سوي خود بالابرد، خبر داد، اصحابش هنگــام غروب آفتــاب همگي نزد او جمــع شدند،   
عيسي آنان را داخل خانه‌اي كرد،   
داستان شام آخر (195)  
سپــس از چشمه‌اي كه در زاويه آن خــانــه بــود بــه ســوي آنــان بيــرون آمـــد،   
در حالي‌كه سرش را تكان مي‌داد تا آب‌هايش بريزد،  
سپـس بــــــه آنـــــان گفــــت:   
- خـداي متعــال بــه مـن وحـي فـرمـوده كـه هميـن سـاعت مـرا بـه سـوي خـود بالا برد، - و از يهوديان مــرا پــاك ســازد،   
- اينـــك كــدام يــك از شمــا حاضـريــد شبح و شكــل من بــه او القــاء شــود؟  
- و به جاي من كشته و به دار آويخته شود؟   
- و با من در درجـه و مقـامم همـراه بـاشد؟   
جـوانـي از آنــان گفــت،   
- يا روح اللّه من حـاضرم!   
(196) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
عيســـي فـــــرمــــــود:   
- آري تـو همــان هستـي!   
عيسي سپس به آنان گفت:   
- يكـــي از شمـا پيــش از آن كـه صبــح كنــد دوازده بــار بــه مــن كافـــر شـــود!  
مـردي‌از آنـــان گفــت:   
- يا نبي اللّه من آن كسم!  
عيســـــــي گفــــــت:   
- آيا آن را در نفس خودت مي‌يابي؟ شايد همان كس باشي!   
بعــد به آنـــان فرمـود:   
- بـــه زودي بعـــد از مــن ســه فـــرقـــه شـــويـــــد،   
داستان شام آخر (197)  
دو فـرقـه بـر خـدا دروغ بسته و جـايگـاهشـان آتش است!   
يك فرقه كه تابع "شمعون" هستنـد بـر خـدا راستگـويانند،   
و جـــــايگــــاهشـــان بهشـــت خــــواهــــد بــــــود!   
ايـن بگفت و خـدا او را از زاويـه خـانـه بـه سـوي خـود بـالا بـرد، در حـالـي كـه همگــان او را مي‌ديدند، يهـوديـان همـان شب در طلب عيسي آمدنـد، مـردي را كـه عيسي خبـر داده بـود كـه تـا پيش از صبـح دوازده بـــار بـه او كـافـر شـود، گـرفتـند.  
هم‌چنين جواني را كه شبح عيسي به او القاء شده بود، گرفتند و كشتند و به دار آويختنـد، آن مرد ديگر هم تـا قبــل از صبــح دوازده بــار بــه عيســي كــافــر شد.»

### عيسي عليه‌السلام در آسمان

(198) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
در كتــاب "عيــون" از حضرت رضا عليه‌السلام نقل مي‌كند كه فـرمــود:  
«امـر هيــچ يــك از انبيـاء و حجــج الهــي بر مــردم مشتبــه نشـد مگر عيسي عليه‌السلام   
زيرا او زنـده از زمين بـه سوي آسمان برده شد،   
و در بين آسمان و زمين روحش را قبض كردند،   
و چون او را به آسمان بالا بردند، روحش را به او برگردانيـدنـد.»   
در تفسيـر "عياشي" از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:   
«عيسـي را در حــالـي كــه جـامــه‌اي از پشـم   
ـ كه مريم نـخ او را رشتـه و بـافتـه بـود ـ   
در برداشـت، بـه سوي آسمان بــردنـــد،   
عيسي (ع) در آسمان (199)  
چـون بـه آسمـان رسيـد او را نـدا دادنـد:   
- اي عيسي زينت دنيا را ازخود دور نما!» (1)

### نظر قرآن درباره ادعاي قتل عيسي عليه‌السلام

«وَ قَــوْلِهِــمْ اِنّــا قَتَـلْنَا الْمَسيـحَ عيسَي ابْـنَ مَرْيَـمَ رَسُــولَ اللّـهِ وَ ما قَتَلَوهُ وَ ما صَلَبُوهُ....» (157 / نساء)  
مـردم دربـاره ادعـاي قتل عيسي عليه‌السلام كه آيا بـه وسيلــه دار بــوده و يـا بـــه   
1- الميزان، ج 6، ص 32 .   
(200) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
وسيله ديگري، اختلاف كردند.   
در آيات فوق، خداوند متعال اول ادعاي قتل مسيح را از آنان نقل مي‌كند و آن‌گاه در مقام رد، قتل و صلب را با هم ذكر مي‌كند، براي اين است كه هيچ شكي در آن راه نيابــد.  
زيرا اگر موضوع قتل را به تنهائي رد كند، ممكن است اين تأويل در آن راه يابد كه حضــرت را به طور عادي نكشتنــد و احتمــال دارد كه به دار و صليب كشيده باشند، لذا خدا در آيه فوق مي‌فرمايد:   
«وَ مـا قَتَلَــوهُ وَ مــا صَلَبُــوهُ - نـه كشتنـد و نـه بـــه صليـــب كشيـــدنـــد او را...!»  
اين بدان دليل است كه با صراحت تمام مطلب را بيان كند و تصريح نمايد كه وي به دست‌آنان، نه به‌صورت داركشيدن و نه به‌صورت ديگري، وفات نيافته‌است، بلكه‌كار او بر آنان مشتبه‌شده و كسي‌غيرازمسيح‌را به‌جاي مسيح‌گرفتند و كشتند و يا به‌دار زدند.  
نظر قرآن درباره ادعاي قتل عيسي (ع) (201)  
اين چنين جرياني غير عادي نيست ،زيرا در امثال چنين اجتماعات درهم ريخته و پرشور و غوغا ممكن است به جاي فـرد مورد نظر، كس ديگري را بكشند، چون عيسـي را سپاهيان رومي مي‌خواستند بكشند، ولي به طور كامل او را نمي‌شناختند، از ايـن رو امكان‌داردكه به‌جاي او ديگري‌را گرفته باشند.   
در اين زمينــه رواياتي هم وجــود دارد كه خــدا شباهتي از عيسي به ديگري انداخت و او را گرفتند و به جاي عيسي كشتند.   
آيـــــات قــرآنــــي چنيـن بيــــان دارد:  
«و گفتنـد: مـا مسيـح عيسـي بـن مـريـم رسـول اللّه را كشتيــم،   
درحـالـي كــه نــه عيسـي را كشتنــد و نــه بــه دارش زدنـــد،   
(202) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
بلكـه مطلب بـر ايشـان مشتبـه شـد!   
كساني كه درباره عيسي اختلاف دارند، راجع به او در شـك‌انـد،   
و درباره او علمي ندارند و جز پيروي از گمان چيزي نمي‌دانند،   
و يقينــــا عيســـي را نكشتنـــــــد!  
بلكه خدا او را به سوي خود بالا برد!   
و خــدا بــا عــزت و حكيــم است.   
هيچ يك از اهل كتاب نيست كه پيش از مرگش به عيسي ايمان نياورد و روز قيـامــــت وي بــر ايشــان شـاهـــدي خـواهـد بـــود!» (157 تا 159 / نساء)  
رفع عيسي عليه‌السلام   
رفع عيسي (ع) (203)  
رفع يا بالابردن عيسي عليه‌السلام يك نوع خلاصي و نجات بخشي بوده كه خدا بدان وسيله عيسي را خلاص كرده و از دست دشمنان نجات داده است. البته فرقي نمي‌كند كه بعد از خلاصي، به مرگ طبيعي از دنيا رفته باشد و يا به مرگ طبيعي از دنيا نرفته و به وسيله قتل و صلب هم نمرده، بلكه به وسيله ديگري مرده بـاشـد، كـه مـا نمي‌دانيـم و يـا زنـده و بـاقي بـاشد و خـدا - بـه نحـوي كـه مـا نمي‌فهميم - او را بــاقــي نگه داشتـه است.   
همه اين‌ها احتمالات هست و محال نيست كه خدا مسيح را بگيرد و به سوي خود بالا ببرد. و او را محفوظ دارد و يا حياتش را به نحوي كه منطبق بر عادت جاري ما نباشد، حفظ كند. اين نوع معجزات را قرآن كريم درباره ولادت و زندگي خود حضرت عيســي و ســايــر پيـامبــران الهـي نقـل مي‌كنـــد.   
(204) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
تــدبــر در آيــات فــوق و ساير آياتي كه در قرآن كريم در اين زمينه وجود دارد مفيد اين معني است كه عيسي عليه‌السلام به وسيله "قتل يا صلب يا با مرگ طبيعي" به مصداقي كــه مــا آشنائيـم، وفـات نيـافتـه اسـت. (1)

### رجـوع ثـانـوي عيسي عليه‌السلام

«وَ اِنْ مِـنْ اَهْـلِ الْـكِتابِ اِلاّ لَيُـؤْمِنَـنَّ بِـه قَبْـلَ مَــوْتِــــــه....» (159 / نساء)  
1- الـميــــــــزان، ج 9، ص 206 .   
رجوع ثانوي عيسي (ع) (205)  
قـرآن مجيد مي‌فرمايـد:   
«هيچ‌يك ازاهل‌كتاب نيست‌كه پيش‌از مرگش به‌عيسي ايمان‌نياورد و روز قيامت وي بر ايشان شاهدي خواهد بود.»   
آن‌چه سزاوار تدبر و امعان نظر است اين است كه دو موضوع متن اين آيه، يعني جمله: «روز قيامت وي بر ايشان شاهدي خواهد بود،» و جمله «هيچ يك از اهل كتاب نيست كه پيش از مرگش به عيسي ايمان نياورد!» در سياق يك‌ديگرند و اين ظهور در آن دارد كه همان‌طور كه همگي اهل كتاب پيش از مرگ به او ايمان مي‌آورند، او هم روز قيامت بر آنان شاهد است. خداوند متعال در خصوص اين شهادت به طرز خاصي سخن گفته و از زبان عيسي مي‌فرمايد:   
«مــن مادامــي كــه در ميان آنــان بودم، شـاهـدشـان بـودم و چون مرا گرفتي   
(206) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
تــو رقيــب آنــان بــودي و تـو بــر هـر چيــزي شاهــدي!» (117 / مــائــده)   
آيه‌بالاشهادت‌عيسي‌را منحصربه‌ايامي‌كرده‌كه وي پيش‌ازتوّفي‌دربين‌مردم زندگي مي‌كرده است و اين‌آيه يعني (هيچ‌يك‌از اهل‌كتاب‌نيست‌كه...،) دلالت‌برآن دارد كه عيسي شاهدبرهمه كساني‌است‌كه به‌او ايمان‌آورده‌اند. و اگراين‌مؤمنين‌همه باشدند، لازمه‌اش اين است كه وي توّفي نشود مگر بعد از همه و نتيجه اين، معناي دوم است: يعني آن حضرت هنوز زنده است و براي دومين مرتبه به سوي مردم باز مي‌گردد كه بدو ايمان آورند، نهايت بايد گفت: كساني كه رجوع ثانوي مسيح رادرك نكننـد وقت مردن به او ايمان مي‌آورنــد و كساني كه درك كننــد از روي اختيـار يا اضطـرار بـه او مي‌آورند.   
علاوه از نظر آن كه آيات آن طور كه در سياق هم قرار گرفته‌اند، مناسب‌تــر اين اســت كه آيه در مقام بيان اين معني باشد كه - عيسي نمرده و هنوز زنده است. و مراد   
رجوع ثانوي عيسي (ع) (207)  
از ايمان آوردن آنان به عيسي قبل از مرگ، ايمان آوردن همگي آنان است پيش از مـــرگ عيســي عليه‌السلام .   
در روايــات اسـلامـي از حضـرت امـام بـاقـــر عليه‌السلام در "تفسيــر قمـي" آمـده كــه:   
«... عيسي عليه‌السلام پيش از قيامت به دنيا فرود مي‌آيد و هيچ اهل ملتي اعم از يهودي و غيره نمي‌ماند مگر آن كه پيش از مرگش به عيسي ايمان مي‌آورد و پشت سر مهدي عليه‌السلام نمــاز مي‌خواند!» (1)  
1- الميزان، ج 9، ص 209 .   
(208) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

## فصل ششم :حواريّون و پيروان عيسي عليه‌السلام

### انتخاب حواريّون و بيعت آن‌ها

«... قــالَ مَــنْ اَنْــصاري اِلَــي اللّــهِ قــالَ الْحَــوارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصارُ اللّهِ...!» (52 / آل عمران )  
قرآن كريم تاريخ زندگي حضرت عيسي عليه‌السلام را از زمان حمل مريم تا وقت رسالت   
(209)  
عيسي و دعـوت او ضمن بشارتي كه به مريم دادند، نقل كرده است. آياتي كه در سوره آل عمران از 52 به بعد شروع مي‌شود، تتمه اين تاريخ را بيان مي‌كند، كه مربوط مي‌شود به انتخاب نمودن حواريون به وسيله عيسي عليه‌السلام و مكر كردن بني‌اسرائيل با آن حضـرت و نجـات دادن خداوند متعـال او را از مكـر بني‌اسـرائيل و بـالاخـره بـردن او را بـه ســوي آسمــان.   
در اين آيات از داستان عيسي عليه‌السلام به آن مقدار كه القاي آن به مسيحيان اهميت داشته، اكتفاء شده است و بعض خصوصياتي را كه در سوره‌هاي نساء، مائده، انبياء، زخرف و صف بيان داشته، در اين جا نقل نكرده است، زيرا نزول اين آيات مصادف با زماني شد كه مسيحيان وفد نجران - جماعتي كه از رؤساي مسيحيان نجران تشكيل شده بود و براي بحث واحتجاج با پيغمبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله آمده بودند - وارد مدينه شدند، لذا   
(210) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
از هر چيز لازم‌تر به قسمت‌هاي مهم تاريخ پرداخته است، نه آن كه تمام خصوصيات داستــان را بيــان كنـد.

### دلايل انتخاب حواريون

چون عيسـي از آنـان (بنـي‌اسـرائيل كه در ضمن بشارت نامشان مذكور شد،) احساس كفر كرد، گفـت:   
- از شمــا كيســــت كــــه در راه خــــدا يـــاور مـــن شـــود؟ (52 / آل‌عمــران)  
از اين كه لفظ "احساس" را در مورد "كفر" به كار برده، روشن مي‌شود كه "كفر" از آنان ظاهر شده است، يا اين كه به سبب كفر قصد "ايذاء و كشتن" عيسي را كردند و   
دلايل انتخاب حواريون (211)  
عيسي آن قسمت را حس نمود.   
عيسي عليه‌السلام با سؤال از ياران خود خواست تا عده‌اي از مردان قومش را جدا كرده و مخصوص راه حق گرداند و نيروي دين را در قلوب آنان به وديعه گذارد، تا آنان دعـوتش را منتشــر سـازنــد.   
اين خصيصه هر نيروئي از نيروهاي طبيعي و اجتماعي و غير آن است كه هنگام شروع نمودن به كار و نشر آثار خود، محتاج و نيازمند چنين تشكيلاتي است، تا رنجش فاسد نشود و در برابر به كار مثبتي فائز گردد.   
نظير كار عيسي عليه‌السلام در دعوت اسلامي،"بيعت عقبه" و "بيعت شجره" را مي‌توان نام برد كه در آن دو پيامبر خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله خواست قدرت و قوه خويش راجمع كرده و در آن افراد متمركــز سازد، تا كـار دعوتش استقامت گيرد.   
(212) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
عيسي عليه‌السلام چون يقين كرد دعوتش در بني‌اسرائيل تأثيري نمي‌بخشد و آنان بالاخره راه كفر را طي خواهند كرد، بلكه بالاتر از آن ممكن است خود آن حضرت را كشته و چراغ دعوتش را خاموش سازند، براي بقاء دعوت خود و انتشار آن همان راه را در نظر گرفت، يعني از نزديك‌ترين پيروانش نصرت جسته و براي پيمودن راه حق از آنان ياري طلبيد. (1)

### بنيان‌گذاري دعوت مسيحي با انتخاب حـواريـون

«... قـــالَ الْحَـــوارِيُّــــونَ نَحْـــنُ اَنْــــصارُ اللّـــــهِ....» (52 / آل عمران)  
1- الـميزان، ج 6، ص 25 .   
بنيان‌گذاري دعوت مسيحي با انتخاب حواريون (213)  
حواريون دعوت عيسي عليه‌السلام را مردانه پذيرفتند و آمادگي خود را براي تأمين نظر آن حضرت اظهار داشتند و بدان وسيله از ساير افراد بني‌اسرائيل به وسيله قبول دعـوت عيسي عليه‌السلام تفــاوت پيـدا نمودند.  
دعوت عيســي از همـان مـرحلـــه بنيـان‌گـذاري شــــد و بــا انتشار پيدا نمودن دعوتش بـه وسيلـه آنـان حجـت الهــي به خـلايـق رسيـد و "ايمــان" "عليــه" "كفـر" جلـوه‌گـري نمـود. قـرآن مجيـد در سـوره صـف مـي‌فرمـايــد:  
«ـ اي اهــل ايمــان! شمــا هــم يــاران خــدا شــويـد،   
چنــان كــه عيسـي بـن مــريــم بــه حـواريـون گفـت:   
(214) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
ـ كيسـت كه در راه خدا مرا ياري كند؟ حواريون گفتند:   
ـ مـــا يـــاران خـــدائيـــم! " نَحْــنُ اَنْــصارُ اللّــهِ! "  
پس طايفه‌اي از بني‌اسـرائيل (حواريون) ايمـان آوردند،   
و طايفـه ديگـر كـافـر شـدنــد.   
مـا هـم اهـل ايمـان را مـؤيــد و منصـور گــردانيـديـم، بــه طـوري كـه رسمـا عليـه دشمنـان، ظـاهر و آشكـار شـدنـد!» (14 / صف)

### حواري كيست؟

حواري انسان كسي است كه از مختصين او محسوب شود. قرآن شريف اين عبارت را جز در مورد "اصحــاب خاص" حضرت عيسـي عليه‌السلام در جاي ديگر به كار نبرده است.   
حواري كيست؟ (215)  
در روايات اسلامي از حضرت رضا عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:   
«در نظر ما سبب ناميده شـدن حـواريـون بـه ايـن اسـم آن است كـه آن‌هـا نفـوس خـود را پـاك كـرده و ديگــران را هــم از پليـدي گناهـان با پند و اندرز پاك مي‌كردند.»  
از آن حضـــرت در كتــاب "تــوحيــد" نقــل شــده كـــه: «حــواريــون 12 نفــر بــودنـد كــه افضـل و دانشمندتــر از همــه "لــوقــا" بــــود.»

### صاحب وحي و نبي بودن حواريون

از آيه شـريفـه قـرآن مجيـد در سـوره مـائـده - «وَ اِذْ اَوْحَيْتُ اِلَي الْحَوارِيّينَ،» (111 / مائده) فهميــده مي‌شود كه اجابــت كردن حواريــون دعوت عيسي عليه‌السلام را،   
(216) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
روي وحيـي بـوده كه خداونــد تعالــي به آنــان فرمـوده است.   
بدين ترتيب، تمامـي حــواريــون عيسـي عليه‌السلام انبيــاء و صــاحـب وحـي بـوده‌انـد!   
«ياد كن هنگامي را كه به حواريون وحي كرديم كه:   
- بـــه مــن و رســـولـم ايمــان آوريــد! گفتنـــد:   
- ايمان آورديم!   
- گــواه بــاش كــه مــا تسليــم فـرمـان تـوئيــم!»

### اخـلاص و ايمان حواريون

از پـاسخي كه حـواريـون بـه خـداي سبحـان عـرض كردند. و در عبارتي كه گفتند:   
اخلاص و ايمان حواريون (217)  
«وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ!» (111 / مائده) تسليم و اسلام خود را نشان دادند و اين "اسلام" همان تسليم‌شدن كامل در برابر اراده خداوندي‌است.  
در همين پاسخ دلالت روشني هست كه ايمان آنان از مراحل والاي ايمان بوده است، زيـرا چنيـن تسليمـي جـز از مـؤمنين خـالص سـاختـه نيسـت و نـه هـر كس در ظاهـر شهـادت بـه تـوحيـد و نبـوت داد مــرد ميــدان‌آن بــاشــد!   
آنـان بـه جميـع آن‌چـه خـدا نـازل فـرمـوده و بـه عيسـي عليه‌السلام تعليـم داده - از «كتــاب و حكمـت و تـورات و انجيـل» ايمـان آورده‌انـد و ايـن رقـم پيـروي از بـالاتـريـن و ارزنـده‌تـريـن مـراتب ايمـان شمــرده مـي‌شـود.   
در پايان آيه از قول حواريون در قرآن مجيد نقل شده كه از خدا درخواست كردند: «فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ،» (53 / آل عمران) يعني از پروردگار خود مسئلت نمودند كه   
(218) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آنان را از "شاهدان" قرار دهـد! (1)

### انصاراللّه از مسيحيان و مسلمانان

«يا اَيُّهَاالَّذينَ امَنُوا كُونُوا اَنْصارَ اللّهِ....»(14/صف)  
انصار خدا بودن اين است كه آن قدر دين خدا را بايد ياري كرد تا به اين عنـوان و مقــام شناخته شد. منظور از ياري خدا ياري پيامبـر خـدا و در پيـش گـرفتـن راهي   
1- الـميـــــــــــــــــزان، ج 6، ص 27 .   
انصاراللّه از مسيحيان و مسلمانان (219)  
است كــه آدمي را با بصيـرت بـه سوي خــدا مي‌كشاند.   
در آيـه 108 سوره يوسف، خداي تعالي به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله چنيــن دستور مي‌دهد:   
«بگو اين است راه من!   
كــه مــردم را بـه ســوي خــدا دعـوت كنـــم،   
در حالي كه خودم و پيروانم با بصيرت باشيم !»   
دليل بر اين كه منظور از ياري خدا، ياري كردن دين خدا و پيامبر خداست، اين است كه عبارت: «كُونُوا اَنْصارَ اللّهِ!» را تشبيه مي‌كند به گفتار عيسي عليه‌السلام كه «همان طور كه عيسي بن مريم به حواريون گفت: چه كسي انصار من به سوي خداست؟ حواريون گفتند: مائيم انصاراللّه » پس انصار خدا بودن حواريون معني اش اين است كه انصار عيســي بن مريم باشنــد، در پيمــودن راه خــدا و راه خدا همان توحيد و اخلاص عبادت بـراي خداي سبحان است.   
(220) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
انصاراللّه در مـورد رسـول گـرامي اسـلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله معنايش اين است كه انصـار رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله در نشر دعوت و اعتلاي كلمه حق باشند و در ايـن راه جهـاد كننـد. اين همـان ايمان آوردن به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و اطاعت جازم و صادق از او در اوامر و نواهي اوسـت.   
در آخر آيه اشاره مي‌كند به اين كه امت پيامبر اسلام هم عين سرنوشت امت مسيح را دارند، آن‌ها نيز مانند امت مسيح دو طايفه مي‌شوند، يكي مؤمن و ديگري كافر. اگر مؤمنين خداي تعالي را كه در مقام نصرت خواهي از آنان برآمده، اجابت كردند و پاس حرمت دستورات او را نگه داشتند، خداي تعالي هم ايشان را عليه دشمنانشان نصرت مي‌دهد، همان طور كه مؤمنين به عيسي عليه‌السلام بعد از روزگاري مذلت به آقائي رسيدند، ايشان را نيز بر دشمنان خود سروري مي‌بخشد.   
انصاراللّه از مسيحيان و مسلمانان (221)  
آيه شريفه به ماجرا و سرانجام پيشنهاد عيسي عليه‌السلام اشاره نموده و بيان مي‌كند كه بني‌اسرائيل دو طايفه شدند، يكي حواريون بودند كه به او ايمان آوردند و طايفه‌اي ديگر كه كفر ورزيدند و خداي تعالي مؤمنين آن‌ها را بر كفار كه دشمن ايشان بود، غلبه داد و بعــد از آن كــه روزگــاري دراز تــوسـري خـور آنـان بـودنـد، سرور ايشان شدند.   
در روايات اسلامي از علي عليه‌السلام (در احتجاج) ضمن حديثي نقل مي‌كند كه از ميان بني‌اسرائيل غير از حواريون كسي دعوت عيسي عليه‌السلام را اجابت نكرد. زمين هيچ وقت از عالمي كه مايحتاج خلق را بيان كند و متعلمي كه در راه نجات به دنبال علما مي‌رود، خــالـي نبــوده اسـت، هـر چنـد كـه ايـن دو طــايفـه هميشـه در اقليـت بـوده‌انـد. (1)  
1- الميــزان، ج 38، ص 170 .   
(222) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### برتري پيروان عيسي عليه‌السلام

«وَ جاعِــلُ الَّـذيــنَ اتَّبَعُــوكَ فَـوْقَ الَّــذينَ كَفَـرُوا اِلـي يَـــوْمِ الْقِيامَــةِ... .» (55 / آل عمران)  
خداي تعالي در آيه فوق به عيسي عليه‌السلام وعده مي‌دهد كه به زودي پيروان او را بـر مخالفينش - كـه كافـر بـه نبـوت وي گشتنـد - بـرتـري داده و آن تفـوق و برتري را هم تــا قيـامـت ادامه دهـد.   
برتري پيروان عيسي (ع) (223)  
در تعريف "فائقين" يعني آنان كه برتري پيدا خواهند كرد، بيان داشته كه آنـان كساني هستند كه پيرو عيسي عليه‌السلام هستند. و دسته ديگر را به اين‌كه "به عيسي كافر شدند" معرفي كرده است، بدون آن‌كه بگويد آنان از بني‌اسرائيل و يهودند كه به شريعت موســي عليه‌السلام منسوبند.   
اما با توجه به وسيله معرفي در آيه صحيح است كه «الَّذينَ كَفَرُوا،» جمعيت يهود باشد و «الَّذينَ اتَّبَعُوكَ،» جمعيت نصاري و اين كه به تمام نصاري كلمه "پيرو" را اطلاق كرده به واسطه آن است كه ايمان آوردن "سابقين" (يعني همان هائي كه پيش از ظهور دين اسلام ايمانشان به عيسي عليه‌السلام مرضي خدا بوده و از روي حق تابع او محســـوب مـي‌شـدنـد، نــه "پيـــروان تثليــث") مـــورد رضـايــت افـراد بعـــدي مـي‌بـــاشـد.  
منظور از "تفوق" در آيه فوق، تفوق دادن مسيحيان بر جمعيت يهود است. و غرض   
(224) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
اصلي از آن بيان، داشتن سخط و غضبي است كه خداوند متعال بر يهود نموده و امتشـان را ذليـل كـرده است و اين "تفوقي" است كه با تسلط و قدرت صورت مي‌گيرد.   
در ايـن‌جـا وجـه ديگـري هـم مـي‌تـوان گفـت كـه:   
- مراد از «الَّذينَ اتَّبَعُوكَ،» مسيحيان و مسلمانانند.   
و آيه شريفــه خبر مي‌دهد كه "يهــود" تا روز قيامت در تحت قدرت كساني هستند كه پيــروي عيسي عليه‌السلام را لازم و ضــروري مي‌داننــد.   
آيه بعدي در قرآن شريف، عذاب الهي را در قيامت نسبت به طايفه يهود كه بـه عيسـي كـافـر شـدنـد، بيـان داشتـه و در مقـابـل نعمـت و اجـري را كـه بـه پيروان او عطا مي‌كند، شرح داده است.   
و در ضمـن هميـن آيـه مشتمـل بـودن عـذاب دنيـوي بـراي آن كفـار يهـود را نيــز متــذكــر شـده اسـت.  
برتري پيروان عيسي (ع) (225)  
از اين جا معلوم مي‌شود كه نتيجه برتري دادن پيروان عيسي بر دسته كفار - و هم‌چنين بازگشت همه به سوي خدا - آن است كه امت يهود در دنيا به واسطه كساني كه خدا بر آنان مسلط نموده، معذب و در آخرت نيز به عذاب الهي گرفتارند و آنان را هيچ ناصر و ياوري نيست.   
از جمله «وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ!» (22 / آل عمران) استفاده مي‌شود كه شفاعت هم آن‌هــا را شـامــل نمـي‌شـود و معـذب بـودنشـان از قضايــاي حتمــي الهــي اســت.  
آيه شريفه پيروان عيسي عليه‌السلام را به پاداش نيكو بشارت داده است، ولي در عين حال اين پيروي را به "ايمان آوردن و عمل صالح انجام دادن" تبديل كرده است. پس پاداش پيــروان واقعي عيسي همانا "اجر كامــل" است، كه خداي تعالــي در قيامــت به آنان   
(226) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
عطــا مي‌كنــد اما افــراد ديگــر كه تنها به اسمــي اكتفا كرده و به راستــي راه پيــروي را پيــش نگرفتــه‌انـد، از آن بهــره و عايــدي نصيبشــان نخواهــد شــد. (1)

### حواريّون عيسي در انطاكيه و حبيب نجار

«وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً اَصْحابَ‌الْقَرْيَةِ اِذْجاءَهَاالْمُرْسَلُونَ....» (13 تا 32 / يس)  
قرآن مجيد به رسول گرامي اسلام دستور مي‌دهد تاريخچه اصحاب‌القريه را بــه‌صــورت مثــال بــه كفـار بيان كند:  
1- الميـــزان، ج 6، ص 36 .   
حواريّون عيسي در انطاكيه و حبيب نجار (227)  
«براي آن‌ها مثلي بزن اصحـاب قريــه را،  
كه در زماني مي‌زيستند كه ما دو تا از رسـولان خـود را بـه سويشـان فـرستـاديـم و مردم آن دو را تكــذيــب كـرده بودند،   
و ما آن‌دو را به‌رسول سوم تقويت كرديم،  
و ايـن سـه رسول گفتند:   
- اي‌مردم ما ازجانب‌خدا به‌سوي شما فرستاده‌شده‌ايم!»  
مردم چنين مي‌پنداشتند كه بشر نمي‌تواند پيغمبري شود و وحي آسماني را بگيرد و استدلال كرده‌اند به خودشان كه پيغمبر نيستند و چنين چيزي در خود سراغ ندارند و   
(228) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آن وقت حكـم خـود را بــه انبيـاء هم سرايــت داده و گفته‌اند:   
- شما هم بشري هستيد مثل ما و ما با اين كه مثل شما بشر هستيم و در نفس خود چيزي از وحي كه به شما ادعا مي‌كنيد، نازل شده، نمي‌يابيم و چون شما هم مثل ما هستيد، پس رحمان هيچ وحيي نازل نكرده و شما دروغ مي‌گوئيد و چون غير از اين ادعا ادعــاي ديگـري نداريد پس غيـر از دروغ چيز ديگري نداريد!   
خداي تعالي در اين قصه حكايت نكرده كه رسولان در پاسخ مردم چه گفتند، در حالي‌كه در جاي ديگر از رسولان امت‌هاي گذشته حكايت كرده كه در پاسخ مردم خود در چنيـــن مـواقعـي گفته‌انــد:  
«درســت اســت كــه مــا جــز بشــري مثــل شمــا نيستيــم،   
ولكن خدا بر هر كس كه از بندگـانش بخواهـد منت مـي‌گـذارد!» (11 / ابراهيم)  
حواريّون عيسي در انطاكيه و حبيب نجار (229)  
بلكــه از آن رســولان حكـايت كـــرده كـه بـه قــوم خــود گفتنـد:   
ما فرستاده خدا به سوي شما و مأمور تبليغ رسالت او هستيم،   
و جز ايـن شـأني نداريم و احتياجي هم نـداريـم بـه اين كـه مـا را تصـديـق كنيـد و به ما ايمان آوريد،  
تنها براي ما اين كافي است كه خدا مي‌داند كه ما فرستاده اوئيم و ما بيش از اين هـم احتيــاج نداريم!   
در روايات اسلامـي آمده كه آن شهر مورد نظر "انطاكيه" بوده و رسولان نيز دو نفر از حواريون عيسـي عليه‌السلام بـودنـد، كـه دو نفــر اولـي را دستگيــر كـردنـد و عيسـي عليه‌السلام با وحي خودش "شمعون" را براي خلاصي آن‌دو نفر روانه كرد.  
در روايـت ديگري آمده كه نفر چهارم "حبيب" بود كه دم دروازه بالاي شهر بود و   
(230) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
چون خبر دستگيري رسولان را شنيد، دوان دوان خود را به جمعيت رسانيد و ايشـان را نصيحت كـرد و تذكرها داد و به اطاعت رسولان دعوت كـرد.   
در درمنثور كه از تفاسير اهل سنت است، روايت زير نقل شده كه ابوداود، ابونعيم، ابـن عساگر و ديلمي همگي از ابن ليلي روايت كرده‌اند كه گفت:   
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله فرمـود:   
"صدّيقين" (كه قـرآن كـريم ايشـان را ستـوده) سـه‌نفـرنـد:  
1 ـ حبيــب نجـار، مؤمـن آل ياسيــن، كه داستانــش در ســوره يــس آمـــده،   
همــان كــه گفـت: «يا قَـوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلينَ!» (20 / يس)  
2 ـ حزقيل مؤمن‌آل‌فرعون،كه‌گفت:«اَتَقْتُلُونَ رَجُلاً اَنْ‌يَقُولَ رَبِّيَ‌اللّهُ!»(28/مؤمن)  
3 ـ علي‌بن‌ابي‌طالب، كه وي از آن‌دو ديگر افضل‌است!  
حواريّون عيسي در انطاكيه و حبيب نجار (231)  
ايــن روايــت را مجمــع‌البيــان از ابــن ليلـي به شــرح زيـر نقـل كــرده اســت كه:  
«رسول خـدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله فـرمـود:   
- سبقــت يــافتگان همه امت‌هــا ســه نفــرنــد، كــه حتــي چشـــم بـر هـم زدني بــه خــــدا كفــر نـورزيـدنـد:   
1 ـ علي بن ابيطالب، 2 ـ صاحب داستــان سوره يس، 3 ـ مؤمن آل فرعون و صديقيــن همين‌هاينــد و علـي از همه‌شــان افضــل است!»   
ايـن روايـت را سيـوطي در درمنثـور از طبـرانـي و ابـن مردويه از طريق ابن عبـاس نيـز از رسـول خـــدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله روايت كـرده كـه فـرمـود:   
«سبقت از آن سه نفر است:   
1 ـ آن كه به موسي سبقت جست، يوشع بن نون بود، 2 - آن كه به سوي عيسي   
(232) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
سبقت جست، صاحب داستان سوره يس است،  
3 ـ و آن كـه بـه ســـوي محمــــد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله سبقـــت جست، علــي بـن ابيطالــب است!»

### شگون بد زدن مردم در حق رسولان

چهارمين نفري را كه قرآن مجيد سبقت جستن او را ذكر فرموده، غير از سه رسول اولـي است ،كـه گـرفتـار شـده بودنـد و داستـان آن‌ها در قرآن چنين ادامه مي‌يابد كه ـ  
«مردم قريه به رسولان گفتند: ما شما را بدقدم و شوم مي‌دانيم و سوگند مي‌خوريم كه اگر دست از سخنان خود برنداريد و تبليغات خود را ترك نكنيد و به كار   
شگون بد زدن مردم در حق رسولان (233)  
دعوت خود ادامه دهيد، شما را سنگ‌بـاران خـواهيم كـرد و از مـا بـه شمـا عذابي دردناك خواهد رسيد!» (18 / يس)  
رسولان گفتند: چيزي كه جا دارد با آن فال بد بزنيد، آن چيزي است كه با خودتان هست و آن عبارت است از حالت اعراضي كه از حق داريد و نمي‌خواهيد حق را كه همان توحيـد اسـت، بپـذيـريـد و اين كـه بـه سـوي بـاطل يعني شـرك تمـايل و اقبـال داريـد، شمــا مردمـي هستيـد متجـاوز كــه معصيــت را از حــد گــذرانـده‌ايـد! (19 / يـس)  
(فال بد زدن و شوم دانستن چيزي را در عرب "طير" گفته‌اند، كه در اصل مرغي است كه عرب جاهلي با ديدن آن فال بد مي‌زد. اي بسا در حوادث آينده بشر نيز آن را به كار مي‌بردند و "طير" مي‌گفتند و اغلب بخت‌بد به اصطلاح اشخاص بدبخت را طاير مي‌گويند،بااين‌كه اصلاً "بخت" امري   
(234) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
است موهوم، ولي مردم خرافه دوست آن را مبدأ بدبختي انسان و محروميتش از هر چيز مي‌دانند.)   
وقتــي داستان در قرآن مجيــد بدين جا مي‌رسد كه مــردم رسولان را به سنگ‌ساركردن تهديدمي‌كنند، پاي نفر چهارمي به‌ميان مي‌آيد، كه فرمود:  
«وَ جـاءَ رَجُـلٌ مِـنْ اَقْصَـا الْمَـدينَـةِ يَسْعــي، قالَ يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَليـنَ!» (20 / قصص و 20 / يس)   
«و از بـالاي شهـر مـردي دوان دوان و سعي كنان بيامد و بگفت:   
- هـان، اي مـــردم! فـــرستــادگــان خــــدا را پيــروي كنيـــد!   
پيروي كنيد كساني را كه هم راهيافتگانند و هم به طمع مزد شما را به پيروي خود نمي‌خوانند!   
شگون بد زدن مردم در حق رسولان (235)  
و اما خود من هر چه فكر مي‌كنم هيچ علتي و دليلي براي ترك خداپرستي نمي‌يابم، براي اين كه اگر او را نپرستم كه مرا از عدم به وجود آورده و دوباره به ســوي او بــاز مي‌گــردم، چه كســي را بپرستــم؟   
آيا به جاي او خدايان ديگر اتخاذ كنم كه اگر خداي رحمان ضرري برايم بخواهد شفاعــت آن‌ها هيـچ دردي از مـن دوا نمي‌كنـد و از آن ضـرر نجاتــم نمي‌دهـد؟   
اين كه مسلم است كه در اين صورت مـن در ضــلالتـي روشـن قــرار گــرفتـه‌ام!   
نه! من به پروردگــار شما رسولان ايمــان مي‌آورم،  
و شما بشنويدتا فردا شهادت‌دهيد!»(20تا25/يس)  
در اول آيات مي‌بينيم كه اهتمام دارد نشان دهد كه مرد از بالاي شهر آمد تا بفهماند   
(236) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
بين رسولان و آن مرد هيچ توطئه و طرح قبلي در ميان نبوده است و اين‌ها در پائين شهر دعوت مي‌كردند و او از بالاي شهر آمد و آن حرف‌ها را زد.   
اما اين كه نام اين مرد چه بوده و نام پدرش و شغلش چه بوده مفسرين سخت اختلاف كرده‌اند و اثري هم در اصل مطلب ندارد و چون اثري داشت، خداي سبحان در كلام خود آن را مهمل نمي‌گذاشت.   
آن‌چه مورد اهميت است، دقت و تدبر در ايـن معنـاست كـه ايـن شخـص چـه حــظ وافــري از ايمان داشـت، كه در چنيـن مـوقعـي بـه تـأئيـد رسـولان الهـي شتــافـت و ايشــان را ياري كرد و آن حرف‌ها را از خلوص دل و ايمان زد و لزوم عبوديت نسبت به خداي تعالي را گوشزد كرد، كه فقط به اين دليل او را عبادت كنند كه او اهليت براي عبــادت و پرستــش دارد، نه به طمع بهشــت و تــرس از دوزخ!   
شگون بد زدن مردم در حق رسولان (237)  
«وَ ما لِيَ لا اَعْبُـدُ الَّذي فَطَـرَني وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ!» (22 / يس)

### چگونگي شهادت رسول چهارم

قرآن مجيد در ادامه آيات مي‌فرمايد: «قيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ!» (26 / يس) و با اين عبارت مي‌فهمانـد كـه او را كشتند و خـداي تعـالـي از سـاحت عـزتش بـه او خطـاب كـرد كـه:  
داخـــــل بهشــت شــــو!   
بين كشته‌شدن آن‌مرد و داخل‌شدنش در بهشت‌فاصله چنداني‌نبود و آن‌قدر اين دو به هم نزديك بودند كه گوئي كشته‌شدنش همان و رسيدن دستور ورود به بهشت همان!  
(البته مراد به بهشت، همان بهشت برزخ است، نه بهشت آخرت.)   
(238) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
اين مرد همان طور كه در ايـام حيـات خيـرخـواه مـردمش بـود، در حال مرگ نيز دلش در هـواي نصيحـت آنـان بــود و بـلافـاصلـه آرزو كـرد كـه:   
«يا لَيْتَ قَوْمي يَعْلَمُونَ! ـ كـاش قـوم من مـي‌دانستنــد كـه چگـونـه خـدا مـرا بيامرزيد و از محترمين و مكرمين قرارم داد!» (26 / يس)  
بايد دانست كه مقام اين مرد نزد خدا چنان عزيز بود كه او را از مكرمين قرار داد. «مُكْرَمينَ» در قرآن كريم به طور مطلق فقط درباره ملائكه خدا به كار رفته و درباره افــرادي كه ايمانشــان كامــل بــوده اســت و به جز اين دو طائفـه كسي حتــي نزد خــدا بـرخـوردار از نعمت‌هـاي الهـي بـاشـد و احتـرام نـزد خــدا داشتــه باشــد. جزو «مُكْرَمينَ» شمرده نمي‌شود!   
چگونگي شهادت رسول چهارم (239)

### نابودي شهر انطاكيه

خـداونـد متعـال سـرانجـام ايـن تـاريخچـه را بـه ايـن جـا مي‌رساند كه مي‌فرمايد:  
«مـا بعــــداز قتــل او،  
ديگر هيچ لشكري از آسمان بر قوم او نازل نكرديم،  
و نازل‌كننده هم نبوديم،  
و ايـن كـــار جــز بـا يـك صيحـــه تمـــام نشـــد!   
كــه نــاگهــان همــه را خــامــوش و بي‌حركــت كــــرد!» (28 و 29 / يـــس)  
(240) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
كار آن قوم در نظر خداي تعالي بسيار ناچيز و غير قابل اعتنا بود و خدا انتقام آن مرد را از قوم او گرفت و هلاكشان كرد و هلاك كردن آن‌هـا بـر خـدا بسيـار آسـان بـود و احتياج به لشكر آسماني و غيره نداشت، بلكه هلاكت آن‌ها مانند هلاكت امت‌هاي گـذشتـه، بـا يـك صيحـه آسماني بود، كه كارشان را يك‌سره نمود و هلاكشان ساخت!   
«يا حَسْرَةً عَلَي الْعِبادِ...!» (30 / يس)  
«اي حسـرت و نـدامت بــر بنــدگــان!  
كـه هيـچ رسـولـي نـزدشـان نيـامـد مگـر آن كـه بـه جـز استهزاء عكس‌العملي نشــان ندادنــد! آيا نديدنــد چه‌قدر از اقــوام قبل از ايشــان را هــلاك كرديم؟  
و ديگـر بـه سـوي اينـان بـرنمي‌گردنـد؟   
نابودي شهر انطاكيه (241)  
بـا ايــن‌كــه هيـچ يــك از آنـان نيسـت مگـــر آن كــه همگــي نــزد مــا حاضر خواهند شـد!» (30 تا 32 / يس)   
ايــن تعبير بليع‌تر از آن است كه ندامــت را براي آنان اثبات كند و مثلاً بفرمايد: مــردم قريه دچــار نــدامــت و حسرت شدند، كه هر چه رسول به سويشان آمد به استهـــزايـش پـــرداختنــــد.   
از اين سيـاق بـرمي‌آيـد كـه مـراد بـه "عبـاد" عـوام مـردم است و خـواستـه حسرت را بر آنان تأكيد كند و بفرمايد:   
چه حسرتي بالاتر از اين كه اينان بنده بودند و دعوت مولاي خود را رد كردند و تمرد نمودند. معلوم است كه رد دعوت مولا شنيع‌تر است از رد دعوت غير مولا و تمرد از نصيحت خيرخواهان ديگر! (1)  
(242) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
1- الميزان، ج 34، ص 115 .   
نابودي شهر انطاكيه (243)  
(244)

## فصل هفتم:اسلام و مسيحيت

### بشارت عيسي به پيامبري احمد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله

«وَ اِذْ قالَ عيسَي ابْنُ مَرْيَمَ... وَ مُبَشِّــرا بِرَسُــولٍ يَـأْتــي مِـنْ بَعْدِي اسْمُـهُ اَحْمَـــدُ...» (6 / صـف)  
ايـن مطلبي اسـت كـه قـــرآن كـريـــم از عيســـي عليه‌السلام حكـايــت كــرده كه فرمود:  
(245)  
«اي بنـــي‌اســـرائيــــل!   
- مــن فــرستــاده خــدايــم بــه ســوي شمــــا!   
و تورات را كه قبل از من نازل شده، تصديق دارم،   
و مـن ايـن بشـارت را آورده‌ام كـه بعـد از مـن رسـولـي مـي‌آيـد به نــام احمد!»  
عيسي عليه‌السلام نخست اصل دعوت خود را اعلام داشت كه او هيچ شأن و پست و امتيـازي بـه جـز ايـن نـدارد كـه حـامل رسـالتي از طـرف خـدا بـه سـوي ايشـان است. آن‌گـاه متن رسـالت خـود را شـرح داد تـا رسـالت خـود را ابلاغ كرده باشد و مي‌گويد:   
«تصـديق كننـده تـورات هستم كـه قبل از من نـازل شــده،   
و بشارت دهنده هستم به رسولي كه بعد از من خواهد آمد،   
(246) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
و اسم او احمد است!»  
بدين وسيله او هم نبــوت و كتاب قبــل از خــودش را تصـديق كـرد و هـم از نبــوت بعـــد از خــود خبـر داد.   
پس از اين كه گفت: «مُصَدِّقا لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْريةِ،» (50 / آل عمران) اين معنا را بيان مي‌كند كه - دعوتش مغاير با دين تورات و مناقض با شريعت آن ديـن نيسـت، بلكه آن را تصـديق دارد و احكامش را نسخ نمي‌كند، مگر اندكي را و تازه نسخ معنايش مناقضت نيست، بلكه معنايش اين است كه از سرآمدن عمـر منسـوخ خبــر مــي‌دهــد.  
خلاصه اين كه عيسي عليه‌السلام مي‌فرمايد: فلان حكم تورات از همان روز اول نزول تورات عمرش تا امروز بود، نه اين كه بگويد: اين حكم هميشگي تورات را من باطل مي‌كنم. به همين جهت بود كه در گفتار خود كه در جاي ديگر قرآن مجيد نقل شده،   
بشارت عيسي به پيامبري احمد (ص) (247)  
مي‌فرمايد: «تورات را قبول دارم.» و هم‌چنين فرمود: «آمده‌ام تا پاره‌اي از محرمات را برايتان حلال كنم.» (50 / آل عمران) و نيز در سوره زخرف آيه 63 قرآن كريم از او نقل مي‌كند كه: «چون آورد عيسي معجزات را گفت به تحقيق آوردم به شما حكمت را و تا بيان كنـم بـراي شمـا بعضـي از آن‌چـه را كـه اختـلاف مـي‌كنيـد در آن، پس بترسيد از خدا و فرمان بريد مرا!» از ميان مسائلي كه مورد اختلاف بني‌اسرائيل بـود تنهـا پـاره‌اي را بيان كرد.   
«وَ مُبَشِّرا بِرَسُولٍ يَأْتي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ!» (6 / صف)   
مي‌دانيم كه "بشارت" عبارت است از خبري كه شنونده از شنيدنش خوشحال گردد .  
معلوم است كه چنين خبري جز از خيري كه به شنونده مي‌رسد و عايد او مي‌شود، نمي‌تواند چيز ديگري باشد و خيري كه از بعثت پيامبر و دعوت او انتظار مي‌رود اين است كه با بعثتش باب رحمت الهي به روي انسان‌ها باز شود و در نتيجه سعادت دنيا و   
(248) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
آخرتشان به وسيله عقايد حقه و يا اعمال صالح و يا هر دو تأمين گردد و بشارت به آمدن پيامبري بعد از پيامبري ديگر - با در نظر گرفتن اين كه پيغمبر سابق دعوتش پذيرفته شده و جا افتاده و با در نظر داشتن وحدت دعوت ديني در همه انبياء - وقتي تصور دارد و داراي خاصيت بشارت است، كه پيامبر دوم دعوتي راقي‌تر و ديني كامل‌تر آورده باشد، ديني كه مشتمل بر عقايد حقه بيشتر و شرايع عادلانه‌تر براي جامعه و نسبت به سعادت بشر در دنيا و آخرت فراگيرتر باشد، وگرنه انسان‌ها از آمدن پيامبر دوم چيز زيادي عايدشان نمي‌شود و از بشارت آمدنش خرسند نمي‌گردند!   
با اين بيان روشــن گرديـد كه جمله «وَ مُبَشِّرا بِرَسُولٍ يَأْتي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَدُ،» هر چند از اين نكته خبري نداده، اما معنايش مي‌فهماند كه آن چه پيامبر احمد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله   
بشارت عيسي به پيامبري احمد (ص) (249)  
مي‌آورد، راقي‌تر و كامل‌تر از ديني است كه تورات متضمن آن است و آن‌چه عيسي عليه‌السلام بـــدان مبعـــوث شــده، در حقيقـــت واسطـه‌اي اسـت بيـــن دو دعـــوت.  
در نتيجــه، كلام عيســي بن مريــم عليه‌السلام را اين طور بايــد معنا كـرد كه:   
- من فرستاده‌اي هستم از ناحيـه خـداي تعـالي بـه سـوي شمـا،   
تـا شمـا را بـه سـوي شـريعت تـورات و منهاج آن دعوت نمايم،   
- و بعضي از آن‌چـه بـر شمـا حـرام شـده را برايتان حلال كنم -   
و اين همان شريعتي است كه خـداي تعـالي بـه دست من بـرايتـان آورده،  
و به‌زودي آن را با بعثت پيامبري به نام "احمد"، كه بعد از من خواهد آمد،   
تكميـل مي‌كنــد.   
از نظر اعتبار عقلي هم مطلب از اين قرار است، چون اگر در معارف الهي كه اسلام   
(250) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
بدان دعوت مي‌كند، دقت كنيم، خواهيم ديد كه از شريعت‌هاي آسماني ديگر كه قبل از اسلام بوده، دقيق‌تر و كامل‌تر است، مخصوصا توحيدي كه اسلام بدان مي‌خواند و يكي از اصول عقايد اسلام است و همه احكام اسلام بر آن اساس تشريع شده و بازگشت همه معــارف حقيقي بــدان است، توحيدي است بسيار دقيق!   
و هم‌چنين شرايع و قوانين عملي اسلام، كه در دقت آن همين بس كه از كوچك‌ترين حركات و سكنات فردي و اجتماعي انسان، تابزرگ‌ترين آن را در نظر گـرفته و همـه را تعـديل كـرده است و از افـراط و تفريط در يـك يـك آن‌هـا جلوگيـري كـرده و بـراي هـر يـك حـدي معين فرموده و در عين حال تمامي اعمال بشر را به سوي غرض سعــادت سوق داده و بر اســاس توحيــد تنظيـم فـرمـوده اسـت!   
آيه شريفــه 157 ســوره اعراف به هميــن نكتــه اشـاره كـرده و فـرمـوده اســت:   
بشارت عيسي به پيامبري احمد (ص) (251)  
«رحمت من همـه چيز را فرا گرفته است،   
و مـن همــه آن را خـاص كسـانـي مـي‌كنــم كــه تقــوا دارنـد،   
... آن‌هائي كـه پيـروي مـي‌كننـد از پيـامبـري درس نـاخـوانـده،   
كه قبل از آمدنش نام او را در تورات و انجيل خود يافته بودند،   
و او ايشان را به همه نيكي‌ها امر مي‌كند،   
و همه پليدي‌ها را بر آنان حرام مي‌سازد،   
و بارهاي گران را از دوششان برمي‌دارد،   
و دستبند و پابندها را كه بر دست و پا دارند، باز مي‌كند!» (156 و 157 / اعراف)

### اسم "احمد" در انجيل

(252) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
جمله «وَ مُبَشِّرا بِرَسُولٍ يَأْتي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اَحْمَد!» هر چند تصريح به بشارت كرده است، الا اين كه دلالت ندارد بر اين كه در كتاب عيسي عليه‌السلام وجود داشته است. اما آيه 157 سوره اعراف از اين ابهام پرده برداشته و گفته است: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبا عِنْدَهُمْ فِي‌التَّوْريةِ وَالاِْنْجيلِ...،» (157 / اعراف) آن را در تورات و انجيلي كه نزدشان است مكتوب مي‌يابند... و هم‌چنين در آيه 29 سوره فتح كه در وصف رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله است بر اين معنا دلالت دارد، كه فرمود: «ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْريةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي‌الاِْنْجيلِ....»(29/فتح)  
عبارت «اسْمُهُ اَحْمَد!» با كمك سياق دلالت دارد بر اين كه اين تعبير را عيسي عليه‌السلام از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله كرده است و نيز دلالت دارد بر اين كه اهل تورات و انجيل آن جناب را بـه ايـن نـام مـي‌شنـاختنـد، هم‌چنـان‌كـه بـه نـام "محمـد" نيـز مـي‌شنـاختنـد و ايـن   
اسم "احمد" در انجيل (253)  
دلالـت روشـن اسـت و خفـائـي در آن نيســت.   
احسان بن ثابت هم كه گفته: «درود خداي معبود و فرشتگان پيرامون عرشش و همه پاكان بر احمد باد!» مؤيد اين مدعي است.   
و هـم‌چنيـن شعـر ابـوطالب كـه مـي‌گـويد:   
«مــردم دربــاره احمـــد گفتنــــد:   
- تو مردي هستي خلوف‌اللسان ضعيف‌السبب،  
ولـي بايـد بـداننـد كـــه احمــد ديــن حــق را بـــرايشـــان آورده اســت،   
نـه دروغ را!»   
اين دو شعر دلالت دارد بر اين كه در آن روزها آن جناب را به نام "احمد" مي‌شناختند. و نيز زماني كه ابوطالب مي‌خواست از دنيا برود، به برادرانش عباس و   
(254) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
حمــزه و فرزندانــش جعفر و علـــي چنيـن وصيـت كـرد:   
«مــادرم و همــه فــرزنـــدانــي كــه بــه دنيـــا آورده، فداي‌تــــان بــــاد!  
در نصـــــرت احمــــد و دفــــع دشمـــــن از وي سپـــــر او بـــاشيــــد!»   
در شعـر ديگـري از ابـوطالب مـي‌بينيـم كه در آن رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله را به نام «محمد» نام‌برده و گفته:  
«مگــــر نمـــي‌دانيــــد كــه مــــا محمــــد را،   
پيامبري چـون مـوسي يـافتيـم،   
كه در كتـب آسماني گذشته نامـش و نبـوتـش،   
نوشتـــــــه شـــــده بــــــــود!»   
از اين يك بيت شعر استفاده مي‌شود كه مردم مكه نيز بشارت آمدن آن جناب را در   
اسم "احمد" در انجيل (255)  
كتب آسماني كه در آن ايام نزد اهل كتاب بوده، ديده بودند.   
و نيز مؤيد ديگر گفتار ما اين است كه جمعي از اهل كتاب از يهود و نصاري و در بين آن‌ها علمائي از ايشان مانند عبداللّه بن سلام و غير او، به آن جناب ايمان آورده بودند، چون آيات قرآني را كه متعرض بشارت به آمدن رسول اسلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله بود، شنيده بودند و نيز شنيده بودند كه قرآن مي‌گويد نام اين پيغمبر در تورات و انجيل آمده است و در نتيجه آن آيات را با قبول تلقي كرده و در مقام تكذيبش برنيامدند، چون شكي برايشان باقي نمانــده بود، به دليــل اين كه سخني كه حاكي از شك وترديدشان باشد، نگفته‌اند!   
اما اين كه انجيل‌هاي امروز خالي از بشارت عيسي عليه‌السلام است و اثري از آن‌چه قرآن صريحا بيان داشته در آن‌ها نمي‌بينيم، هيچ ضرري به حال ما ندارد، براي اين كه وضع قرآن كه خود معجزه‌اي است باقيه روشن و وضع انجيل‌ها هم روشن است.   
(256) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

### احمد و محمد صلي‌الله‌عليه‌و‌آله در روايات اسلامي

در روايات اسلامي در تفسير قمي آمده كه: امام عليه‌السلام فرموده، بعضي از يهوديان از رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله پرسيدند:   
- چـرا بـه نــام احمـد و محمــد و بشيـر و نـذيـر نـاميـده شـده اسـت؟   
حضـــرت فــرمــود:   
- اما، محمدم ناميدند بدين جهت بود كه من در زمين محمودم (يعني از نظر دوست و دشمــن ستوده هستم!)   
- امـا، احمـدم نـاميـدنـد بـديـن جهــت بــود كــه مــن در آسمــان احمــدم   
احمد و محمد (ص) در روايات اسلامي (257)  
(يعنـي ستـوده‌تـر از ستـوده بـودنـــم در زميــن هستــم!)   
- اما، بشيرم خواندند به خاطر اين بود كه هر كس مـرا اطـاعت كنـد بـه بهشت بشارت دارد،   
- و اما، نذيرم خواندند، چـون خـدا هـر كسي را كه نافرمانيم كند، از آتش انذار كـرده اســت!   
در درمنثور به نقل از عرياض بن ساريه مي‌نويسد كه از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌و‌آله شنيدم كه مـي‌فـرمــود:   
«من در ام‌الكتاب عبــداللّه و خاتــم‌النبييـن بــودم،   
در حالي كه آدم در بين آب و گل خود بود، (و به زودي تأويل اين سخن را   
(258) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
مي‌گويم،)   
من‌دعاي‌ابراهيم،بشارت‌عيسي و رؤياي‌مادرم‌هستم!  
ابراهيم دعا كرد كه نبوت را در ذريه‌اش قرار دهند،   
عيســـي بــــــه آمـــــدن مــــن بشـــــارت داد،   
و مادرم در خواب ديد كـه نـوري از او خـارج شد،   
كه با آن كاخ‌هاي شـام را برايش روشن كـرد!» (1)

### تبليغات كليسا عليه اسلام

1- الـميزان، ج 38، ص 153 .   
تبليغات كليسا عليه اسلام (259)  
حكومت كليسا مسلمانان را طوري براي پيروان خود توصيف مي‌كرد كه به نظرشان دين اسلام دين بت‌پرستي و وثنيت مي‌رسيد. شعارها و اشعاري كه در جنگ‌هاي صليبي عليه مسلمـانـان مي‌دادنـد، ايـن معنـي را بـه خـوبي روشن مي‌سازد:  
(مطالــب زير از فصــل اول كتاب "دين اســلام" نوشته" هنــري دو كاستـري " نقـل مي‌شود.)   
«... مسيحيان در اثر تبليغات كليسا عقيده داشتند كه مسلمانان بت‌پرستند، آنان براي مسلمين سه خدا درســت كرده بودند كه به ترتيب اسم‌هايشان را چنين ذكر مي‌كـردند:  
"ماهوم" اول‌خدايان(كه او را "بافوميد" و "ماهومند" نيز مي‌گفتند.)   
"ماهوم" عبارت است از "محمد" بعد از ماهوم "ايلين" كه دومين خداست. و سپس "ترفاجان" كه‌سومين خداست.»   
(260) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
- چنان كه از بعض سخنانشان ظاهر مي‌شود غير از اين سه، دو خداي ديگر براي مسلمانان ساخته بودند، به نام "ماتوان" و "جوبين". لكن رتبه خدائي اين دو را از سه خداي اول، پائين‌تر مي‌شمردند.   
- آن‌ها مي‌گفتند: "محمد" دعوتش را بر پايه خدائي خود بنا نهـاد.   
- و نيز بسيـاري عقيـده داشتنـد كـه "محمـد" بتـي از طـلا بـراي خـود درسـت كرد.   
- در اشعـاري كـه "ريشــار" براي شورانــدن فرنگيــان عليه مسلمانان انشاء كـرده بـود چنيــن مي‌خـوانـد:   
ـ بـرخيـزيـــد! مـاهـومنــد و تـرفـاجــان را در آتــش بينـدازيـــد تـا بـــه خـداي خودتــان تقرب جوئيد!   
- دراشعاري‌كه "رولان" درتوصيف "ماهوم" خداي‌مسلمانان‌سروده چنين‌مي‌گويد:  
تبليغات كليسا عليه اسلام (261)  
ـ ... ماهوم بتي است كه تمامش از طلا و نقره ساخته شده و اگر آن را ببيني خواهي دانســت كه زيباتر از آن در خيــال هم نمي‌توان تصور كرد! جثه او بزرگ و ساختمانــش زيباست.  
در رخسارش آثار جلالت هويدا مي‌باشد. او از طلا و نقره ساخته شده و چنان است كه ضياء و نورش ديده را خيره مي‌سازد. او بر فيلي نشسته كه از بهترين مصنوعات به شمارمي‌رود. شمكش تهي‌است و شخص‌بيننده از باطن شمكش نور و روشني مي‌يابد. آن را با سنگ‌هـاي قيمتـي، درخشنـده و گوهرنشـان كرده‌اند. در خوبي صنعت نظيرش پيدا نمي‌شود!!!!   
ـ چون خداي مسلمانان در تنگي و شدت به آنان وحي و الهام مي‌كند و مسلمانان در يكي از جنگ‌ها شكست خورده و به مركز خود (مكه) برمي گشتند، رئيس لشكر يكي از   
(262) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
افرادش را دستور داد تا با مسلمانان به مكه رفته و رفتار خدايشان را (كه محمد است) از نزديك ببيند. كسي كه شاهد واقعه بود، چنين حكايت مي‌كرد: "خدايشان را ـ در حالي كه عده زيادي از پيروانش اطراف او را گرفته و مشغول طبل زدن و ساز و طنبور بودند و بوق‌هائي از نقره به صدا درآورده و مي‌رقصيدند - به لشكرگاه آوردند. خليفه منتظـر قـدوم او بـود، تـا نظـرش به او افتاد از جا برخاسته و با حالت خضوع و خشوع مشغــول عبـادت و پـرستش او گشت."   
ـ "ريشــار" كيفيـت وحي كـردن "ماهوم" خداي مسلمانان را چنين توصيف مي‌كند:   
ـ «... ساحــران يكي از جنيان را تسخيــر كرده و در شكــم اين بت نهــاده بودنــد. اين جــن ابتــدا لرزه‌اي نمــوده و عربــده مي‌كشــد، سپس شــروع به سخــن كــرده و با مسلمانان - كه همگي در حالت سكوتنـــد - تكلم مي‌كند.»   
تبليغات كليسا عليه اسلام (263)  
امثال اين افتراها، در كتبي كه در سال‌هاي جنگ‌هاي صليبي تأليف شده، يا بعدا متعرض حوادث جنگ‌هاي صليبي گشته، بسيار ديده مي‌شود.   
اين افتراها آدمي را به حيرت انداخته و مبهوت مي‌سازد، زيرا نسبت‌هائي است كه هيچ فرد مسلمان در خواب يا بيداري از آن بوئي نشنيده است!   
اين بود نمونه‌اي از تبليغات كليسا عليه مسلمانان، تا زماني كه روشن‌فكراني از بين خودشان ظاهر شدند و در دين اسلام مطالعاتي كردند و كتاب‌هائي در اين زمينه - هر چند نـاقص يـا بـه نفـع مصـالح خـود - نـوشتنـد. ولـي حتـي اگـر از روي نـاچـاري هم براي اصلاح اشتباهات گذشته و يا حفظ آبروي خودنزد پيروان تحصيل كرده خود، اين كتاب‌ها را نوشتند، بالاخره حقايق اسلام را كم و بيش به جامعه خود معرفي كردند.   
(264) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
(در مبحث انجيل‌ها در فصل ششم همين بخش ترجمه‌اي از انتشارات مسيحي جديد ارائه داديم كه حتي براي اثبات انجيل و موجوديت مسيح و مريم و ساير مسائل دين خود ناچارا به آيات قرآني استفاده كرده‌اند و بدين ترتيب عملاً تمام تبليغات ساليان متمادي كليسا عليه اسـلام را نزد پيروان خود پوچ و بي‌اعتبار ساخته‌اند.  
مطلب مزبور در جزوه The Time for True Submission to God كه درسال 1982 از طرف Watch Tower Bible And Tract Society of Pennsylvaniaانتشار يافته است‌ديده مي‌شود.   
اين كتاب براي اثبات وجود مسيح عليه‌السلام و انجيل او از آيات قرآني كمك گرفته و عقايد "تثليث" و "پرستش صليب" را منكر شده و آن را مورد انتقاد قرار داده و در واقع "مسيحيت" فعلي را چيزي غير از مسيح و تعليمات او شناخته است.)   
تبليغات كليسا عليه اسلام (265)  
با توجه به حقايق قرآن مجيد درباره عيسي عليه‌السلام و حواريون او و مقامات آن‌ها، به طوري كه در آيات سوره آل عمران ملاحظه مي‌كنيم، اگر كليسا اجازه مي‌داد، اين حقايق، حتي اين چند آيه بـه همـراه آيـات سـوره مـريـم، به طور واقعي و بدون تعرض و تبعيـض بـه گـوش مـؤمنين واقعي مسيحـي مي‌رسيـد، ديـن مسيـح و تعليمات آن از انحــرافات پاك مي‌گشت! (1)

### مباهله با مسيحيان نجران

«فَقُـلْ تَعــالَـــوْا نَـــدْعُ اَبْـناءَنـا وَ اَبْـناءَكُـــمْ وَ نِـساءَنا وَ نِساءَكُـــمْ وَ....»   
1- الميــــــزان، ج 6، ص 217 .   
(266) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
(61 / آل عمران)  
در تاريخ صدر اسلام مواجهه‌اي بين پيامبر گرامي اسلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و بزرگان مسيحي ساكن در نجران‌عربستان روي‌مي‌دهد كه قرآن‌مجيد آن‌را در آيه فوق بيان داشته است.  
آمدن نصاراي نجران به مدينه براي مبارزه با پيامبر گرامي اسلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله و احتجاج با آن حضرت درباره عيسي بن مريم و منكوب كردنش در اين ادعا بود كه مي‌فـرمـود: خـدائي جـز خداي يك‌تـا نيست و مـن رسـول اويـم و عيسـي بـن مـريـم نيز بنده مخلــوق خــدا و رســول او بــوده و شايستــه نيسـت كه او را خدا يا پسر خدا بنـامند.   
در آيــه 59 سـوره آل عمـــران فـــرمـــــود:   
مباهله با مسيحيان نجران (267)  
«اِنَّ مَثَلَ عيسي عِنْدَ اللّـهِ كَمَثَـلِ ادَمَ....»   
«- كيفيــت خلقـت عيســي در نــزد خــدا، شبيــه كيفيــت خلقــت آدم اســت،   
كــه اجــزايش را از خـاك جمـع نمـود،  
و با گفتن كلمه "كن" بـدون واسطـه پـدري او را آفـريـد!»   
«اَلْحَـقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرينَ!»  
«- حق هميـن است كـه از نـاحيه پروردگارت به تو رسيد،   
مبـــادا كــه در آن تــرديـــد كنــــي!» (60 / آل عمران)  
خداوند متعال با اين آيات - كه قبل از آيات مباهله نازل شده - علاوه بر تبيين كيفيت خلقت عيسي عليه‌السلام ، نفس رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله را هم مسرت مي‌بخشد و با تذكر اين كه تو بر حقــي، او را در موضـــوع محاجه با خصم قــوي دل مي‌گرداند.   
(268) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
در آيـات مبـاهلـه خــداي تعالــي به رسول اكــرم خود تعليــم محاجه با مسيحيان نجران را مـي‌دهد و چنيـن مي‌فرمايد:  
«پــس، هر كــس درباره عيسي - بعـد از آن كــه بــه واسطــه وحــي بــه احــوال او آگـاهي يافتي - بـا تـو مجـادلـه كنـد، بگـو:   
- بيائيد ما و شما با فرزندان و زنان خـود مبـاهله كنيم،   
تـا لعـن و عـذاب خــدا را بـر هــر طــرف كـه دروغ‌گــو مي‌باشـد، وارد سـازيـم!  
اين داستان به‌حقيقت سخن حق است،  
و جز آن خداي يك‌تا خدائي نيســت،  
خداست كه بر همه كارها توانا و به همه حقايق داناست،   
مباهله با مسيحيان نجران (269)  
اگر روي گـرداننـد، پس خـدا بـه بـدكــاران دانـاسـت!» (61 تا 63 / آل‌عمران)  
شـرح ماجرا از ايـن قـرار بـوده كـه:   
«دونفرازعلماي‌نصاراي‌نجران‌به مدينه‌آمدند و با رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله راجع‌به‌عيسي عليه‌السلام گفت‌گو كردند، خداونـد متعـال آيـه " اِنَّ مَثَـلَ عيسـي عِنْـدَ اللّهِ كَمَثَـلِ ادَمَ ـ خلقت عيسي در نزد خدا مانند خلقت آدم ابوالبشر است...،" را نازل فرمود، پس حضرت به منزل تشريف برد و علي و حسن و حسين و فاطمه عليهم‌السلام را همراه خود بيرون آورد، در حالي كه دستش را با انگشتان باز شده به سوي آسمان بلند كرده بود، دو عالم نصراني را با همراهانشان به مباهله طلبيد... آن دو چون رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌و‌آله را با آن حال مشاهده كردند، يكي ديگري را گفت: سوگند به خدا كه اگـر او پيغمبر باشد ما هلاك خواهيم شد و اگر نباشد قومش ما را كفايت كند، پس از مباهله خودداري كرده و منصرف شدند.» (نقــل از   
(270) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا   
تفسيـر عيـــاشــي از امـــام صــــادق عليه‌السلام )  
«... حضرت فرمود: حال كه از مباهله روگردانيده‌ايد، پس مسلمان شويد، تا آن‌چه به نفع مسلمانان است به نفع شما و آن‌چه به ضرر ايشان است به ضرر شما هم باشد، آنان امتناع نمودند، حضرت فرمود: پس شما را دعوت به جنگ مي‌كنم، گفتند: ما را طاقت جنگ عرب نيست، لكن با تو مصالحه مي‌كنيم كه با ما جنگ نكني و ما را نترساني و از دينمان باز نداري، تا در هر سال دو هزار حله... و سي زره آهنين به تو بدهيم. حضرت همان طور با آنان مصالحه فرمود.   
رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌و‌آله فرمود: به خدائي كه جانم در دست اوست، هلاكت به اهل نجران نزديك شد و اگر مباهله مي‌نمودند به صورت ميمون و گراز مسخ مي‌شدند و بيابان بر آنان آتش مي‌شد، تمامي اهل نجران حتي پرنده‌هاي بالاي درختانشان بيچاره و   
مباهله با مسيحيان نجران (271)  
مستأصل مي‌گشتند و يك سال بيشتر بر نصاري نمي‌گذشت كه تمامي هلاك مي‌شدند.»(نقل‌از تفسيرثعلبي از مجاهد و كلبي)  
(براي تفصيل بيشتر در اين زمينه رجوع شود به مبحث مباهله در جلدهاي بعدي كه در ضمن بيــان تاريخ اســلام ذكــر گـرديـده اســت.) (1)  
1- الميزان، ج 6، ص 41 .   
(272) تعليمات عيسي و تحريفات كليسا

# درباره مركز تحقيقات رايانه‌اي قائميه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم  
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)  
با اموال و جانهاى خود، در راه خدا جهاد نماييد؛ اين براى شما بهتر است اگر بدانيد حضرت رضا (عليه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌اى كه امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهاى ما را ياد گيرد و به مردم ياد دهد، زيرا مردم اگر سخنان نيكوى ما را (بى آنكه چيزى از آن كاسته و يا بر آن بيافزايند) بدانند هر آينه از ما پيروى (و طبق آن عمل) مى كنند  
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159  
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.  
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.  
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.  
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :  
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی  
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه  
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...  
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر  
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای   
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)  
ز)طراحی سيستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبايل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...  
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...  
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال  
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان  
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026   
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com  
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)  
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.  
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خيابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی  
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».  
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».  
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».  
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».